

ہوالعلم

مدظلہ العالی

وجاہد زندگی کے لیے

استلاد نخلولے

محرم الحرام ۱۴۳۵ھ - ۱۴۳۶ھ

حجۃ الاسلام والمسلمین



السلام عليكم

فهرست مطالب

۱ فهرست مطالب 

۷ مقدمه 

۹ بخش اول: قواعد زندگی الهی 

۱۱ ♦ فصل اول: ضرورت دانستن قواعد زندگی الهی

۱۱ چرایی و چگونگی دین‌داری نامطلوب
چه بسا دین‌دارانی که در تعیین مهریه، بر اساس هواهای نفسانی عمل می‌کنند نه بر

۱۲ اساس آموزه‌های دینی

۱۲ مقدار مهریه حضرت زهراء علیها السلام

۱۴ منشأ تاریخی دین‌داری نامطلوب

۱۴ محدودیت انسان از ناحیه دین، در راستای رشد انسان است

۱۴ نقش خلفاء در انحراف امت اسلام

۱۸ منشأ نفسانی دین‌داری نامطلوب

دوران غیبت، نعمت بسیار بزرگی جهت خودسازی و کسب آمادگی لازم برای

۱۹ امتحانات بزرگ است

- نتیجه دین‌داری نامطلوب، جدا شدن از امام حسین (علیه السلام) است ۲۰
- کسانی که قواعد زندگی آنها الهی نباشد، بعیدی نیست که در مقابل امام معصوم (علیه السلام) بایستند ۲۱
- رفتار امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت به دو جریان تاریخی ۲۱
- (الف) جریان عثمان بن حنیف ۲۱
- (ب) جریان استفاده از غنائم در جنگ یمن ۲۲
- به هر میزان که هوای نفس در وجود انسان باشد، به همان میزان نمی‌تواند امام معصوم (علیه السلام) را تحمل کند! ۲۳
- اشاره‌ای به معنای روایت «كَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَمُوتُونَ تُبْعَثُونَ» ۲۴
- جریان کربلا، به ما روش زندگی الهی و روش دین‌داری حسینی می‌آموزد ۲۴

♦ فصل دوم: اولین قاعده زندگی الهی: فقط و فقط خودم مسؤول سرنوشت

- خویش هستم ۲۷
- باور قلبی و پایبندی به قانون اول، قطعاً زندگی انسان را تغییر خواهد داد ۲۹
- لوازم قانون اول ۳۰
۱. رشد دائمی ۳۰
- محرومیت‌ها و تهدیدها، بهترین فرصت و بزرگ‌ترین عوامل رشد هستند ۳۳
- مثال اول: رشد جناب آسیه در دربار فرعون ۳۳
- مثال دوم: حضرت یوسف (علیه السلام) از قعر چاه تا اوج جاه ۳۴
- مثال سوم: حضرت ایوب (علیه السلام) بنده نیک خداوند ۳۵
- مثال چهارم: فقر و ثروت، دو امتحان الهی ۳۶
- تمام عالم برای رشد ما خلق شده است ۳۷

وجود شیطان، فرصتی بی‌بدیل است برای کسانی که می‌خواهند رشد

کنند ۳۷

تنها کسی که باعث رشد و یا سقوط ما می‌شود، خودمان هستیم ۳۸

پیام قانون اول: شما باید امیر بر شرایط شده و شرایط را مدیریت کنید نه

اینکه اسیر در دست شرایط شده و شرایط شما را مدیریت کند ۳۹

خلاصه زندگی بسیاری از افراد عبارت است از صرف عمر در نیازهای

اولیه زیستی! ۴۰

«عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ»، قاعده مهمی که در کل زندگی جاری است ۴۱

۲. رضایت ۴۱

♦ فصل سوم: دومین قاعده زندگی الهی: من باید تغییر کنم ۴۳

برای تغییر و اصلاح، باید اول از خودمان شروع کنیم ۴۳

قرآن می‌فرماید: آن کسانی که خود را فراموش کرده و به جای اصلاح خویش به

دنبال اصلاح و تغییر دیگران هستند، فاسق‌اند ۴۵

اگر ما مسؤول تغییر خویش هستیم، پس تکلیف امر به معروف و نهی از منکر و

وظایف اجتماعی چه می‌شود؟ ۴۶

اکثر انسان‌ها از تغییر و اصلاح نفس خود غافل‌اند زیرا توجه آنها متمرکز به امور

بیرون از خودشان است ۴۷

برای وجود شما قیمتی جز بهشت نیست، آن را جز به بهشت نفروشید! ۴۸

آنچه ما را تغییر می‌دهد، حرکت فردی و شخصی خود ماست که با اراده‌ای فعال

ممکن است ۵۰

♦ فصل چهارم: سومین قاعده زندگی الهی: در اولین گام تغییر، باید

«افکار غلط» خود را تغییر دهیم ۵۱

- «قرآن»، کتاب تغییر و اصلاح افکار است برای کسی که حقیقتاً قرآن بخواند ۵۲
- واقعیت، خوب یا بد نیست؛ بلکه این ذهنیت ماست که واقعیت را خوب و یا بد
- نمایان می کند ۵۴

♦ فصل پنجم: چهارمین قاعده زندگی الهی: در دومین گام تغییر، باید

- «خُلُقِیَات و عادات غلط» خود را تغییر دهم ۵۷
- گناهان قلبی، همان ملکات، عادات و خلقیات غلط هستند، و اصلاح آنها بسیار
- ضروری است ۵۸
- تغییر خلقیات و صفات رذیله، علاوه بر اراده و عزم، هم نیازمند زمان است و هم
- نیازمند تمرین ۵۹
- شکستن عزم و اراده شخص تائب، یکی از دام‌های مهم شیطان برای زمین زدن
- اوست ۶۰
- توبه واقعی آن است که قلب انسان نادم و پشیمان شده و عزم جدی بر ترک گناه
- داشته باشد ۶۱
- راه عملی برای تغییر در ملکات و خلقیات ۶۲
- دنیاپرستی، عادتی که مردم زمان امام حسین (علیه السلام) را زمین زد ۶۲
- شرح روایت «إِنَّ النَّاسَ عِبْدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعِقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ» ۶۳
- لایه‌های معنایی پرستش ۶۳
- شناخت و توجه به محبوب، مقدمه عشق و محبت نسبت به اوست ۶۴
- دنیاپرست کسی است که دنیا، بیشترین توجه او را به خود جلب نموده و مهم‌ترین
- مسأله اوست ۶۴
- دنیاطلبی، از صفاتی است که به صورت بسیار نامحسوس باعث جدایی ما از
- اهل بیت (علیهم السلام) می گردد ۶۶
- مال حرام، انسان را در مقابل امام معصوم (علیه السلام) قرار می دهد ۶۸

- از کجا بفهمیم که دنیا دوست و دنیا پرست هستیم یا نه؟ ۶۹
- مردم دین دار دنیا دوست، سر بزنگاه تلاقی دین و دنیا، دنیا را انتخاب می کنند ۷۱
- نفوذ دنیا طلبی در بین مسلمانان بعد از رسول الله ﷺ ۷۱
- اگر نفس انسان طغیان کند، نه فقط با ولی فقیه و امام و پیغمبر، بلکه با خداوند
- هم درگیر می شود! ۷۳
- تا وقتی که در جهت اصلاح نقاط ضعف خود گام برنداریم، اصلاحی رخ
- نخواهد داد ۷۴
- تمام قرآن در یک کلمه خلاصه می شود و آن کلمه عبارت است از «تَعَالَوْا :
- بالا بیایید!» ۷۵
- الله گفتن فرد نیازمند، عین لبیک گفتن حق تعالی است ۷۶
- تغییر رفتار، راحت ترین، و تغییر عادات، سخت ترین تغییری است که در انسان
- رخ می دهد ۷۷
- با تغییر در افکار و عادات، رفتار انسان نیز خود به خود تغییر خواهد کرد ۷۹
- اشاره به راه های اصلاح نفس در فرمایش حضرت اباعبدالله علیهِ السلام ۸۰
- کشتی امام حسین علیهِ السلام خیلی وسیع است و خیلی راحت سوار می کند و خیلی
- سریع به مقصد می رساند ۸۳
- میزان دوری و یا نزدیکی ما به اهل بیت علیهِ السلام به مقدار تفاوت زندگی ما با ایشان
- بستگی دارد ۸۳
- کلام آخر ۸۴

بخش دوم: برداشتن بیعت در شب عاشورا، دروغی تاریخی ۸۵

- جریان «برداشتن بیعت در شب عاشورا»، یکی از دروغ های بزرگ تاریخ است ۸۷
- منشأ داستان دروغ «برداشتن بیعت در شب عاشورا» چیست؟ ۸۹

- ۹۳..... اشاره به روایت حضرت سکینه علیها السلام
- اگر به جای انجام وظیفه، به دنبال نتیجه نهایی و بازتاب کار باشیم، در این صورت
- ۹۵..... جزء کسانی قرار خواهیم گرفت که امام حسین علیه السلام را تنها گذاشتند!
- ۹۷..... نکته پایانی

۹۹..... بخش سوم: توحید، ملاک رفتن به بهشت

- آیا فقط شیعیان به بهشت می روند؟ تکلیف عامه مسلمین و پیروان سایر ادیان در
- ۱۰۱..... قیامت چگونه است؟
- ۱۰۱..... ملاک رفتن به بهشت «توحید» است؛ و «شرک» باعث خلود در جهنم می شود.
- اگر هیچ موحدی، خلود در جهنم ندارد، پس تکلیف شیطان و افرادی همچون
- ۱۰۲..... خلفای جور که خداوند را به وحدت قبول دارند، چه می شود؟
- ۱۰۲..... بدترین نوع کفر و بدترین حالت طغیان نفس، «استکبار» است
- دو خصلت «استکبار» و «لجبازی»، دو صفتی هستند که صاحب خود را به
- ۱۰۲..... جهنم می برند

۱۰۵..... کتابنامه

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الحسين (عليه السلام): «إِنَّ النَّاسَ عِبْدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لِعِقْ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ».

همانا مردم بنده‌های دنیا هستند، و دین، تنها لقلقه‌ی زبان آنهاست؛ و تا وقتی که دین به زندگی آنها آسیبی نرساند و با منافع آنها در تضاد نباشد، با دین همراه‌اند؛ اما همین که امتحان پیش آید، معلوم خواهد شد که دین‌داران چه بسیار اندک‌اند!

مردم زمان امام حسین (عليه السلام) که پسر پیغمبرشان را یاری نکردند، کافر و یا بت‌پرست نبودند، بلکه مسلمانانی بودند که همچون ما اعمال عبادی خود را انجام می‌دادند؛ اما چه شد که امام خود را تنها گذاشته و یا در مقابل وی شمشیر کشیدند؟!

مگر نه این است که هزاران نفر به حضرت اباعبدالله (عليه السلام) نامه نوشتند و ندای «العجل العجل» سر دادند؟! پس چه شد که در این امتحان الهی مردود شده و زمین خوردند؟!

مگر سبک زندگی و نوع دین‌داری کوفیان چگونه بود که باعث انحرافشان شده و آنها را در صف مقابل امام حسین (عليه السلام) قرار داد؟!

نکند ما هم همچون آنان باشیم؟!

به راستی منشأ دین‌داری نامطلوب آنها چه بود؟ و اساساً چه تفاوتی بین دین‌داری حسینی و دین‌داری کوفی وجود دارد؟

جریان کربلا، به ما روش «زندگی الهی» و روش «دین‌داری حسینی» می‌آموزد.

بنابراین اگر می‌خواهیم زندگی خود را بر اساس یک زندگی حسینی و الهی پی‌ریزی کرده و در این جهت گام برداریم، پس لازم است قواعد چنین زندگی‌یی را بدانیم و نسبت به آنها پایبند باشیم تا مبادا خدای ناکرده ما هم از یاری امام معصوم (عليه السلام) جا بمانیم.

آنچه پیش روی شماست، متن کامل فرمایشات حضرت حجة الإسلام و المسلمین استاد نخواستی رحمته الله است که به تبیین «قواعد زندگی الهی» پرداخته و تفاوت دین داری حسینی و دین داری کوفی را تشریح می فرمایند.

این مباحث که در دهه اول محرم الحرام ۱۴۳۵ قمری (آبان ۱۳۹۲)^۱ در مسجد آیه الله میلانی رحمته الله (مشهد مقدس) ایراد گردیده، حاوی نکاتی مبنایی و بسیار اساسی است؛ و به تعبیر معظم له: «اگر ما همین چند قاعده را در زندگی خود مراعات نموده و در جهت تغییر و اصلاح خویش حرکت کنیم، إن شاء الله به مدد حضرت اباعبدالله علیه السلام تغییر حاصل خواهد شد.»

لازم به ذکر است که استاد معظم رحمته الله در خلال مباحث پیش رو، فرمایشاتی راجع به جریان «برداشتن بیعت در شب عاشورا» و نیز پاسخ اجمالی به این سؤال که «آیا فقط شیعیان به بهشت می روند؟ تکلیف عامه مسلمین و پیروان سایر ادیان در قیامت چگونه است؟» بیان فرموده اند که در دو بخش مجزا به شما پویندگان راه حق و حقیقت تقدیم می گردد.

امید است که این خدمت ناچیز، مرضی رضای حق تعالی، و مورد عنایت حضرت بقیه الله الاعظم رحمته الله واقع شود.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

مؤسسه مذهبی فرهنگی «راه حق»

مشهد مقدس

بخش اول

قواعد

زندگی الهی

فصل اول

ضرورت دانستن قواعد زندگی الهی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ، عَلَى ذَلِكَ

اللَّهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً

الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ

عَلَيْكَ مِنْ سَلَامِ اللَّهِ أَبَداً مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكَ

الْسَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

هدیه به پیشگاه ملکوتی حضرت اباعبدالله (علیه السلام) و یاران وفادارشان صلواتی عنایت بفرمایید!

چرایی و چگونگی دین داری نامطلوب

إن شاء الله قصد داریم در این چند جلسه، راجع به «قواعد زندگی الهی» صحبت کنیم؛

زندگی الهی، همان «زندگی صحیح انسانی» و یا به تعبیر دیگر، «زندگی حسینی» است.

شاید خیلی از ما دیده باشیم که بعضی از افراد هم نماز اول وقت می‌خوانند و هم نزول می‌خورند!

یا مثلاً هم در مجالس و محافل اهل بیت علیهم‌السلام شرکت می‌کنند و هم سایت‌ها و تصاویر مستهجن را می‌بینند!

یا مثلاً در ایام محرم، روی شیشهٔ عقب اتومبیل خود، نام امام حسین علیه‌السلام را نوشته‌اند و در عین حال موسیقی حرام نیز از اتومبیل آنها شنیده می‌شود!

چه بسا دین‌دارانی که در تعیین مهریه، بر اساس هواهای نفسانی عمل می‌کنند نه بر اساس آموزه‌های دینی

یا مثلاً مهریهٔ فرزند خود را ۵۱۴ سکه قرار می‌دهند! در حالی که فرمایش اهل بیت علیهم‌السلام را در مورد مهریه نمی‌دانند که باید مهریه به اندازه‌ای باشد که مرد بتواند بپردازد؛ و مستحب است که نصف آن را در همان ابتدای زندگی بپردازد.

نقل است که حضرت اباعبدالله علیه‌السلام برای یکی از فرزندان‌شان به خواستگاری رفتند؛ در آن جلسه - که به نتیجه‌ای هم نرسید - حضرت فرمودند: اگر ما می‌خواستیم مهریه‌ای تعیین کنیم، بیش از مهریه‌ای که برای مادرمان حضرت زهراء علیها‌السلام تعیین شده بود، قرار نمی‌دادیم. در بعضی از روایات آمده است: بی‌ادبی است کسی خود را شیعه بداند و در عین حال مهریه‌اش را از مهریهٔ حضرت زهراء علیها‌السلام بیشتر قرار دهد.^۱

مقدار مهریهٔ حضرت زهراء علیها‌السلام

مهریهٔ حضرت زهراء علیها‌السلام، ۵۰۰ درهم (یعنی ۵۰۰ مثقال نقره) بوده است؛ و از آنجایی که هر ده درهم برابر است با یک دینار، و هر یک دینار برابر است با یک مثقال شرعی، و هر یک

۱. [۱] «وَإِذَا تَزَوَّجْتَ فَانْظُرْ أَنْ لَا يَجُوزَ مَهْرُهَا مَهْرَ السَّنَةِ، وَهِيَ خُمُسُ مِائَةِ دَرَاهِمٍ، فَعَلَى هَذَا تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نِسَاءَهُ، وَ عَلَيْهِ زَوْجُ بَنَاتِهِ». (المقنع (للصدوق)، ص: ۳۰۲)

[۲] «فَإِذَا تَزَوَّجْتَ فَاجْهَدْ أَلَّا تُجَاوِزَ مَهْرَهَا مَهْرَ السَّنَةِ وَهُوَ خُمُسُ مِائَةِ دَرَاهِمٍ فَعَلَى ذَلِكَ زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ تَزَوَّجَ

نِسَاءَهُ». (الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص: ۲۳۴)

مثقال شرعی برابر است با ۷۵/۰ مثقال صیرفی (مثقال رایج در بازار)، و هر ۷۵/۰ مثقال صیرفی برابر است با ۴۵۶/۳ گرم طلای رایج در بازار، بنابراین مهریه حضرت زهراء علیها السلام (که ۵۰ دینار بوده است) معادل ۱۷۲/۸ گرم طلای رایج در بازار خواهد بود.^{۳۲}

البته ناگفته نماند که در زمان‌های قدیم، ۵۰۰ درهم (یا همان ۵۰۰ مثقال نقره) را با ۵۰ دینار (۱۷۲/۸ گرم طلا) معادل هم قرار می‌دادند،^۴ در حالی که امروزه اینگونه نیست. (مثلاً فرض کنید در قدیم یک اتومبیل را با یک منزل مسکونی معاوضه می‌کردند، ولی امروزه اگر دو سه اتومبیل هم بدهید، صاحب‌خانه نخواهید شد!)

غرض اینکه فرمایشات چهارده معصوم علیهم السلام را زیر پا گذاشته‌ایم و صرفاً به نیت چهارده معصوم علیهم السلام و اینکه نامی از آنها باشد، ۱۴ سکه را به ۵۰۰ سکه افزوده‌ایم! آیا حقیقتاً می‌توان به طور طبیعی چنین مهریه سنگینی را پرداخت کرد؟!

از کسی که اهل بیت علیهم السلام را قبول ندارد و چنین مهریه‌ای را تعیین می‌کند، تعجبی نیست؛ تعجب از کسانی است که دم از عشق، محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام می‌زنند و با این وجود چنین مهریه‌های سنگینی را تعیین می‌کنند! این کار یعنی دین را به بازی گرفتن!

اینکه مشهور شده و گفته می‌شود: «مهریه را چه کسی داده و چه کسی گرفته!» غلط است؛ و اگر با این نیت گفته شود که مهریه را نپردازند، برای هر مرتبه زناشویی، حکم یک زنا را برای فرد می‌نویسند؛^۵ زیرا شرط ضمن عقد است و در لسان روایات، مهریه را تشبیه نموده‌اند به کسی که مالی را امانت گرفته و متعهد شده که یک ساله آن را برگرداند، اما نیت کرده که برنگرداند، تصرف چنین فردی در آن مال از همان لحظه اول حرام می‌شود و اینگونه نیست که یک سال بگذرد و اگر بعد از یک سال، آن مال را برنگرداند، از آن زمان به بعد تصرفش حرام گردد.

۲. برای محاسبه مهریه حضرت زهراء علیها السلام، مبلغ یک گرم طلا را در عدد ۱۷۲/۸ ضرب نمایید.

۳. العروة الوثقی (للسید الیزدی)، ج ۲، ص: ۲۸۵؛ تحریر الوسیله، ج ۱، ص: ۳۲۲.

۴. الروضة البهیه فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - کلانتر)، ج ۵، ص: ۳۴۴.

۵. «قَالَ الصَّادِقُ ع مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَلَمْ يَتَوَّجْ أَنْ يُؤْفِقَهَا صَدَاقَهَا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ زَانٍ». (من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص:

اکنون سؤال این است که اینگونه موارد چگونه قابل جمع است؟! و چه اتفاقی می افتد که فرد، احساس تناقض نمی کند؟!

نمونه های فراوانی از این دست مثال ها وجود دارد که ممکن است ما نیز بیرون از این قضایا نباشیم! و پشت سر هر کدام از این مثال ها، یک واقعیت اساسی نهفته که از دو زاویه تاریخی و نفسانی قابل بررسی است.

منشأ تاریخی دین داری نامطلوب

حقیقت آن است که ریشه تمام این مسائل به جریان «سقیفه» برمی گردد. توضیح آنکه: مردم در زمان آقا رسول الله ﷺ بر اساس آموزه های دینی زندگی می کردند؛ شاهد این مطلب نیز روایاتی است که در آن روایات، مردم از بزرگ ترین و ریزترین مسائل شرعی خود از رسول اکرم ﷺ سؤال می کردند، از مسائلی نظیر حمام رفتن و قضاء حاجت کردن گرفته تا آداب ازدواج و ارتباطات خاص همسری و شرایط انعقاد نطفه پاک و... که در روایات مربوط به آداب و سنن به آنها اشاره شده است.^۷

محدودیت انسان از ناحیه دین، در راستای رشد انسان است

از طرفی دین، برای انسان محدودیت می آورد تا او را رشد دهد؛ به این معنا که دستور می دهد هر حرفی را نگو، هر چیزی را نخور، هر چیزی را نشنو، هر کاری را نکن، هر جایی نرو و...؛ و اصلاً بدون محدودیت، هیچ انسانی رشد نخواهد کرد. به عنوان مثال کسی که خودش را محدود نکند، آیا ممکن است رتبه اول کنکور را حائز گردد؟! آیا ممکن است تاجر موفق شود؟! آیا ممکن است پزشک حاذق گردد؟!

بنابراین، رشد، همیشه در گرو محدودیت هایی است که لازمه رشد می باشند.

نقش خلفاء در انحراف امت اسلام

با جریان سقیفه، انحراف در امت اسلام پدید آمد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) کنار گذاشته شدند؛

۷. در این زمینه می توانید به کتاب هایی نظیر «سنن النبی ﷺ» تألیف مرحوم علامه طباطبائی راجع نمایید.

و این جریان، یک جریان از پیش تعیین شده‌ای بود.

نکته مهمی که در اینجا وجود دارد این است که گفته می‌شود: خلیفه اول و دوم، انسان‌های بدی نبودند! اتفاقاً خیلی ساده‌زیست بودند (در تاریخ آمده که خلیفه اول بر روی خاک می‌خوابید!) و هیچگونه رانت‌خواری هم نداشتند! و این غصب خلافت، صرفاً یک اشتباهی بوده که مرتکب شدند!

ما اکنون درصدد بحث راجع به خلفا نیستیم؛ اما این حرف، یک حرف نسنجیده و غیر قابل پذیرشی است، چرا که اولاً شهوت مال، کمترین و پایین‌ترین درجه شهوت است؛ کم نبودند افرادی که حاضر بودند تمام دارایی خود را خرج کنند تا به یک مقام و شهرتی برسند. ثانیاً به فرض که می‌خواستند مال‌اندوزی کنند، آیا در شرایط آن روز چنین چیزی ممکن بود؟! آیا مردم قبول می‌کردند و اجازه چنین کاری را می‌دادند؟!

با وجود شرایط حاکم بر آن زمان، خلیفه اول و دوم نمی‌توانستند هر کاری را انجام دهند؛ اما این ثروت‌اندوزی، کم‌کم از خلیفه سوم شروع شد و در زمان معاویه به اوج خود رسید. به همین دلیل بود که در زمان یزید، خلیفه اسلامی شراب می‌خورد و می‌گفت:

شَمِيسَةٌ كَرَمٌ بُرْجُهَا قَعْرُ دَنْهَا وَ مَشْرِقُهَا السَّاقِي وَ مَغْرِبُهَا فَمِي

خورشید می‌ی‌م‌شرق ساغر طلوع کرد! (یعنی می‌ی‌را به یک خورشیدی تشبیه کرده که دست ساقی، محل طلوع آن است و دهان خودش را محل غروب آن گرفته است).

فَإِنْ حَرِّمْتَ يَوْمًا عَلَى دِينِ أَحْمَدَ فَخُذْهَا عَلَى دِينِ الْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمَ^۷

و اگر شراب امروز در دین احمد حرام شده، شما بر دین مسیح بن مریم بخورید!

در تاریخ نقل است که فردی به نام مغیره (که حاکم بصره بود) با یک زن فاسده‌ای به نام اُمّ جَمیل ارتباط داشت؛ چهار نفر او را در حال عمل فحشاء دیدند و یقه او را گرفتند! در جواب آنها گفت الان موقع نماز است! سپس با همان حال جنابت به مسجد رفت و نماز جماعت مسلمین را خواند!^۸

معاویه در خطبه‌های نماز جمعه، مردم را به رعایت تقوای الهی دعوت می‌کرد! و مردم را

۷. مجموعه آثار استاد شهید مطهری [حماسه حسینی (۱ و ۲)]، ج ۱۷، ص: ۶۶۵.

۸. اجتهاد در مقابل نصّ، ص: ۴۱۶. و نیز رجوع شود به: موسوعة الإمام السيد عبدالحسين شرف الدين، ج ۲، ص: ۲۸۶.

سفارش می‌کرد که به دنیا دل نبندید، زیرا دنیا به رسول خدا ﷺ نیز وفا نکرد و...!

این خلفاء هم اعمال عبادی را انجام می‌دادند و هم به دنبال ثروت، شهرت، شهوت و دنیاطلبی خود بودند! و به عبارت دیگر، برای رسیدن به خواسته‌های نفسانی خود، اعمال عبادی را هم انجام می‌دادند؛ در نتیجه دینی که عبارت بود از روش زندگی کردن، تنزل داده شد به اعمال عبادی فردی؛ یعنی دین به شکلی در آمد که یک فرد هم می‌توانست دین‌دار باشد و هم بسیاری از عناصر دین را زیر پای خود بگذارد!

در زمان کنونی، اگر جوانی به خواستگاری دختر ما بیاید و به ما گفته شود که این جوان، یک جوان متدینی است، از عبارت «متدین» چه چیزی به ذهن ما می‌آید؟ آیا چیزی جز نماز و روزه و اعمال عبادی به ذهن می‌آید؟! و این یعنی همان تنزل دادن دین به اعمال عبادی فردی.

کسی که یک یا چند بار حج واجب را انجام داده، چگونه حاضر است برای مرتبه چندم به حج برود در حالی که در بین اقوام و آشنایانش دختری وجود دارد که به خاطر نداشتن جهیزیه نمی‌تواند ازدواج کند؟! چنین فردی گویا آیات **أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْذِّينِ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ آلَيْتِهِم * وَلَا يَخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ**^۹ اصلاً به گوشش نخورده است!

کسی که دین‌دار است و وضع مالی خوبی دارد و می‌تواند گره از کار برادر مؤمن خود باز کند اما این کار را نمی‌کند، آیا روایت «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^{۱۰} به گوشش نخورده است؟!

آقا سید جواد عاملی (صاحب کتاب مفتاح الکرامه) که خودش صاحب کرامت بود، به نزد سید بحر العلوم رحمته الله علیه آمد؛ وقتی نگاه مرحوم سید بحر العلوم به ایشان افتاد فرمود: چرا همسایه‌ات چند روز است که غذا نخورده است؟! عرض کرد: آقا! من نمی‌دانستم! فرمود: اگر می‌دانستی اصلاً مسلمان نبودی!^{۱۱}

بیشتر افراد، دینی را دوست دارند که آسیبی به آنها نزنند! و این موضوع، همان چیزی است

۹. سورة مبارکه ماعون (۱۰۷)؛ آیات کریمه ۱ تا ۳: «أَيَا كَسَىٰ كَهِ زَوْجًا رَا بِيُوسْتَه اِنكَار مِي كُنْد دِيْدِي؟ اَوْ هَمَان كَسَى اِسْت كَه يَتِيْم رَا بَا خُشُوْنْت مِي رَاَنْد، وَ (دِيْگِرَان رَا) بَه اِطْعَام مَسْكِيْن تَشْوِيْق نَمِي كُنْد!»

۱۰. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۶۴.

۱۱. الفوائد الرضوية في احوال علماء المذهب الجعفرية، ج ۱، ص: ۱۵۸؛ و نیز رجوع شود به: سیمای فرزندگان، ص: ۳۵۱.

که مردم عاشقِ امام حسین (علیه السلام) را در مقابل آن حضرت قرار داد! و لذا حضرت اباعبدالله (علیه السلام) که به سمت کربلا می‌رفتند، فرمودند:

«إِنَّ النَّاسَ عَيْدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ لِعَقٍّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ».^{۱۲}

مردم بنده‌های دنیا هستند، و دین، تنها لقلقهٔ زبان آنهاست؛ و تا وقتی که دین به زندگی آنها آسیبی نرساند و با منافع آنها در تضاد نباشد، با دین همراه‌اند؛ اما همین که امتحان پیش آید، معلوم خواهد شد که دین‌داران چه بسیار اندک‌اند!

امام حسین (علیه السلام) از زمان حرکت از مدینه (۲۸ رجب سال ۶۰ هجری^{۱۳}) تا آخرین روزی که در مکه بودند (۱۰ ذی‌الحجه سال ۶۰ هجری)، بیش از چهار ماه - آن هم ماه‌هایی که موسم حج در آنها قرار داشت - از تمام فرصت‌ها استفاده نموده و حجت را بر همگان تمام کردند. کسانی که امام حسین (علیه السلام) را یاری نکردند، کافر نبودند بلکه مسلمانانی بودند که همچون ما اعمال عبادی خود را - اعم از نماز، روزه، حج، پرداخت خمس و زکات و... - انجام می‌دادند، ولی آنچه باعث شد که دست از یاری اباعبدالله (علیه السلام) بردارند، تغییر زندگی آنان بود؛ یعنی دین، که می‌بایست همچون چتری تمام زوایای زندگی آنان را در بر بگیرد، صرفاً تبدیل شده بود به مجموعه‌ای از اعمال عبادی فردی!

با این شیوه، فرد هر کار که دلش می‌خواست انجام می‌داد و در عین حال فردی دین‌دار نیز محسوب می‌شد! و تفاوت کسانی که به یاری امام حسین (علیه السلام) شتافتند با کسانی که آن حضرت را یاری نکردند دقیقاً در همین سبک زندگی بود.

چه زیبا فرمود: «فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»؛ افراد باید تمحیص شوند تا دین‌داران خالص، مشخص گردند.

بنابراین، دینی که عبارت بود از روش زندگی کردن، به اعمال عبادی فردی تبدیل شد که این نوع سبک زندگی، تا امروز هم ادامه پیدا کرده است.

۱۲. تحف العقول، ص: ۲۴۵؛ معاد شناسی، ج ۵، ص: ۲۴۶.

۱۳. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص: ۳۴.

منشأ نفسانی دین داری نامطلوب

منشأ نفسانی این مشکلات نیز این است که ما می خواهیم آن طور که دلمان می خواهد به تمام خواسته های نفسانی خود برسیم و در عین حال دین دار هم باشیم!

پسر نوح کافر نبود، بلکه مؤمن بود؛ چند شاهد بر این مطلب داریم، از جمله:

(الف) خداوند به حضرت نوح علیه السلام وعده فرموده بود که من تو و اهل تو را نجات می دهم مگر کفار را: **قُلْنَا أَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ**^{۱۴} آنگاه در ادامه می فرماید: **وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ**^{۱۵}؛ حضرت نوح علیه السلام عرضه داشت: «خدایا! فرزندم!...»؛ این دعای حضرت نوح علیه السلام در حالی است که ایشان بهتر از هر کس دیگری می داند که عذاب حتمی و قطعی برای کفار ثبت و ضبط شده و این تقدیر الهی به گونه ای نیست که با دعا برگردد؛ بنابراین وقتی برای فرزندش دعا می کند، بیانگر آن است که فرزندش ایمان داشته است.

(ب) وقتی پسر نوح سوار بر کشتی نشد، حضرت فرمودند: **وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَبْنَىٰ أَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ**^{۱۶}؛ ای فرزندم! با ما سوار بر کشتی شو و همراه با کافران نباش! نفرمود **«وَلَا تَكُنْ مِنَ الْكَافِرِينَ»** دست از کفرت بردار و از جمله کافران نباش!؛ بلکه می فرماید: پسر! تو که مؤمن هستی پس چرا با کفار همراه می شوی؟! بنابراین پسر نوح مؤمن بود، منتها مؤمن ضعیف الایمان! و همین دین داری نامطلوب او، باعث هلاکتش شد.

۱۴. سورة مبارکه هود (۱۱)؛ قسمتی از آیه کریمه ۴۰: «(به نوح) گفتیم: «از هر جفتی از حیوانات (از نر و ماده) يك زوج در آن (کشتی) حمل کن! همچنین خاندانت را (بر آن سوار کن) - مگر آنها که قبلاً وعده هلاک آنان داده شده [همسر و یکی از فرزندان] - و همچنین مؤمنان را!...».

۱۵. سورة مبارکه هود (۱۱)؛ آیه کریمه ۴۵: «نوح به پروردگارش عرض کرد: «پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تو از همه حکم کنندگان برتری!».

۱۶. سورة مبارکه هود (۱۱)؛ قسمتی از آیه کریمه ۴۲: «نوح فرزندش را که در گوشه ای بود صدا زد: «پسر! همراه ما سوار شو، و با کافران مباح!».

خطر ضعیف الایمان‌ها، خطری بسیار جدی است، چرا که سر بزنگاه‌ها و در امتحانات سخت، زمین می‌خورند! همانگونه که چند هزار نفر از مردم کوفه نامه نوشتند و امضاء کردند و «العجل العجل» گفتند، اما زمین خوردند!^{۱۸}

خیلی از افراد با امامی که نام او در تاریخ آمده و یا در پس پرده غیبت بسر می‌برد، مشکلی ندارند! فدای چنین امامی هم می‌شوند، برای او مجلس جشن و عزا هم برگزار می‌کنند!

دوران غیبت، نعمت بسیار بزرگی جهت خودسازی و کسب آمادگی لازم برای امتحانات بزرگ است

خداوند متعال یک نعمت بی‌بدیل به ما عنایت فرموده و آن نعمت عبارت است از دوران غیبت؛ دوران غیبت، یعنی دوران قبل از امتحان که در آن، فرصت کسب آمادگی لازم برای زمان امتحان وجود دارد. بنابراین، دوران غیبت، نعمت بسیار بزرگی برای ماست تا خود را برای امتحان آماده سازیم.

زمان ظهور، زمان ظهور یک عمر خودسازی و یا خودسوزی ماست؛ تا فرصت باقی است باید به فکر باشیم و در جهت خودسازی حرکت کنیم.

نباید به راحتی جرأت «العجل العجل» گفتن را پیدا کنیم و بگوییم آقا بیا ما هستیم! دوستی داشتیم که خیلی انسان خوبی بود و به زیارت عاشورا علاقه فراوانی داشت؛ یک روز دیدم بسیار ناراحت است، علت را پرسیدم، گفت: خواب دیدم که در صحنه کربلا حضور دارم و به من گفته شد که با این اسب امام حسین علیه السلام به میدان برو! وقتی به طرف میدان رفتم دیدم عجب کارزار سختی است، پر از درگیری و خونریزی و... ناخودآگاه با همان اسب حضرت از صحنه کربلا فرار کردم!

۱۸. متن یکی از نامه‌هایی که اهل کوفه به امام حسین علیه السلام نوشتند این بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ شِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ. أَمَّا بَعْدُ: فَحَيَّ هَلَا فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ لَا رَأْيَ لَهُمْ غَيْرَكَ فَالْعَجَلُ الْعَجَلُ ثُمَّ الْعَجَلُ الْعَجَلُ وَ السَّلَامُ.» نامه‌ای است به حسین بن علی از سوی شیعیان از او مؤمنان و مسلمانان. اما بعد: بشتاب زیرا که مردم منتظر شما هستند و همه بر شما اتفاق نظر دارند، پس بشتاب بشتاب! و باز بشتاب بشتاب! و السلام. (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص: ۳۸)

شیطان در سجده‌های شش هزار ساله خود به گمانش خطور نمی‌کرد که زمانی در مقابل خداوند خواهد ایستاد!

حرف شیطان این بود که: خدایا! مگر ملاک برتری، عمل نیست؟! پس چرا همچون منی که شش هزار سال تو را عبادت کرده‌ام باید به کسی سجده کنم که تازه خلق شده و هیچ عملی ندارد؟! و من به هیچ وجه بر او سجده نخواهم کرد:

قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدْ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَلٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ.^{۱۸}

تعبیری که به کار برده خیلی عجیب است، می‌گوید: لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدْ لِبَشَرٍ، من اصلاً آن کسی نیستم که بخوام بر آدم سجده کنم! اگر هزار بار هم بگویی، چنین چیزی امکان ندارد! خیلی با جسارت با خداوند صحبت کرده است!

نتیجه دین داری نامطلوب، جدا شدن از امام حسین (علیه السلام) است

هر کدام از ما اگر بخواهیم اینگونه باشیم، باید از امام حسین (علیه السلام) دست برداریم ولو اینکه تمام شب‌ها را تا به صبح به تهجد بگذرانیم و نامه عمل خود را از عبادات نفسانی پُر کنیم! گاهی اوقات در لابه‌لای انجام عبادات، حسینی بودن گم می‌شود. در تاریخ، افراد زیادی وجود داشته‌اند که اینچنین بوده‌اند و به واسطه دین‌داری نامطلوب، از امام حسین (علیه السلام) جدا گشته‌اند.

بنابراین، از آنجایی که مسلمانی اهل اسلام، در موقعیت‌های حساس مشخص می‌شود؛ و از آنجایی که مسلمانان در موقعیت حساس کربلا، بد امتحانی پس دادند؛ و از آنجایی که ظاهر رفتارهای آنها از لحاظ دین‌داری و نماز و روزه و سایر اعمال عبادی مثل ما بود، پس باید قواعد حفظ دین‌داری و قواعد زندگی صحیح و الهی را بدانیم؛ چرا که نماز و روزه و سایر عبادات، به تنهایی کسی را نجات نمی‌دهد.

۱۸. سورة مبارکه حجر (۱۵)؛ آیه کریمه ۳۳: «گفت: من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده‌ای، سجده نخواهم کرد!».

کسانی که قواعد زندگی آنها الهی نباشد، بعیدی نیست که در مقابل امام معصوم علیه السلام بایستند

کسانی که قواعد زندگی آنها صحیح و الهی نباشد، هیچ بُعدی ندارد که در مقابل امام معصوم علیه السلام بایستند. کسانی بودند که عمل آنها خیلی بهتر از ما بود ولی در مقابل امام خود ایستادند! یکی از آن افراد، زبیر بود! ^{۱۹}

زبیر کسی بود که در جریان غصب خلافت، از اهل بیت علیهم السلام و از خانه حضرت زهراء سلام الله علیها دفاع کرد ^{۲۰} و از جمله افرادی بود که دعوت امیرالمؤمنین علیه السلام را برای احقاق حق، پاسخ مثبت داد! و زمانی که همه مردم امیرالمؤمنین علیه السلام را تنها گذاشتند، او حضرت را رها نکرد!

بر اساس یک نقل، حضرت زهراء سلام الله علیها فرموده بودند اگر دستان علی را بستند و نگذاشتند کاری انجام دهد، من زبیر را به عنوان وصی خودم قرار می دهم! ^{۲۱}

آقا امام صادق علیه السلام در مورد زبیر فرموده اند: «مَا زَالَ الزُّبَيْرُ مِمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى أَدْرَكَ فَوْحُهُ فَنَهَاكَ عَنْ رَأْيِهِ» ^{۲۲}، همیشه زبیر از ما اهل بیت علیهم السلام بود تا اینکه جوجه اش (فرزندش عبدالله) بزرگ شد و او را گمراه ساخت!

همین زبیر با این سوابق درخشان، در جنگ جمل در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد در حالی که نماز و روزه اش ترک نشد!

رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به دو جریان تاریخی

(الف) جریان عثمان بن حنیف

به این دو جریان تاریخی دقت کنید:

۱۹. «زبیر»، پدرش عوام بن خویلد (برادر حضرت خدیجه سلام الله علیها) و مادرش صفیه دختر عبدالمطلب بود؛ یعنی از طرف پدر، پسر دایی حضرت زهراء سلام الله علیها بود؛ و از طرف مادر، پسر عمه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام بود. (المعارف، ص: ۲۱۹)

۲۰. الإختصاص، ص: ۱۸۶.

۲۱. زبیر، یکی از شهود وصیت حضرت زهراء سلام الله علیها بوده است. (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص: ۲۴۴)

۲۲. الخصال، ج ۱، ص: ۱۵۷.

بصره در زمان حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) یکی از بدترین استان‌ها بود و گرفتاری‌های بسیار زیادی داشت، مرکز فتنه جنگ جمل بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام)، جناب عثمان بن حنیف را به عنوان استاندار بصره منصوب فرمودند. پس از مدتی مشخص شد که جناب استاندار، دعوت یکی از اهالی بصره را اجابت کرده و بر سر سفره رنگین او حضور یافته است. حضرت در ضمن یک نامه سرگشاده،^{۲۳} عثمان بن حنیف را به شدت توبیخ کردند!

حال تصور کنید شما استاندار بصره می‌بودید، به طوری که شبانه‌روز در حال تلاش هستید، بیشتر از همه کار می‌کنید، کمتر از همه حقوق می‌گیرید، زودتر از همه شروع به کار می‌کنید، بیشتر از همه فحش و ناسزا می‌شنوید و... آن هم در آن شرایط بسیار سخت و طاقت‌فرسا، آنگاه یک فرد مسلمان، شما را به منزل خود دعوت می‌کند و شما دعوت برادر مسلمان خود را رد نمی‌کنید و به منزل او می‌روید؛ از قضا با یک سفره رنگین مواجه می‌شوید! آنگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) شما را به واسطه حضور در این میهمانی، به شدت توبیخ می‌کردند! آن هم به طور آشکار و در مقابل چشم همه مردم! چه عکس العملی نشان می‌دادید؟ مگر گناهی مرتکب شده بودید؟! مگر حق کسی را پایمال نموده و یا به کسی ظلم کرده بودید؟!

اصلاً حضرت با این نامه، حجت را بر همگان تمام کرده‌اند؛ گویا می‌خواهند بفرمایند امام زمان (علیه السلام) که تشریف بیاورند، اینگونه‌اند! خودتان را بسازید!

(ب) جریان استفاده از غنائم در جنگ یمن

قبل از حجة الوداع در یمن شورش شده بود؛ آقا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، امیر مؤمنان (علیه السلام) را برای حل مشکل به آنجا فرستادند. قرار بود حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سرعت کار را انجام داده و برگردند تا به مراسم حجة الوداع برسند.

حضرت با گروهی به یمن رفته و مشکل را حل نمودند. در یمن غنائمی - همچون لباس و پارچه‌های ارزشمند - عائد سپاه اسلام شد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به هنگام برگشتن، سپاه را به فردی سپردند تا خودشان سریع‌تر به نزد

۲۳. متن این نامه در نهج البلاغه آمده است. (نهج البلاغه (للصبحي صالح)، ص: ۴۱۷، نامه ۴۵)

پیامبر ﷺ شرفیاب شوند.

وقتی مسلمین - و از جمله سپاهی که از طرف یمن عازم مراسم حج شده بود - به مکه رسیدند، نگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به افراد سپاه افتاد که لباس های به غنیمت گرفته شده را بر تن کرده بودند. حضرت سؤال کردند: چرا این لباس ها را پوشیده اید؟! گفتند: این لباس ها غنیمت جنگی بوده و غنائم هم متعلق به جنگجویانی است که به جنگ رفته اند؛ فقط می ماند پرداخت خمس این غنائم که بعداً خواهیم پرداخت!

حضرت فرمودند: شما حق نداشتید قبل از وصول خمس به دست حاکم شرع در این غنائم تصرف کنید؛ سپس حضرت دستور فرمودند: تمام لباس ها را از تن خود در آورید! این کار حضرت، برای آنان قابل تحمل نبود و لذا اعصاب و روان لشکریان به هم ریخت! زیرا این لباس ها را متعلق به خودشان دانسته و تصرف در آنها را حلال و جایز می دانستند؛ اما با این وجود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بین جمع و بدون ذره ای اتلاف وقت، همه لباس ها را جمع آوری کردند!

ما اگر به جای آنها بودیم چه عکس العملی نشان می دادیم؟!

به هر میزان که هوای نفس در وجود انسان باشد، به همان میزان نمی تواند امام معصوم (علیه السلام) را تحمل کند!

این جریانات اگر در زندگی لحاظ نشود، زندگی به بیراهه رفته و آرام آرام شخصیت انسان طوری شکل می گیرد که در مقابل امام زمانش خواهد ایستاد.

به هر میزان که هوای نفس در وجود انسان باشد، به همان میزان نمی تواند امام معصوم (علیه السلام) را تحمل کند! کسانی که با شنیدن یک نقد و اعتراض، زود عصبانی می شوند و به آنها بر می خورد، در مقابل امام معصوم (علیه السلام) نیز همین رفتار را خواهند داشت! زیرا این رفتار برای آنها تبدیل به عادت نفسانی شده است.

ما هنوز با چنین شرایطی مواجه نشده ایم و امتحان پس نداده ایم، و الا خیلی از ما نیز همین

گونه ایم.

اشاره‌ای به معنای روایت «کَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَمُوتُونَ تُبْعَثُونَ»

آقا رسول اکرم ﷺ فرمودند: «کَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَمُوتُونَ تُبْعَثُونَ وَ كَمَا تُبْعَثُونَ تُحْشَرُونَ»^{۲۴}، آن طوری که زندگی می‌کنید، خواهید مُرد؛ و آن طوری که می‌میرید، مبعوث خواهید شد؛ و آن طوری که مبعوث می‌شوید، محشور خواهید شد. در این روایت، خوب تأمل کنید! نفرمود «کَمَا تُصَلُّونَ تَمُوتُونَ»؛ آنگونه که نماز می‌خوانید، می‌میرید! و نفرمود «کَمَا تَصُومُونَ تَمُوتُونَ»؛ آنگونه که روزه می‌گیرید، می‌میرید!، و نفرمود «کَمَا تَحُجُّونَ تَمُوتُونَ»؛ آنگونه که حج بجا می‌آورید، می‌میرید!، یعنی هیچکدام از اعمال عبادی را ذکر نفرمود، بلکه فرمود: «کَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ»، و این یعنی: ما با عمل عبادی خویش محشور نمی‌شویم بلکه با زندگی خود محشور خواهیم شد.

معنای این روایت این است که مرگ ما آینه نوع زندگی ماست؛ و حشر ما آینه مرگ ماست؛ بنابراین ما در دو آینه منعکس خواهیم شد: ۱. آینه مرگ؛ ۲. آینه قیامت. ناگفته نماند که نماز و روزه واقعی، زندگی الهی می‌سازد؛ و به طور کلی اعمال عبادی در صورتی مقرب هستند که در زندگی انسان تأثیر داشته باشند؛ به همین دلیل است که آقا رسول اکرم ﷺ، سعادت و شقاوت هر کسی را آینه نوع زندگی او ذکر فرموده‌اند.

جریان کربلا، به ما روش زندگی الهی و روش دین‌داری حسینی می‌آموزد

جریان کربلا به ما روش زندگی الهی و روش دین‌داری حسینی می‌آموزد. اگر ما می‌خواهیم مثل امام حسین (علیه السلام) محشور شویم، باید مثل آن حضرت بمیریم؛ و اگر می‌خواهیم مثل امام حسین (علیه السلام) بمیریم، باید مثل آن حضرت زندگی کنیم.

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»^{۲۵}

برای حرکت صحیح به سوی حق و پشت پا زدن به باطل، و برای همراهی با حضرت

۲۴. عوالي اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص: ۷۲.

۲۵. کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۴۵۷؛ فرازی از زیارت عاشورا.

اباعبدالله علیه السلام و قرار نگرفتن در سپاه مقابل امام، باید زندگی خود را منطبق بر حق نموده و حیات خود را همچون حیات حضرت اباعبدالله علیه السلام قرار دهیم.

بین دین داری حسینی و دین داری کوفی تفاوت وجود دارد:

دین داری کوفی عبارت است از «اکتفا کردن به اعمال عبادی فردی»؛

اما دین داری حسینی برابر است با «نفوذ دین در تمام اجزاء زندگی».

امام حسین علیه السلام را یهودیان یا مسیحیان و یا بت پرستان نکشتند، بلکه مسلمانان کشتند! همان کسانی که مثل ما اهل نماز و روزه بودند!

فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ^{۲۶}، خودتان را پاک ندانید!

از همینجا ارتباط این بحث با دهه محرم و مجالس حضرت اباعبدالله علیه السلام مشخص می شود، زیرا جریان کشتن امام حسین علیه السلام به همین موضوع برمی گردد؛ یعنی در زمان آن حضرت، علت اینکه مردم کوفه، و بلکه سایر مسلمانان در نقاط مختلف بلاد اسلامی (همچون مکه، مدینه، بصره، شام و...) حضرت اباعبدالله علیه السلام را تنها گذاشتند، این بود که دین در بین آنها به یک عامل فرعی تبدیل شده بود. از این رو باید بنگریم که زندگی ما چگونه است؟ شخصیت ما چگونه در حال شکل گرفتن است؟ در درون شخصیت خود چه عادت هایی داریم؟

بنابراین اگر می خواهیم زندگی های ما به یک جریان فرعی و انحرافی تبدیل نشود، و اگر می خواهیم زندگی خود را از پایه چیش نموده و به یک زندگی صحیح، معقول، منطقی، انسانی، حسینی و الهی دست یابیم، باید قواعد چنین زندگی یی را بدانیم و باور کنیم و نسبت به آنها پایبند باشیم تا مبادا از یاری امام معصوم علیه السلام جا بمانیم؛ چرا که زندگی منحرف از مسیر الهی، عملکرد متفاوتی به دنبال خواهد داشت.

در مورد زندگی حسینی و الهی، حدود ده قاعده کلی وجود دارد که إن شاء الله در این چند جلسه، بنا داریم تعدادی از آنها را بیان کنیم.

فصل دوم

اولین قاعده زندگی الهی:

فقط و فقط خودم مسؤول سرنوشت خویش هستم

اولین مطلبی که باید از کلام خداوند دریافت کنیم و آن را به عنوان اولین قاعده زندگی الهی قرار دهیم، این آیه شریفه است که می‌فرماید:

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ^{۲۷}؛ هر کسی در گرو عمل خویش بوده و مسؤول سرنوشت خودش می‌باشد.

این مطلب بدیهی را که همه ما گمان می‌کنیم آن را با جان و دل قبول داریم، واقعیت این است که قبول نداریم! گرچه به زبان می‌گوییم، ولی در درون باور نداریم! و این قبول نداشتن، در رفتارهای روزمره ما خود را نشان می‌دهد؛ در دعوای خانوادگی، در عدم رعایت حقوق دیگران، در نپذیرفتن حق ولو به ضرر ما باشد، در تعدی به مال دیگران و...

کسی که می‌گوید: «شرایط محیط و زندگی من به گونه‌ای بوده و هست که نمی‌توانم زندگی خود را به شکل صحیح بسازم!» معنای سخنش این است که من مسؤول سرنوشت خودم نیستم و سلامتی محیط است که باعث ساختن زندگی صحیح برای من می‌شود!

کسی که می‌گوید: «در این زمانه به چشمان خود نیز نباید اعتماد کرد! پس به کسی اعتماد نکن!» معنای حرفش این است که من مسؤول سرنوشت خودم نیستم؛ اما کسی که خودش را

۲۷. سورة مبارکه مدثر (۷۴)؛ آیه کریمه ۳۸: «(آری) هر کس در گرو اعمال خویش است.»

مسئول سرنوشت خویش می‌داند، اینگونه می‌گوید: «در این زمانه، افراد قابل اعتماد با جستن به دست می‌آیند، پس من باید جستجو نموده و چنین افرادی را پیدا کنم»، یعنی از آنجایی که خودش را مسئول می‌داند می‌گوید من خودم باید تحقیق کنم و پیدا کنم.

هرجا فرافکنی، توجیه کردن، تقصیر را به گردن دیگران انداختن و پای شرایط محیطی را وسط کشیدن در میان باشد، به این معناست که من مسئول سرنوشت خودم نیستم و بلکه دیگران هستند که مسئول سرنوشت من هستند!

بنابراین، توجیه افرادی که می‌گویند «من اگر شرایط مناسبی داشتم به درجاتی می‌رسیدم»، «من اگر معلم و استاد خوبی داشتم به تحصیلات عالی‌های دست می‌یافتم»، «من اگر همسر همراهی داشتم به مدارجی نائل می‌شدم» و... مردود و غیر قابل پذیرش است.

به این دو مثال توجه کنید:

مثال اول:

فرض کنید در یک هوای بسیار گرم در یک اتوبوس نشسته‌اید و کولر اتوبوس نیز خاموش است؛ واکنش‌های افراد نسبت به این قضیه متفاوت است، بعضی افراد به گرما عادت کرده‌اند و چیزی نمی‌گویند، عمده افراد تحمل می‌کنند و به راننده اتوبوس تذکری نمی‌دهند و اگر در این بین کسی از راننده تقاضا کند که کولر را روشن نماید، بقیه افراد خوشحال شده و او را دعا می‌کنند! زندگی‌های ما شبیه همین مثال است، بعضی از ما نسبت به اتفاقات روزمره در طول زندگی خود عادت کرده‌ایم و در جریانات روزمره فعال نیستیم، بعضی از ما اتفاقات روزمره را تحمل می‌کنیم، بعضی دیگر هم بالاچار و با زجر، جریانات روزمره را سپری می‌کنیم؛ و بدتر از همه اینها، وقتی می‌خواهیم راجع به این اتفاقات صحبت کنیم می‌گوییم: «زندگی همین است! چه کار می‌شود کرد؟!» در حالی که زندگی این نیست. معنای این حرف این است که من حال و حوصله تفکر در مورد وضعیت خودم را ندارم!

مثال دوم:

فرض کنید مدیر یک کارخانه هستید و دوستان کارگر در کارخانه شما مشغول کار هستند؛ از طرفی بازار فروش محصول، دچار یک رکود جهانی شده و محصولات کارخانه شما به فروش نمی‌رسد و پیش‌بینی می‌شود که این وضعیت، حداقل یک سال به طول خواهد انجامید؛ و از

طرفی دیگر شما باید در آخر هر ماه، حقوق دویست کارگر را پردازید؛ با وجود چنین شرایطی چه تصمیمی خواهید گرفت؟!

ممکن است کسی بگوید: چاره‌ای جز تعطیل کردن کارخانه نداریم!
دیگری می‌گوید: باید تعدیل نیرو کرده و تعدادی از کارگرها را اخراج نماییم!
دیگری می‌گوید: باید با تغییر قیمت و کیفیت محصول و نیز با تبلیغات مناسب، در پی فعال نمودن بازار خرید باشیم!

و...

بیشتر این موارد به معنای این است که من مسؤول سرنوشت خودم نیستم! مثلاً راه حلّ تعدیل نیرو به این معناست که من منتظر تغییر شرایط هستم تا کارخانه‌ام بتواند به حیات خودش ادامه دهد؛ و از این بدتر، تصمیم به تعطیل نموده کارخانه است، زیرا به این معناست که شرایط موجود، کمر مرا خواهد شکست و من تاب و تحمل آن را ندارم!

آن کسی موفق خواهد بود که با خود فکر کند که چه تمهیدات و راه‌کارهایی می‌تواند این تهدید جهانی را به فرصت مبدل ساخته و کارخانه را از این وضعیت رکود عبور دهد؛ این کار به این معناست که من مسؤول سرنوشت خودم هستم و منتظر تغییر شرایط نیستم.

بعضی از افراد صرفاً به دنبال تغییر شرایط هستند؛ مثلاً منتظر است تا پدرش از دنیا برود و با ارثی که نصیبش می‌شود، کار خود را سامان ببخشد! یا مثلاً منتظر است تا رقیبش از میدان خارج شود و او بدون رقیب، یکه‌تاز میدان گردد! و امثال این موارد.

بسیاری از ما نیز اینگونه هستیم و با توجه به موقعیت و شرایطی که داریم، با اندکی دقت می‌توانیم مثال‌هایی را در درون خویش بیابیم و خود را محک بزنیم که در فکر، در ارتباطات، در بین خانواده و در محیط کارمان تا چه اندازه خودمان را مسؤول سرنوشت خویش می‌دانیم.

باور قلبی و پایبندی به قانون اول، قطعاً زندگی انسان را تغییر خواهد داد

پس اولین قانون زندگی الهی، **كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ** است و اگر کسی فقط به همین یک قاعده زندگی پایبند باشد و باور کند که خودش مسؤول زندگی و سرنوشت خویش است، قطعاً زندگی او تغییر خواهد کرد.

باید باور کنیم که حوزهٔ مسؤولیت ما فقط و فقط خودمان هستیم؛ هیچ کس و هیچ چیزی مسؤول سرنوشت ما نیست، و ما نیز مسؤول سرنوشت هیچ کس و هیچ چیزی نیستیم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ^{۲۸}؛ در خویشتن فرو روید! بنابراین همهٔ ما باید مسؤول سرنوشت خود شویم.

لوازم قانون اول:

باور و پایبندی به قانون اول، لوازمی را در پی خواهد داشت، از جمله:

۱. رشد دائمی

کسی که فقط خودش را مسؤول خویش می‌داند، دائماً در حال تغییر و ارتقاء وجود خود می‌باشد.

به این دو مثال توجه کنید:

مثال اول:

فرض کنید کسی در حال سخنرانی است و مستمعین به سخنانش گوش نمی‌دهند، در چنین موقعیتی دو نوع فکر می‌تواند به ذهن سخنران و مستمع بیاید:

نگاه اول:

از این طرف، سخنران در ذهنش فکر می‌کند که چه مستمعین بی‌توجهی دارم! چرا به این مطالب خوبی که بیان می‌کنم گوش نمی‌کنند؟! نتیجهٔ این نوع فکر این است که:

اولاً خودش را خوب، و مستمعین را بد تصور نموده است.

ثانیاً برای اصلاح وضعیت موجود، باید مستمعین تغییر کنند.

از آن طرف، مستمع در ذهنش فکر می‌کند که چه سخنران بدی است! این چه مطالبی است که می‌گوید؟!

نتیجهٔ این نوع فکر این است که:

۲۸. سورة مبارکهٔ مائده (۵)؛ قسمتی از آیهٔ کریمه ۱۰۵: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مراقب خود باشید!»

اولاً خودش را خوب، و سخنان را بد تصور نموده است.

ثانیاً برای اصلاح وضعیت موجود، باید سخنان تغییر کند.

نتیجه چنین طرز تفکری این است که هیچ وقت اصلاح صورت نخواهد پذیرفت، چرا که هر کدام از آنها دیگری را مقصر می‌داند.

نگاه دوم:

از این طرف، سخنان در ذهنش فکر می‌کند که مگر من چگونه صحبت می‌کنم که مستمعین به سخنانم گوش نمی‌کنند؟! کجای کار من ایراد دارد که توجه کسی را جلب نکرده است؟! نتیجه این نوع فکر این است که:

اولاً خودش را بد، و مستمعین را خوب تصور نموده است.

ثانیاً برای اصلاح وضعیت موجود، باید خودش را تغییر دهد.

از آن طرف، مستمع در ذهنش فکر می‌کند که چقدر سطح من پایین است که باعث شده مطالب سخنان را متوجه نشوم!

نتیجه این نوع فکر این است که:

اولاً خودش را بد، و سخنان را خوب تصور نموده است.

ثانیاً برای اصلاح وضعیت موجود، باید خودش را تغییر دهد.

نتیجه چنین طرز تفکری این است که هر کدام از آنها به دنبال اصلاح نفس خود هستند و سعی می‌کنند تا ایرادات کار خویش را اصلاح نمایند. در این صورت است که هر کدام از آنها مسؤول سرنوشت خود شده و با این کار، دائماً در حال رشد خواهند بود.

مثال دوم:

فرض کنید زن و شوهری با هم مشکل دارند و با یکدیگر به نزاع می‌پردازند، در چنین موقعیتی دو نوع فکر می‌تواند به ذهن زن و شوهر بیاید:

نگاه اول:

از این طرف، خانم در ذهنش فکر می‌کند که چه شوهر بدی دارم! او باعث شده که زندگی تلخ شود!

نتیجه این نوع فکر این است که:

اولاً خودش را خوب، و شوهرش را بد تصور نموده است.

ثانیاً برای اصلاح وضعیت موجود، باید اخلاق و رفتار شوهر تغییر کند.

از آن طرف، شوهر در ذهنش فکر می‌کند که چه همسر بدی دارم! او باعث شده که من به

آرزوهایم نرسم! او مانع رشد من شده است!

نتیجه این نوع فکر این است که:

اولاً خودش را خوب، و همسرش را بد تصور نموده است.

ثانیاً برای اصلاح وضعیت موجود، باید اخلاق و رفتار همسرش تغییر کند.

نتیجه چنین طرز تفکری این است که هیچ وقت بین آنها اصلاح رخ نخواهد داد، چرا که

هر کدام از آنها دیگری را مقصر می‌داند و سعی می‌کند تا اخلاق و رفتار او را اصلاح نماید.

به عبارت دیگر هر کدام از آنها مسؤول سرنوشت خود نیستند، به این معنا که مسؤول

سرنوشت خانم، شوهر اوست و تا شوهر اصلاح نشود، این خانم اصلاح نخواهد شد؛ و مسؤول

سرنوشت شوهر، همسر اوست و تا خانم اصلاح نشود، این مرد اصلاح نخواهد شد.

نگاه دوم:

از این طرف، خانم در ذهنش فکر می‌کند که ما در ابتدا با چه عشق و علاقه‌ای زندگی

مشترک خود را شروع کردیم، اکنون چه خطایی از من سر زده که شوهرم از دست من ناراحت

است! کدام رفتار یا اخلاق من باعث شده تا همسرم از من طرد شود؟! چرا تحمل شنیدن یک

حرف او را ندارم؟!

نتیجه این نوع فکر این است که:

اولاً خودش را بد، و شوهرش را خوب تصور نموده است.

ثانیاً برای اصلاح وضعیت موجود، باید اخلاق و رفتار خودش را تغییر دهد.

از آن طرف، شوهر در ذهنش فکر می‌کند که ما در ابتدا چه مهر و محبتی نسبت به هم

داشتیم، اکنون چه خطایی از من سر زده که همسرم از دست من ناراحت است! کدام رفتار یا

اخلاق من باعث شده تا همسرم از من گریزان گردد؟! چه کرده‌ام که دلش را شکسته‌ام؟!

نتیجه این نوع فکر این است که:

اولاً خودش را بد، و همسرش را خوب تصور نموده است.

ثانیاً برای اصلاح وضعیت موجود، باید اخلاق و رفتار خودش را تغییر دهد.

نتیجه چنین طرز تفکری این است که هر کدام از آنها به دنبال اصلاح نفس خود هستند و سعی می‌کنند تا اخلاق و رفتار خویش را اصلاح نمایند. در این صورت است که هر کدام از آنها مسؤول سرنوشت خود شده و با این کار، دائماً در حال رشد خواهند بود.

محرومیت‌ها و تهدیدها، بهترین فرصت و بزرگ‌ترین عوامل رشد هستند

این عالم با همه تلخی و شیرینی‌هایش و با تمام راحتی و گرفتاری‌هایش، بهترین عالمی است که زمینه رشد ما را فراهم نموده است. به چند مثال که خداوند در قرآن بیان فرموده دقت کنید:

مثال اول: رشد جناب آسیه در دربار فرعون

فرعون - که ادعای خدایی داشت و هر کس را که اراده می‌کرد، از بین می‌برد - چقدر انسان بدی بود؟! همین فرعون، بزرگ‌ترین نعمت برای جناب آسیه بود؛ و اگر آسیه، همسر فرعون نبود به آن مقامات والا نمی‌رسید. آن شرایط سخت دربار فرعون بود که باعث رشد جناب آسیه شد؛ به گونه‌ای که خداوند در قرآن، آسیه را تابلوی مؤمنین قرار داده تا کسی بهانه نیاورد که: خدایا! من شرایط خوبی نداشتم!

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ .^{۲۹}

خداوند، آسیه را فقط برای زنان مؤمن تابلو نکرده است و فرموده «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلْمُؤْمِنَاتِ»، بلکه می‌فرماید: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا، یعنی جناب آسیه، هم برای مردان

۲۹. سورة مبارکه تحریم (۶۶)؛ آیه کریمه ۱۱: «و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است، در آن هنگام که

گفت: «پروردگارا! خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران

رهایی بخش!»

مؤمن و هم برای زنان مؤمن تابلو است. با این حساب، آیا وجود فرعون برای آسیه بد بود یا خوب بود؟!

مثال دوم: حضرت یوسف علیه السلام از قعر چاه تا اوج جاه

داستان حضرت یوسف علیه السلام صحنه‌های عجیبی را به تصویر می‌کشد:

صحنه اول: ده برادر قوی داشته باشی و هر ده نفر به تو ظلم و ستم کنند و تو را بزنند و به درون چاه بیندازند!

صحنه دوم: تنها در درون چاه قرار بگیری بدون اینکه کسی از تو خبر داشته باشد و بخواهد نجات دهد!

صحنه سوم: فرزند عزیز خانواده باشی و اینک به عنوان برده در دست کاروانیان در بازار برده‌فروشان فروخته شوی!

صحنه چهارم: از زندگی در کنار پیامبر الهی، منتقل شوی به دربار فرمانروای مصر و در میان یک محیط بسیار آلوده و لجن زندگی کنی! (ولی خداوند، بوی متعفن گناه را حس می‌کند، و بزرگ‌ترین عذاب اهل بیت علیهم السلام و اولیاء الهی، همین زندگی در بین مردم است).

صحنه پنجم: با اصرار، از تو تقاضای زنا کنند!

صحنه ششم: به مدت چهارده سال تو را به زندان منتقل کنند! آن هم زندان‌ها و سیاه‌چال‌هایی که هر کسی زنده از آنها بیرون نمی‌آید!

حدود پنج یا شش ساله بوده که از خانه‌اش دور افتاده و حدود چهل سالگی از زندان بیرون می‌آید! چهل سال دوری، گرفتاری، سختی، شکنجه و...! از این بدتر می‌شود؟!

اما خداوند، حضرت یوسف علیه السلام را پس از چهل سال بلا و مصیبت، به چه عزت و مقامی بالا برد! آیا به عقل کسی خطور می‌کرد که یوسف علیه السلام از قعر چاه، به جایگاه دوم امپراطوری زمان خودش خواهد رسید؟!

فرض کنید برادران حضرت یوسف علیه السلام حسادت نمی‌کردند، در این صورت حضرت یوسف علیه السلام در کنعان - آن روستای کوچک - می‌ماند و در اختیار پدرش می‌بود و نهایتاً مردم همان دیار را هدایت می‌کرد! ولی حسادت برادرانش باعث شد تا وی به پایتخت ابرقدرت زمان خود

رفته و هدایت گر مردم یک مملکت بزرگ گردد.

درست است که برادران یوسف علیه السلام حسادت کردند، اما اینگونه نیست که - معاذ الله - با حسادت برادران یوسف علیه السلام، کار از دست خداوند خارج شود! بلکه خداوند، از دل این حسادت، کار خودش را می کند و حضرت یوسف علیه السلام را به آن رتبه و جایگاه می رساند؛ و لذا می فرماید:

كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ ۚ^{۳۰}، اینگونه ما با یوسف کید کردیم!

کید، یعنی کار پنهان؛ اگر به طور پنهانی کاری انجام گیرد تا باعث رشد فرد شود، چنین کیدی، کید حسن است؛ اما اگر کاری انجام گیرد تا موجب زمین خوردن فرد شود، چنین کیدی، کید و مکر سیئی می شود.

خداوند، عجب صحنه هایی را برای ما به نمایش درآورده است! اگر یوسف علیه السلام به چاه نمی افتاد، کاروانیان او را به مصر نمی بردند؛ و اگر برده نمی شد، عزیز مصر او را نمی خرید؛ و اگر عزیز مصر او را نمی خرید و همسر او از یوسف علیه السلام تقاضای نامشروع نمی کرد، عصمت یوسف علیه السلام زبازد مردم شهر نمی شد؛ و اگر عصمت یوسف علیه السلام زبازد عام و خاص نمی شد، به زندان نمی افتاد؛ و اگر به زندان نمی افتاد، زمینه تأویل رؤیای پادشاه رخ نمی داد؛ و اگر تأویل رؤیای پادشاه نبود، به خزانه داری مصر نمی رسید؛ و اگر به خزانه داری مصر نمی رسید، مردم یک مملکت - شاید یک سوم مردم روی زمین - از قحطی و گرسنگی می مردند؛ و اگر نجات جان آنها از مرگ نبود، زمینه هدایت الهی مردم یک امپراطوری بزرگ فراهم نمی شد!

نتیجه این همه فراز و نشیب این شد که هدایت و پیامبری حضرت یوسف علیه السلام از یک روستا، تبدیل شد به هدایت و پیامبری یک مملکت بزرگ! آن هم با تأثیرگذاری بیشتری نسبت به پیامبری پدرش، به گونه ای که پدرش و یازده برادرش در مقابلش سجده می کنند! ما باید اینگونه به حوادث و جریانات پیرامون خود بنگریم.

مثال سوم: حضرت ایوب علیه السلام بنده نیک خداوند

خداوند، پس از آن همه بلا و ابتلائات سنگین، حضرت ایوب علیه السلام را مورد نوازش خویش

۳۰. سورة مبارکه یوسف (۱۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۷۶: «این گونه راه چاره را به یوسف یاد دادیم!».

قرار داده و می‌فرماید: **وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ ۳۱ اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِّعَمَ الْعَبْدُ إِنَّهٗ رَءَاوَابُ ۳۲**، به‌به! عجب بنده‌ای است ایوب!

مثال چهارم: فقر و ثروت، دو امتحان الهی

فقر، خوب است یا بد؟ ثروت، خوب است یا بد؟ فقر و ثروت نه خوب هستند و نه بد! خداوند در سوره مبارکه فجر این تذکر را بیان نموده و می‌فرماید:

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ۳۳، انسان‌های تنگ‌نظر وقتی خداوند به آنها نعمت و ثروتی بدهد، می‌گویند: به‌به! خداوند ما را تحویل گرفته است!

وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ ۳۴، اما وقتی فقیر و گرفتار شوند و در جامعه خوار و خفیف گردند، می‌گویند: خداوند به ما پشت کرد و ما را خوار نمود!

خداوند بلافاصله می‌فرماید: **كَلَّا ۳۵**، اصلاً اینچنین نیست!

نه دادن نعمت و ثروت نشانه تکریم الهی است؛ و نه ندادن، نشانه توهین خداوند است؛ بلکه هر دو مورد - چه فقر و چه ثروت - امتحان الهی است؛ هر دو خوب هستند در صورتی که انسان از آنها استفاده کند، و هر دو بد هستند در صورتی که انسان از آنها استفاده نکند. گاهی نعمت را از انسان می‌گیرند تا مشخص شود که آیا صبر دارد؟ آیا باز هم زبانش به شکر گویاست؟ آیا ایمانش سست می‌شود؟

۳۱. سوره مبارکه ص (۳۸)؛ قسمتی از آیه کریمه ۴۱: «و به خاطر بیاور بنده ما ایوب را...»

۳۲. سوره مبارکه ص (۳۸)؛ قسمتی از آیه کریمه ۴۴: «... ما او را شکوایا یافتیم؛ چه بنده خوبی که بسیار بازگشت‌کننده (به سوی خدا) بود!»

۳۳. سوره مبارکه فجر (۸۹)؛ آیه کریمه ۱۵: «اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می‌کند و نعمت می‌بخشد (مغرور می‌شود و) می‌گوید: «پروردگارم مرا گرامی داشته است!»»

۳۴. سوره مبارکه فجر (۸۹)؛ آیه کریمه ۱۶: «و اما هنگامی که برای امتحان، روزیش را بر او تنگ می‌گیرد (مأیوس می‌شود و) می‌گوید: «پروردگارم مرا خوار کرده است!»»

۳۵. سوره مبارکه فجر (۸۹)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۷: «چنان نیست که شما می‌پندارید...»

تمام عالم برای رشد ما خلق شده است

نتیجه آنکه: تمام آنچه که در دنیا برای ما اتفاق می افتد - اعم از خوشی ها و ناخوشی ها - خیر است؛ و تمام عالم - اعم از دوست و دشمن (از انبیاء علیهم السلام و فرشتگان مقرب و سایر ملائکه گرفته تا شیطان و سایر مخلوقات پروردگار) - برای رشد ما خلق شده است. کسی که این مطلب را باور کند، سعی می کند در هر شرایطی از تک تک فرصت هایی که خداوند در پیش پای او قرار می دهد، استفاده نماید.

کسانی که منتظر یک عالمی هستند که در آن، مشکلات نباشد و یا اگر مشکلاتی هم وجود دارد سریع مرتفع گردد، اشتباه فکر می کنند! این عالم، عالمی که دل ما بخواهد نیست، بلکه عالمی است که باید باشد.

وجود شیطان، فرصتی بی بدیل است برای کسانی که می خواهند رشد کنند

خلقت شیطان، یک عامل مؤثر برای رشد ماست. چگونه؟

به عنوان مثال فرض کنید مشغول رانندگی هستید و در طول مسیر از کنار چند خانم بدحجاب عبور می کنید؛ از آنجایی که تمام حواس شما به رانندگی است، هیچ توجهی به آن خانم ها نکرده و به آنها نگاه نمی کنید! در اینجا هیچگونه ثواب و پاداشی برای شما منظور نمی شود؛ چون هیچگونه توجه و التفاتی به آنها نداشته اید و اصلاً حواستان به آنها نبوده است. اما تصور کنید کسی در کنار شما نشسته باشد و به شما بگوید: این خانم های بدحجاب را ببین! در اینجا اگر نگاه نکنید، برای شما ثواب و پاداش نوشته می شود؛ چون می توانید نگاه کنید ولی تقوا پیشه نموده و نگاه نکردید.

کار شیطان دقیقاً همین است! گویا در کنار شما نشسته و دائماً شما را وسوسه می کند. بنابراین، وجود شیطان عامل ثواب بردن، و فرصتی بی بدیل است برای کسانی که می خواهند رشد کنند.

پس محرومیت ها و تهدیدها، بزرگ ترین عوامل رشد و بهترین فرصت هستند برای افرادی که می خواهند رشد نمایند؛ و به عبارت دقیق تر، ما در این عالم اصلاً تهدید نداریم، هر چه داریم فرصت است؛ آنچه مهم است استفاده از این فرصت ها است.

به عنوان مثال: چکش وسیله خوب و قابل استفاده‌ای است، منتها بستگی دارد که ما چگونه از آن استفاده کنیم، اگر چکش را به شیشه بزنیم، می‌شکند، چون توان و ظرفیت شیشه کم است؛ اما اگر همین چکش را به مس بزنید، بر قیمت آن افزوده می‌شود، چون تحمل و ظرفیت مس بالاست و هر چه بیشتر چکش بخورد، ارزشش بیشتر می‌شود.

تنها کسی که باعث رشد و یا سقوط ما می‌شود، خودمان هستیم

باید با تمام وجود درک کنیم که:

حوادث، نه ما را بالا می‌برد و نه ما را پایین می‌آورد، این ما هستیم که خودمان را بالا می‌بریم یا پایین می‌آوریم. در این عالم، هیچ حادثه‌ای شکننده نیست. اگر این مطلب را باور کردیم، نتیجه‌اش این است که همه گلاویه‌ها و شکایت‌ها را متوجه خودمان می‌کنیم نه دیگران. ما برای باز کردن گره‌ها، یقه دیگران را گرفته‌ایم در حالی که فقط یک دوست داریم که می‌تواند ما را تغییر داده و باعث رشد ما شود و آن دوست، خودمان هستیم؛ و فقط یک دشمن داریم که می‌تواند باعث تغییر و سقوط ما شود و آن دشمن نیز خودمان هستیم؛ و این، یعنی هیچکدام از ما نباید منتظر تغییر شرایط باشیم.

این قاعده و قانون را هرگز فراموش نکنیم که: هیچ وقت واقعیت‌ها خودشان را با ما وفق نمی‌دهند؛ و این ما هستیم که باید با واقعیت‌ها کنار آمده و خود را با آنها منطبق کنیم.

اگر ما منتظر باشیم به امید آنکه شرایط مناسب برای ما فراهم شود و آنگاه سیر و سلوک الهی الله را آغاز کنیم، قطعاً بدانیم که هیچگاه حرکت نخواهیم کرد و چنین فرصتی برای ما فراهم نخواهد شد! بلکه هر چه بزرگ‌تر می‌شویم، مشغله‌ها و مشکلاتمان نیز بیشتر می‌شود.

و اگر دچار روزمرگی شویم، بدانیم که نتیجه‌ای جز اتلاف عمر و کاهش لذت از زندگی، عائد ما نخواهد گردید؛ و چه بسا پس از مدتی بدون اینکه کار مفیدی انجام داده باشیم، احساس خستگی خواهیم کرد!

و بدتر از همه اینها آنجایی است که ما به این روزمرگی عادت کنیم و سپس توجیه نموده و بگوییم: زندگی همین است!

و گاهی نیز بدتر از این، خود را یک فرد اخلاقی جلوه داده و بگوییم: با این شرایط می‌سازیم

و به آن راضی هستیم! خطر این حالت این است که گمان می‌کنیم انسانی قانع هستیم در حالی که این، یک پندار غلطی است و ما در حقیقت سستی، تنبلی و عدم جدیت و تلاش خود را قانع بودن و رضایت‌مندی تصور نموده‌ایم!

اگر اینگونه شدیم، در این صورت شرایط، ما را تغییر خواهد داد؛ به این معنا که ما روز را به شب نمی‌رسانیم، بلکه روز ما را به شب می‌رساند!

پیام قانون اول: شما باید امیر بر شرایط شده و شرایط را مدیریت کنید نه اینکه اسیر در دست شرایط شده و شرایط شما را مدیریت کند

بنابراین، پیام قانون اول به ما این است که: شما باید امیر بر شرایط باشید و شرایط را مدیریت کنید نه اینکه اسیر در دست شرایط شده و شرایط شما را مدیریت کند. انبیاء علیهم‌السلام از کسانی بودند که امیر بر شرایط بودند؛ و با اینکه یاور و همراهی نداشتند اما شرایط را به نحو احسن مدیریت می‌کردند.

آقا رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مگر چند همراهی داشتند؟ قرآن می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.^{۳۶}

عبارت آخر آیه را دقت کنید! می‌فرماید: «وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ این عبارت، به شرایط دوران بعثت اشاره دارد؛ می‌فرماید: مردم قبل از بعثت، غرق در ضلالت و گمراهی بودند. نفرمود: «وَإِنْ كَانُوا ضَالِّينَ»، بلکه می‌فرماید: لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، و این تعبیر، نهایت ضلالت و گمراهی آنها را می‌رساند.

برای واضح شدن معنای عبارت، یک مثال بزنیم:

فردی را تصور کنید که پای خود را در آب فرو برده و در نتیجه پای او تر شده است، این فرد

۳۶. سورة مبارکه جمعه (۶۲)؛ آیه کریمه ۲: «و [خداوند] کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان

برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد هر چند پیش

از آن در گمراهی آشکاری بودند!»

غرق در آب نیست! فرد دیگری تصور کنید که ده متر در زیر آب فرو رفته و آب، تمام بدنش را فرا گرفته است، چنین فردی غرق در آب است!

لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، یعنی مردم قبل از بعثت در اوج گمراهی و غرق در ضلالت بودند؛ و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امیر بر شرایط گشته و با همین افراد ضالّ و گمراه، شرایط را تغییر دادند. نیروهای آن حضرت، از دل همین تاریکی ها سر برآورده و رشد کردند.

پس مؤمن، حاکم بر شرایط است و با تغییر شرایط، خود را نمی بازد؛ زیرا همیشه خودش را مسؤول می داند نه دیگران را، و به همین دلیل دائماً در پی اصلاح خویش است. کسی که حاکم بر شرایط باشد، فردی مؤثر و اثرگذار خواهد شد؛ اما اگر شرایط بر کسی حاکم شود، چنین فردی متأثر و اثرپذیر خواهد شد.

خلاصه زندگی بسیاری از افراد عبارت است از صرف عمر در نیازهای اولیه زیستی!

زندگی بسیاری از افراد در این چند جمله خلاصه می شود:

- در زمان نوجوانی بازیگوشی و دغدغه رفتن به مدرسه و گذراندن ایام تحصیل و...
- در زمان جوانی دغدغه انتخاب رشته مناسب و قبولی در کنکور و ورود به یک دانشگاه خوب و...

- سپس به فکر ازدواج و تهیه مسکن و آنگاه ورود به دغدغه های زندگی و...

- آنگاه درگیر کار و اشتغال و کسب ثروت و شهرت و...

- و سپس رسیدن به سن بازنشستگی و پیری و در نهایت ترک دنیا!

خلاصه چنین زندگی بی عبارت است از صرف عمر در نیازهای اولیه زیستی! وقتی به عمر ۶۰ یا ۷۰ ساله خود نگاه می کنیم، می بینیم چه اهداف والا و استعدادهایی را از دست داده ایم و اکنون توان جبران نداریم!

سخنی را به جناب سقراط نسبت داده اند که می گوید: زندگی بدون برنامه، ارزش زیستن ندارد!

«عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ»، قاعده مهمی که در کل زندگی جاری است

قرآن می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ^{۳۷}؛ ای اهل ایمان! به خودتان رسیدگی کنید که در این صورت هیچ دشمنی نمی‌تواند علیه شما اقدامی انجام دهد، بلکه هر اقدامی از طرف دشمن، در حقیقت فرصتی برای شماست.

کشتی‌گیری که با حریف قوی و قدرتمندی مبارزه می‌کند در واقع، قدرت و فنون کشتی خودش را تقویت نموده است؛ و کشتی‌گیری که با افراد ضعیف مبارزه می‌کند، در حقیقت مانع رشد خود گشته است. هم رقیب قدرتمند و هم مربی دلسوز هر کدام به نحوی باعث رشد کشتی‌گیر می‌شوند. البته اگر کشتی‌گیر به حرف مربی دلسوز توجه نکند، همان رقیب قوی، یک تهدید برای کشتی‌گیر خواهد بود.

تک‌تک ما به منزله همان کشتی‌گیر هستیم؛ انبیاء و اولیاء^{علیهم‌السلام}، مربیان دلسوز ما، و شیاطین انس و جن، رقیبان و حریفان سرسخت ما هستند و می‌خواهند ما را زمین بزنند. و اتفاقاً هر چه این رقیبان، قوی‌تر و انگیزه‌آنان در زمین زدن ما بیشتر باشد، باعث رشد بیشتر ما خواهد شد. پس همه ما باید نگاه خود را از دیگران برداریم و به صورت متمرکز به خودمان مشغول باشیم؛ عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ، یک قاعده مهمی است که در کل زندگی جاری می‌باشد.

۲. رضایت

کسی که فقط خودش را مسؤول خویش می‌داند، هیچ وقت ناراحت و ناراضی نیست؛ نه به این معنا که اولیاء خداوند اصلاً ناراحت نمی‌شوند، بلکه مراد از ناراحتی در اینجا، ناراحتی نفسانی است، یعنی اولیاء الهی ناراحتی نفسانی ندارند؛ و الا اولیاء الهی، هم غم و اندوهشان و

۳۷. سورة مبارکه مانده (۵)؛ آیه کریمه ۱۰۵: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مراقب خود باشید! اگر شما هدایت یافته‌اید،

گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند، به شما زبانی نمی‌رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست؛ و شما را از آنچه

عمل می‌کردید، آگاه می‌سازد.»

هم شادی و سرورشان بیش از همه است. هر چه نفس انسان وسیع تر باشد، ویژگی های آن نیز - نظیر غم و شادی - وسیع تر و عمیق تر است؛ و هر چه نفس حقیرتر باشد، ویژگی هایش نیز حقیرتر است (مثلاً از اینکه دو ظرف غذا نصیبش شده خیلی خوشحال است! و یا از اینکه روی اتومبیل او خط کشیده اند بسیار ناراحت است!).

فصل سوم

دومین قاعده زندگی الهی:

من باید تغییر کنم

دومین مطلبی که باید از کلام خداوند دریافت کنیم، و آن را به عنوان دومین قاعده زندگی الهی قرار دهیم، این آیه شریفه است که می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ^{۳۸}؛ برای اصلاح نفس خودتان، منتظر هیچ کس دیگری نباشید! فقط خودتان هستید که باید در تغییر و اصلاح نفس خویش بکوشید.

آیه شریفه، تغییر در اراده و عمل انسان (در حیطه فردی) و افراد جامعه (در حیطه اجتماعی) را مقدمه تغییر خداوند قرار داده است؛ و به عبارت دیگر می فرماید: اگر خود شما تغییر کنید و یا افراد جامعه تغییر کنند، خداوند نیز شما و جامعه را تغییر خواهد داد. بنابراین تغییر، در دو حیطه فردی و اجتماعی مطرح می شود.

برای تغییر و اصلاح، باید اول از خودمان شروع کنیم
آقا رسول اکرم ﷺ می فرماید: «لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»^{۳۹}.

۳۸. سورة مبارکه رعد (۱۳)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۱: «... خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند!...»

۳۹. «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى...» جز این نیست که اعمال، به نیت هاست و برای هر کس، همان چیزی است که نیتش را دارد. (الآمالی (للطوسی)، ص: ۶۱۸)

و نیز می‌فرمایند: «اَبْدًا بِنَفْسِكَ»^{۴۰}، از خودتان شروع کنید.

بنابراین، وقتی درک کردیم و باور نمودیم که فقط خودمان هستیم که مسؤول سرنوشت خویش هستیم، و از طرفی می‌دانیم که وضع کنونی ما مطلوب نیست، پس به این نتیجه می‌رسیم که: «باید تغییر کنیم»؛ و تنها کسانی موفق خواهند شد که خود را تغییر دهند.

اکثراً ما به دنبال تغییر محیط و شرایط، تغییر موقعیت‌ها و تغییر سایر افراد هستیم در حالی که خود ما باید تغییر کنیم. به فرض که بتوانیم شرایط را تغییر دهیم، در واقع ما هیچ تغییری نکرده‌ایم، بلکه تنها توانسته‌ایم شرایط را بهبود ببخشیم؛ و به فرض که دیگران تغییر کنند، حقیقت آن است که با تغییر دیگران، ما تغییری نخواهیم کرد.

همه تغییرات از ما شروع می‌شود، با ما ادامه می‌یابد و به ما ختم می‌شود.

کسی که می‌گوید دیگران باید تغییر کنند، تصورش این است که من در نقطه ایده‌آل هستم و این دیگران هستند که باید خودشان را به نقطه‌ای که من در آن قرار دارم برسانند!

کشیش یکی از کلیساهای معروف لندن وصیت کرده بود که بر روی قبرش بنویسند:

من وقتی بچه بودم خیلی دوست داشتم کل جهان را تغییر دهم! ولی قدری که بزرگ‌تر شدم دانستم که جهان را نمی‌توانم تغییر دهم، پیش خود گفتم کشورم را تغییر می‌دهم! وقتی بزرگ‌تر شدم و فهمم و درک بیشتری پیدا کردم، دانستم که تغییر کشور نیز ممکن نیست! لذا تصمیم گرفتم شهرم را تغییر دهم! وقتی که بزرگ‌تر شدم و تجربیات بیشتری حاصل کردم، فهمیدم که شهرم را نیز نمی‌توانم تغییر دهم، لذا بر آن شدم که اقوام و خویشان و نزدیکان خودم را تغییر دهم! اما پس از مدتی دانستم که تغییر آنان نیز گمانی بیش نیست! لذا تصمیم گرفتم حداقل خانواده‌ام را تغییر دهم!

اما پس از یک عمر و هنگامی که در آستانه مرگ قرار گرفته‌ام تازه فهمیدم باید اول خودم را تغییر می‌دادم! شاید با تغییر خودم می‌توانستم خانواده‌ام را نیز تغییر دهم؛ و شاید با تغییر خانواده‌ام و با کمک آنها می‌توانستیم اقوام و نزدیکان را نیز تغییر دهیم؛ و شاید با تغییر اقوام و نزدیکان می‌توانستیم شهر را و یا حتی کشور را نیز تغییر دهیم!

قرآن می‌فرماید: آن کسانی که خود را فراموش کرده و به جای اصلاح خویش به دنبال اصلاح و تغییر دیگران هستند، فاسق‌اند

کسی که خودش را تغییر نداده باشد، امکان ندارد بتواند کس دیگری را تغییر دهد.

از این گذشته، آنچه که از ما خواسته‌اند، در مرحله اول، تغییر خود ماست نه تغییر دیگران:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ^{۴۱}، اول به خودتان پردازید! اول خودتان را اصلاح

کنید! همه هدف و شغل شما در این دنیا در درجه اول باید خودتان باشد!

البته نه به این معنا که با دیگران هیچ ارتباطی نداشته باشیم، بلکه به این معنا که تا خود را اصلاح نکرده‌ایم به دنبال اصلاح دیگران نباشیم. اصلاح خویشتن، اصل است و اصلاح جامعه و دیگران، فرع است؛ و فرع، بعد از اصل حاصل می‌شود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَ يُقِيمُ أَوْدَكُمْ وَ لَكِنِّي لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي»^{۴۲}.

آدم نباید به قیمت ضایع شدن خودش بخواد دست دیگری را بگیرد؛ چنین کسانی در قیامت، بیشترین حسرت‌ها را خواهند خورد.

کسی که بخواد در جایی اصلاحاتی انجام دهد ولی می‌داند که خودش ضایع می‌شود، نباید برود! کسی که قادر به کنترل چشم خود نیست، نباید به جایی که نامحرمان و بدحجاب‌ها هستند برود! کسی که ظرفیت شنیدن تعریف و تمجید را ندارد، نباید خودش را در معرض تعریف و تمجید دیگران قرار دهد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مالک اشتر فرمودند:

مالک! شیطان در کمین نشسته، اگر دیدی در جایی از تو تعریف می‌کنند، بدان که در همانجا در چنگال شیطان هستی!^{۴۳}

۴۱. سورة مبارکه مانده (۵)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۰۵: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مراقب خود باشید!...».

۴۲. نهج البلاغه (للصّبحي صالح)، ص: ۹۹، خطبه ۶۹: «من آنچه که شما را اصلاح نماید و کجی شما را راست گرداند می‌دانم و لیکن اصلاح شما را با فاسد کردن و تباه ساختن خود جایز نمی‌بینم».

۴۳. «إِيَّاكَ وَ الْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَ الثَّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَ حُبَّ الْإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرُصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ»؛ از خودپسندی و تکیه بر آنچه تو را آلوده به خودپسندی کند، و از علاقه به ستایش و

خداوند، آن کسانی که خود را فراموش کرده و به جای اصلاح خویش به دنبال اصلاح و تغییر دیگران هستند را به عنوان فاسق ذکر فرموده:

نَسُوا اللَّهَ فَاذْسَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ^{۴۴}

نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ^{۴۵}

ما نسبت به امری مسؤول هستیم که دو خاصیت داشته باشد:

۱. بتوانیم در آن امر تغییر ایجاد کنیم.

ما چه کسی را می‌توانیم تغییر دهیم؟ خودمان را؛ اعم از افکار، حالات، رفتار و...؛ ولی بعضی از امور را نمی‌توانیم تغییر دهیم؛ مثل محیط اطراف، شرایط، پدر و مادر، دیگران و...
۲. آن امر در ما مؤثر باشد.

چه چیزی در ما تأثیر دارد؟ خودمان! دیگران هیچ تأثیری در ما ندارند.

متأسفانه ما از تغییر و اصلاح خودمان - که توان آن را داریم - غافل شده‌ایم و به دنبال تغییر اموری هستیم که نمی‌توانیم تغییر دهیم!

اگر ما مسؤول تغییر خویش هستیم، پس تکلیف امر به معروف و نهی از منکر و وظایف اجتماعی چه می‌شود؟

سؤال: اگر ما مسؤول تغییر خویش هستیم، پس تکلیف امر به معروف و نهی از منکر و وظایف اجتماعی چه می‌شود؟

جواب: امر به معروف و نهی از منکر در زمانی است که ما اول خود را تغییر دهیم؛ و الا مصداقی از این آیه شریفه خواهیم شد که می‌فرماید:

تعریف مردم برحذر باش، زیرا این حالات از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطان در نظر اوست تا نیکی نیکوکاران را نابود کند. (نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۴۴۳، نامه ۵۳)

۴۴. سورة مبارکه حشر (۵۹)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۹: «... خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آنها فاسقاند».

۴۵. سورة مبارکه توبه (۹)؛ قسمتی از آیه کریمه ۶۷: «... خدا را فراموش کردند، و خدا (نیز) آنها را فراموش کرد (، و رحمتش را از آنها قطع نمود)؛ به یقین، منافقان همان فاسقاند!».

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ ۚ^{۴۶}؛ کسی که خودش گره دارد، چگونه می‌خواهد گره دیگران را باز کند؟! این کار، غضب خداوند را به جوش می‌آورد! («مَقْت» یعنی غضب شدید)، می‌فرماید: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ؛ این غضب شدید، خیلی در نزد خداوند بزرگ است که: اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ . خداوند راجع به هیچ گناهی اینگونه صحبت نفرموده است!

ضمن اینکه ما از کسانی تأثیر می‌پذیریم که خواسته‌اند خودشان را اصلاح کنند؛ غالباً کسانی در شما تأثیر گذاشته‌اند که مشغول خودشان بوده‌اند و نمی‌خواسته‌اند روی کسی تأثیر بگذارند.

البته این به آن معنا نیست که بر روی کسی تأثیری نگذاریم، بلکه منظور این است که اول باید روی خویشتن تأثیر بگذاریم و در مرحله بعد روی دیگران. ملاک این کار نیز مشخص است: اگر تأثیرگذاری روی دیگران باعث ضایع شدن خودمان شود، چنین تأثیرگذاری اصلاً لازم نیست. نگاه ما به قاعده «امر به معروف و نهی از منکر» باید یک نگاه درونی باشد، ولی ما عادت کرده‌ایم همیشه نگاه بیرونی نسبت به این قضیه داشته باشیم.

تمام واجبات و مستحبات و تمام محرمات و مکروهات، تذکراتی هستند برای خودسازی؛ بنابراین باید امر به معروف و نهی از منکر را همچون نماز، به عنوان یک عامل درونی برای خودسازی بدانیم.

بنابراین، ما قبل از اینکه دیگران را امر به معروف و نهی از منکر کنیم، ابتدا مسؤول اصلاح خودمان هستیم.

اکثر انسان‌ها از تغییر و اصلاح نفس خود غافل‌اند زیرا توجه آنها متمرکز به امور بیرون از خودشان است

اینکه اکثراً ما این امر بدیهی (یعنی لزوم تغییر و اصلاح نفس خود) را فراموش می‌کنیم، به

۴۶. سورة مبارکه صف (۶۱)؛ آیات کریمه ۲ و ۳: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!».

این دلیل است که توجه ما متمرکز به امور پیرامون خودمان است.

به این مثال توجه کنید:

هدف و فلسفه ورزش عبارت است از سلامتی، تندرستی و قوت؛ اما آیا بعضی از ورزش‌های امروزه با همین هدف صورت می‌پذیرد؟ آیا هدف از ورزش، صرفاً وارد کردن توپ به دروازه است؟! آیا هدف از کشتی کج، سلامتی است؟! چرا برخی از ورزش‌های کنونی به جای حرکت به سمت هدف اصلی، به بیراهه می‌روند، آن هم به طوری که فرد، حاضر است به خاطر جذابیت‌ها، مشهور شدن‌ها، پول درآوردن‌ها و... خودش را حتی به کشتن بدهد؟!

این مثال، دقیقاً حکایت ما و دنیاست! ما برای چه هدفی به این دنیا آمده‌ایم؟ آیا آمده‌ایم که ده تن گوشت بخوریم؟! بیست تن حبوبات و برنج بخوریم؟! صد متر پارچه مصرف کنیم؟! آیا آمده‌ایم که به یک پست و مقامی برسیم؟! چرخ اقتصادی بچرخانیم؟! مریض درمان کنیم؟! برج بسازیم؟! و...

بله! از آنجایی که ما دارای جسم نیز هستیم (به خلاف ملائکه که جسم ندارند)، چاره‌ای نداریم که آب و غذا هم بخوریم، سرپناهی هم داشته باشیم تا جسم ما - که مرکب ماست - سالم بماند؛ و به همین دلیل است که علومی همچون صنعت، مهندسی، کشاورزی، تغذیه، بهداشت و درمان و... پدید آمده که همه اینها فریاد کار انسان است؛ اما هیچکدام از این مشاغل، هدف ما در این دنیا نیست و بعضی از جذابیت‌ها آنقدر انسان را به خود مشغول می‌کند که کم‌کم آن هدف اصلی فراموش و کنار گذاشته می‌شود.

واقعیت این است که ما برای هیچکدام از این موارد به این دنیا نیامده‌ایم.

برای وجود شما قیمتی جز بهشت نیست، آن را جز به بهشت نفروشید!

تصور کنید دنیا هست، تمام دارایی شما هم هست (خانه، مغازه، زمین، اتومبیل، پول و...)، اما شما در این دنیا نیستید! آیا این تصور خیلی دور از ذهن و عجیب است؟! وقتی قرار باشد همه چیز باقی باشد ولی شما نباشید، آیا دنیا و تمام آنچه که در دنیاست برای شما ارزشی خواهد داشت؟!

همه دنیا ارزشش را از شما می‌گیرد، پس اگر خودتان را گم کنید و در مقابل، همه دنیا را

مالک شوید، در حقیقت باخید!

حجاب رخ مقصود، من و ما و شما

شمایید، مبینید من و ما و شما را^۷؛

هر چه هست، در وجود شماست؛ خارج از وجود خودتان به دنبال چیزی نگردید! خارج از وجود شما یعنی تمام دنیا بدون خود شما.

یادمان باشد که آنچه خارج از وجود ماست - اعم از فقر و ثروت، پست و مقام، مریضی و سلامتی، ناراحتی و خوشحالی، گرفتاری و رفاه، اقبال مردم و... - از آن ما نیست؛ آنچه که از آن ماست، همان چیزی است که در درون ماست. شاهد این مطلب هم این است که به هنگام مرگ هیچکدام از آنها را با خود نخواهیم برد.

فرض کنید صاحب یک خانه باغ ده هزار متری هستید با انواع درختان میوه که در طول چهار فصل ثمر می دهند، و می توانید یکصد سال از آنها بهره ببرید؛ در طول شبانه روز چند دقیقه لذت خواهید برد؟!

یا فرض کنید مشغول خوردن بهترین غذا هستید، چقدر لذت خواهید برد؟! فقط به اندازه ای که غذا روی زبان شماست لذت خواهید برد! وقتی غذا از گلوی شما پایین رفت، دیگر لذتی ندارد؛ آن هم فقط در لقمه های اول که گرسنه اید لذت می برید، وقتی که سیر شدید، دیگر هیچ میلی به خوردن نخواهید داشت.

راجع به شغل، کاسبی، درآمد و سایر لذت ها نیز به همین شکل است؛ تمام این لذت ها محدود، و هیچکدام از آنها ماندنی نیستند.

اما لذت های اخروی، نامحدودند؛ مثلاً فرض کنید وقتی شما در بهشت، آب می خورید، تمام لذت ها در همان آب خوردن متراکم شده اند و اصلاً قابل قیاس با لذت های دنیوی نیستند. یک قطره آب بهشتی برتر است از تمام لذت های دنیا، آن هم از آغاز خلقت دنیا تا پایان دنیا!

اینها که گفتیم، حداقل بهشت است، یعنی بهشت حور و قصور! و اما نعمت های بهشتی برای اولیاء خداوند، غیر قابل تصور و بیان است.

خداوند، تمام نظام ملک و ملکوت را برای ما قرار داده است؛ با این وصف، قیمت ما چقدر است؟!

«إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا»^{۴۹} برای وجود شما قیمتی جز بهشت نیست، آن را جز به بهشت نفروشید. قیمت ما بیشتر از نظام ملک و ملکوت است، مبادا آن را کم بفروشیم! خداوند، از آدم‌های کم‌فروش بدش می‌آید: **وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ**^{۵۰}.

آنچه ما را تغییر می‌دهد، حرکت فردی و شخصی خود ماست که با اراده‌ای فعال ممکن است

نکته دیگری که در اینجا وجود دارد این است که گاهی اوقات ما می‌خواهیم تغییر کنیم و زندگی الهی و صحیحی داشته باشیم ولی در این جهت حرکت نمی‌کنیم! در این صورت واضح است که مسیر کج‌روی ادامه پیدا نموده و تغییری صورت نخواهد پذیرفت.

آنچه ما را تغییر می‌دهد، حرکت فردی و شخصی خود ماست که با اراده‌ای فعال ممکن است.

۴۹. «[قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ]: أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا»؛ آیا آزادمردی نیست که این نیم‌خورده دنیا را به اهل دنیا واگذارد؟! برای وجود شما قیمتی جز بهشت نیست، آن را جز به بهشت نفروشید. (نهج البلاغة (للصّبحي صالح)، ص: ۵۵۶، حکمت ۴۵۶)

۵۰. سورة مبارکه مطففين (۸۳)؛ آیه کریمه ۱: «وای بر کم‌فروشان!».

فصل چهارم

سومین قاعده زندگی الهی:

در اولین گام تغییر، باید «افکار غلط» خود را تغییر دهیم

تا اینجا دانستیم که باید خودمان - و به عبارت دقیق تر آنچه که در درون خودمان است - را تغییر دهیم، اما اکنون سؤال این است که: چه چیزی در درون خودمان را باید تغییر دهیم؟ در پاسخ می‌گوییم: اولین چیزی را که باید تغییر دهیم، «افکار و ذهنیت‌های غلط» است؛ یعنی افکار و ذهنیات ما نسبت به تمام اجزاء اصلی زندگی باید اصلاح شود. در مورد چه چیزهایی فکر می‌کنیم؟ و اصلاً در مورد چه چیزهایی و چگونه باید فکر کنیم؟ در مورد مسائلی همچون خداوند، امام، امامت، نبوت، عصمت، عدل، قرآن، زندگی، انسانیت، مرگ، موفقیت، خانواده و... چگونه فکر می‌کنیم؟ آیا نباید فکر و ذهنیت ما در اینگونه موارد اصلاح شود؟

مثلاً می‌گوییم خداوند عادل است، اما حقیقت آن است که با وجود چراهایی مثل: چرا بچه‌ام در جوانی از دنیا رفت؟ چرا در کنکور قبول نشدم؟ چرا خانه ندارم؟ و امثال این موارد، عدل خداوند را قبول نداریم! معنای این چراها این است که خداوند، بهتر از این می‌توانست عمل کند ولی نکرد! و این، یعنی - نعوذ بالله - یا خداوند نسبت به انجام آن کارِ بهتر، علم ندارد، و یا قدرت انجام آن کارِ بهتر را ندارد، و یا با وجود علم و قدرت اما بخیل بوده و نخواسته کارِ بهتر را انجام دهد!

عدل خداوند را اینگونه تعریف فرموده‌اند: «الْعَدْلُ أَنْ لَا تَنْهَمَهُ»^{۵۱}.

معنای این جمله که: «خدا! تو که این همه نعمت دادی، کاش این یک مورد را نیز عنایت می‌کردی!» این است که خداوند بخیل است، و در عین اینکه می‌توانسته این نعمت را بدهد، اما بخل نموده و نداده است! کسی که خداوند را به عنوان جواد مطلق می‌شناسد، هیچگاه اینگونه سخن نمی‌گوید.

انس بن مالک می‌گوید: بیست سال با پیامبر ﷺ بودم اما یک بار «ای کاش» از آن حضرت نشنیدم!^{۵۲}

بالاخره باید معلوم شود آن خداوندی که در ذهن ما وجود دارد، چگونه خدایی است؟ رحمت او چگونه است؟ جود و لطف او یعنی چه؟ عدل خداوند به چه معناست؟

خداوند در نظر بیشتر افراد، یک مستخدم است! به طوری که وقتی آنها را به خواسته‌هایشان نمی‌رساند، او را متهم می‌سازند! امام در نظر بیشتر مردم همچون مغازه است! گویا امام فقط برای این است که بنشیند و تک‌تک خواسته‌های آنها را برآورده سازد!

این حرف که «امام زمان علیه السلام تشریف بیاورند تا همه کارها درست و اصلاح شود!» جسارت به ایشان است! کاری که خود ما می‌توانیم انجام دهیم و اصلاح کنیم، معنا ندارد که امام زمان علیه السلام بیایند و انجام بدهند؟! مگر آن حضرت - نعوذ بالله - نوکر ماست؟! آیا بی‌حالی و تبلی ما را امام زمان علیه السلام باید جبران کنند؟! گاهی اوقات، لوازم حرف‌های خود را متوجه نیستیم.

«قرآن»، کتاب تغییر و اصلاح افکار است برای کسی که حقیقتاً قرآن بخواند

در مورد قرآن و نحوه تلاوت آن چگونه فکر می‌کنیم؟

۵۱. «سُئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ فَقَالَ عِ التَّوْحِيدُ أَلَّا تَتَوَهَّمَهُ وَالْعَدْلُ أَلَّا تَنْهَمَهُ». از امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به توحید و عدل پرسیدند، فرمود: توحید آن است که خداوند را در وهم نیاوری، و عدل آن است که او را متهم نسازی. (نهج البلاغة للصبحي صالح)، ص: ۵۵۸، حکمت (۴۷۰)

۵۲. «... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقُولُ لِشَيْءٍ قَدْ مَضَى لَوْ كَانَ غَيْرُهُ». امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ گاه نسبت به امری که می‌گذشت نمی‌فرمودند: کاش غیر از این می‌بود. (الکافي - ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۶۳

به عنوان نمونه، به این مثال توجه کنید:

حضرت موسی علیه السلام در نگاه فرعونیان، یک بچه سر راهی بوده است! چرا که در یک صندوقچه وارد کاخ فرعون شده و از بچگی در دربار فرعون رشد پیدا کرده بود؛ وقتی هم که بزرگ شده بود، یکی از فرعونیان را کشته و فرار کرده بود و سپس در شهر دیگری، سال‌ها به چوپانی مشغول بوده است؛ حال این موسی با این پیشینه آمده و فرعون و فرعونیان را به یکتاپرستی دعوت می‌کند!

فرعون از این موضوع، بسیار ناراحت و غضبناک شده بود؛ اصلاً انتظار این را نداشت که کسی همچون موسی بخواهد او را هدایت کند!

بینید خداوند چگونه فرعون را امتحان کرده است! حضرت موسی علیه السلام با لباس چوپانی و با یک عصا وارد کاخ فرعون شد؛ در مرتبه اول، فرعون حضور نداشت و درباریان با تمسخر به فرعون خبر دادند که چوپانی آمده و با شما کار دارد!

وقتی حضرت موسی علیه السلام مطلب خود را بیان فرمود، فرعونیان با غضب گفتند:

أَنْتُمْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَبِيدُونَ^{۵۲}؛ اصلاً تو می‌دانی که هستی و چه می‌گویی و با چه کسی حرف می‌زنی؟! خود تو و همه بنی اسرائیل برده‌های من هستید! حال آمدی و از من می‌خواهی تا از تو - که یک چوپان بی سواد هستی - تبعیت کنم؟!

در آن زمان، فاصله اجتماعی بین حضرت موسی ع و فرعون آنقدر زیاد بود که یکی ادعای أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى^{۵۳} داشت و دیگری یک چوپان ساده و بی سواد بود! فرعون با وجود چنین فاصله بسیار زیادی، حرف حضرت موسی علیه السلام را نپذیرفت. حال فاصله ما با همسرمان چقدر است؟! هیچ فاصله‌ای با هم نداریم ولی گاهی تاب و تحمل شنیدن یک حرف همسر خود را هم نداریم!

قرآن، کتاب زندگی است و باید اینگونه تلاوت شود؛ باید با خواندن این آیات، از خود پرسیم که آیا من نیز همچون فرعون عمل می‌کنم یا نه؟! نکند بدتر از فرعون باشم!

۵۲. سورة مبارکه مؤمنون (۲۳)؛ قسمتی از آیه کریمه ۴۷: «آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آنها بردگان ما هستند؟!».

۵۳. سورة مبارکه نازعات (۷۹)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲۴: «من پروردگار برتر شما هستم!».

پس باید افکار غلط خود را اصلاح کنیم و «قرآن»، کتاب تغییر و اصلاح افکار است برای کسی که حقیقتاً قرآن بخواند. کسی که صد بار داستان فرعون را بخواند و خود را در متن آن داستان قرار ندهد و به دنبال اصلاح خویش نباشد، تغییری نخواهد کرد.

واقعیت، خوب یا بد نیست؛ بلکه این ذهنیت ماست که واقعیت را خوب و یا بد نمایان می‌کند

نکته مهم دیگری که در اینجا باید اشاره کنیم آن است که واقعیت، خوب یا بد نیست، بلکه این ذهنیت ماست که واقعیت را خوب و یا بد نمایان می‌کند.
به این دو مثال توجه کنید:

مثال اول:

فرض کنید همراه با خانواده خود سوار اتوبوس شده و به مسافرت می‌روید، و پشت سر شما یک خانواده‌ای با دو فرزند خود نشسته‌اند در حالی که این دو بچه، دائماً اذیت می‌کنند، جیغ می‌زنند، صندلی شما را تکان می‌دهند، به خوراکی‌های شما دست می‌زنند و خلاصه اعصاب شما را به هم ریخته‌اند! پدر و مادر آنها هم هیچگونه تذکری به این بچه‌ها نمی‌دهند و خیلی با آرامش نشسته‌اند!

ما نسبت به این آقا و خانم و فرزندان آنها چه تصویری داریم؟ معمولاً گفته می‌شود: عجب بچه‌های بی‌تربیتی! و عجب پدر و مادر بی‌خیالی! وقتی این فکر و خیال در ذهن ما نقش بست، چه احساسی نسبت به آنها در ما پدید می‌آید؟ حس نفرت و عصبانیت! حال با وجود چنین حسی، در صورت بروز اذیت و آزار آن بچه‌ها، چه رفتاری از ما سر خواهد زد؟ طبعاً ممکن است آن بچه‌ها را دعوا کنیم و آنها را از خود برانیم و اگر خواستند به خوراکی ما دست بزنند، روی دست آنها می‌زنیم و...!

پس از اینکه اتوبوس توقف می‌کند، این بچه‌ها به سرعت از اتوبوس پیاده می‌شوند و پدر آنها جهت عذرخواهی به سراغ ما آمده و توضیح می‌دهد که: ببخشید اگر این بچه‌ها باعث اذیت و آزار شما شدند! خانم بنده، خاله این بچه‌هاست و پدر و مادر این دو کودک، هفته پیش در اثر یک سانحه دلخراش در جلوی چشم دو فرزند خود سوختند، و از آن روز تا کنون، این دو کودک

تعادل خود را از دست داده‌اند! پس از مشاوره با یک روان‌شناس، تصمیم بر آن شد تا این بچه‌ها را به یک شهر دیگری ببریم تا مدتی از آن فضا دور باشند تا شاید مشکل آنها حل شود.

پس از توقیفی کوتاه، اتوبوس حرکت می‌کند، و آن بچه‌ها دوباره شروع می‌کنند به اذیت کردن! اکنون نسبت به این آقا و خانم و آن دو کودک چه تصویری داریم؟! خواهیم گفت: این مرد و زن، عجب انسان‌های نیکی هستند که اینگونه برای درمان آن دو کودک تلاش می‌کنند؛ و نیز نسبت به آن دو کودک، احساس ترحم و دلسوزی در ما نقش می‌بندد به گونه‌ای که اگر این بار به خوراکی ما دست بزنند، با ترحم و مهربانی، خوراکی خود را در اختیار آنها قرار می‌دهیم! آنچه که در این بین تغییر کرد، ذهنیت ما بود؛ و تغییر ذهنیت، موجب تغییر رفتار گشت.

مثال دوم:

فرض کنید مشغول رانندگی در یک خیابان یک‌طرفه هستید و یک اتومبیل بر خلاف قانون، عبور ممنوع را نقض کرده و در حالی که چراغ می‌دهد و بوق می‌زند از شما انتظار دارد تا به کنار رفته و مسیر را برای عبور او باز کنید! ما نسبت به این عمل چه تصور و ذهنیتی داریم؟ معمولاً گفته می‌شود: عجب آدم خودخواه و متکبری! (در حالی که شاید برای خود ما هم چنین تخلفی پیش آمده باشد!) اما وقتی از کنار شما عبور می‌کند، می‌بینید در حال انتقال یک مریض اورژانسی است! با مشاهده این وضعیت، چه تصور و ذهنیتی برای شما به وجود می‌آید؟! تمام بدبختی‌های ما به خاطر ذهنیت‌های غلط ماست؛ و لازم است که این ذهنیت‌های غلط را تغییر دهیم.

ما اگر به جای حضرت یوسف علیه السلام بودیم، چه می‌گفتیم؟! می‌گفتیم: خدایا! چرا با من که یک بچه پنج ساله‌ام، چنین می‌کنی؟! این چه وضعی است؟! مگر من چه کرده‌ام؟! و... ما فقط بخشی از قضایای پیرامون خود را می‌بینیم و متأسفانه زود قضاوت می‌کنیم! به راستی چقدر از قضاوت‌های ما صحیح بوده است؟!

پس اولین چیزی که بر همه ما لازم است، «تغییر ذهنیت‌ها» و به عبارت دیگر، «واقع‌بینی» است؛ نباید بخشی‌نگر باشیم؛ چه در حوادثی که در کل نظام عالم رخ می‌دهد، و چه در حوادث کوچک‌تری که در اطراف ما جریان دارد، و چه در ارتباطات پیرامون ما، و چه در سایر حوادث.

فصل پنجم

چهارمین قاعده زندگی الهی:

در دومین گام تغییر،

باید «خُلُقیات و عادات غلط» خود را تغییر دهیم

دومین گام تغییر، تغییر در ملکات، خُلُقیات و عادات غلط است؛ و به عبارت دیگر، تغییر در وابستگی‌ها.

پس از تغییر در افکار و ذهنیات، تمام مأموریت و بیشترین سعی و تلاش ما باید در جهت تغییر ملکات، خُلُقیات، عادات، آداب و ویژگی‌های نفسانی خود باشد.

اگر در بین اقوام و خویشان و نزدیکان خود، فردی معتاد به مواد مخدر داشته باشیم، انتظاری که از او داریم این است که اعتیادش را ترک کند! اما هر یک از ما به یکسری چیزها عادت پیدا کرده‌ایم (چه عادات رفتاری و چه عادات اخلاقی) و حاضر نیستیم آنها را ترک کنیم! مثلاً بعضی از ما عادت کرده‌ایم که زود قضاوت کنیم، یا کسی را مسخره کنیم، یا لجبازی کنیم و... و این عادات، بلای خانمان‌سوز ما شده است.

«ملکه» یعنی آن ویژگی و صفتی که در انسان نفوذ کرده و ریشه دوانده و در وجودش نشسته، و گویی که مالک نفس انسان شده است؛ به این معنا که نفس انسان را به هر سمت و سویی که بخواهد، می‌کشانند.

به عنوان مثال، کسی که در جواب سائل، بلافاصله می‌گوید: «برو! خداوند روزی تو را جای دیگری حواله کند!»، صفت بخل، مالک نفس چنین فردی شده است. چه بسا فردی که مؤمن است اما به خاطر نفوذ صفت بخل در وجودش، بخیل است؛ و کسی که صفت بخل در وجودش نشسته باشد، چگونه می‌تواند رفتار سخاوتمندانه‌ای از خود بروز دهد؟!

در مورد سایر صفات و عادات نیز به همین ترتیب است، یعنی ممکن است کسی رفتارش را تغییر دهد اما ملکاتی همچون بداخلاقی، کینه، حسادت، تکبر، غرور، بخل، لجبازی، خودرایی و... که قبلاً در وجودش بوده، هنوز هم باقی باشد و تغییری در آنها حاصل نشود؛ این بدان معناست که این خلیات و صفات رذیله، در وجود چنین فردی ریشه دوانده و جزء ملکات او گردیده است.

گناهان قلبی، همان ملکات، عادات و خلیات غلط هستند، و اصلاح آنها بسیار ضروری است

برای روشن شدن ضرورت تغییر در ملکات و عادات، به این نکات توجه کنید: ما که می‌خواهیم محاسبه کنیم، معمولاً اینگونه محاسبه می‌کنیم: نماز را خوانده‌ام، روزه را نیز گرفته‌ام، قرآن را هم خوانده‌ام، حجابم را نیز رعایت کرده‌ام، دزدی هم نکرده‌ام، مال کسی را هم نخورده‌ام، مرتکب فحشاء هم نشده‌ام، کسی را نیز نکشته‌ام و...! پس بحمدالله خیلی آدم خوبی هستم!

برویم سراغ پرونده شیطان، او هم خلاف‌هایی را که ما مرتکب نشده‌ایم، مرتکب نشده بود، و از آن طرف تمام عباداتی را که ما انجام می‌دهیم، او نیز انجام داده بود، بعلاوه اینکه شیطان، خیلی جلوتر از ما بود، زیرا سجده‌های شش هزار ساله داشت!

با این حساب، پرونده شیطان درخشان‌تر است یا پرونده ما؟!

شیطان، یک تکبر کرد، او را بیرون انداختند!

قَالَ فَاهْطِ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ^{۵۴}.

قابیل، انسان متدینی بود، اما یک حسادت او باعث شد تا هابیل را بکشد!

وَأْتَلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ^{۵۵}، هر دو برادر نذر کرده و هر کدام

یک قربانی را انجام داده بودند (البته قربانی آنها یکی نبود)؛ نذر هابیل پذیرفته شد ولی نذر قابیل پذیرفته نشد؛ اینجا بود که قابیل حسادت کرده و به هابیل گفت: تو را می‌کشم!

ما گناهان قلبی را خیلی دست کم گرفته‌ایم! کسی که حسود است، برادر می‌کشد، غیبت می‌کند، تهمت می‌زند و...

گناهان قلبی، یعنی همان ملکات، عادات و خلقیات غلط که به طور نامحسوس، ما را از اهل بیت علیهم‌السلام جدا می‌کنند؛ و لذا ما باید روی این موارد درنگ کرده و آنها را اصلاح کنیم.

تغییر خلقیات و صفات رذیله، علاوه بر اراده و عزم، هم نیازمند زمان است و هم نیازمند تمرین

البته توجه به این نکته هم ضروری است که خلقیات و صفات رذیله، نه یک روزه آمده و نه یک روزه از بین می‌روند؛ آقا رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سیزده سال در مکه مجاهده نمودند تا یاران خویش را تربیت کردند؛ و اینگونه نبوده که آنها یک روزه به آن درجات رسیده باشند.

زن و شوهری که با هم دعوا دارند و توقع آنها از یکدیگر این است که پس از چند بار تذکر، بلافاصله اخلاق بد طرف مقابلشان تغییر نماید، معلوم می‌شود که آنها هیچ اطلاعی از قواعد رفتاری انسان ندارند! به همین دلیل است که از یکدیگر توقع بی‌جا دارند؛ صفتی که طی بیست

۵۴. سورة مبارکه اعراف (۷)؛ آیه کریمه ۱۳: «گفت: «از آن (مقام و مرتبه‌ات) فرود آی! تو حق نداری در آن (مقام و مرتبه) تکبر کنی! بیرون رو، که تو از افراد پست و کوچکی!».

۵۵. سورة مبارکه مائده (۵)؛ آیه کریمه ۲۷: «و داستان دو فرزند آدم را بحق بر آنها بخوان: هنگامی که هر کدام، کاری برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند اما از یکی پذیرفته شد، و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود، به برادر دیگر) گفت: «به خدا سوگند تو را خواهم کشت!» (برادر دیگر) گفت: «(من چه گناهی دارم؟ زیرا) خدا، تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد!».

سال در وجود فرد نشسته، معلوم است که با بیست مرتبه تذکر نخواهد رفت! و چه بسا طرف مقابل، عزم و اراده کرده تا آن صفت رذیله را کنار بگذارد، اما مگر به این راحتی ممکن است! مگر خود ما در طول زندگی اراده نکرده‌ایم که برخی عادات و صفات زشت خودمان را کنار بگذاریم؟ آیا در مدت زمان کوتاهی موفق شده‌ایم که این کار را انجام دهیم؟ آن وقت توقع داریم تا دیگران، یک روزه اصلاح شوند! غافل از اینکه نفوس و استعداد‌های افراد نیز با یکدیگر متفاوت است.

سعدی به روزگاران مهری نشسته در دل

بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران^{۵۶}

پس:

اولاً: باید اراده و عزم تغییر ملکات و خلقیات ناپسند خود را داشته باشیم.

ثانیاً: باید بدانیم که تغییر این ملکات و خلقیات، هم زمان‌بر است و هم نیاز به تمرین

دارد.

شکستن عزم و اراده‌ شخص تائب، یکی از دام‌های مهم شیطان برای زمین زدن

اوست

یکی از دام‌های مهم شیطان برای زمین زدن افراد، شکستن عزم و اراده آنهاست؛ اینکه بعضی افراد می‌گویند: «من اصلاً نمی‌توانم اصلاح شوم!»، این دقیقاً حرف و القاء شیطان است! کسی که به یک گناهی عادت کرده (که البته چنین فردی مریض است و سریعاً باید به فکر درمان خویش باشد، و باید بداند که درمانش یکدفعه حاصل نمی‌شود و در طول درمان، باید کمکی داشته باشد)، وقتی تصمیم به ترک آن گناه می‌گیرد، ممکن است دوباره مرتکب آن گناه شود، در این صورت شیطان به او القاء می‌کند که: «تو آدم نمی‌شوی!»، همین القاء شیطان باعث می‌شود تا در وجود آن فرد، حالت یأس و ناامیدی ایجاد گردد؛ نتیجه این یأس آن است که عزم ابتدایی فرد جهت تلاش برای ترک گناه، می‌شکند.

به همین دلیل است که فرموده‌اند اگر توبه‌ات را شکستی، سریعاً برگرد.^{۵۷}

خداوند در قرآن می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوْبِينَ**^{۵۸}، نفرمود «يُحِبُّ التَّائِبِينَ» (تائب یعنی توبه‌کننده، اما تَوَاب یعنی بسیار توبه‌کننده)؛ یکی از معانی «تَوَاب» همین است که وقتی مرتکب گناه می‌شود، سریعاً توبه می‌کند و نمی‌گذارد بین گناه و توبه، فاصله‌ای ایجاد شود تا مبادا در این فاصله، اراده‌اش سست گردد؛ و پس از توبه، عزم و اراده‌ی خود را محکم‌تر نموده و با تلاش بیشتری به جهاد برمی‌خیزد.

توبه واقعی آن است که قلب انسان نادم و پشیمان شده و عزم جدی بر ترک گناه داشته باشد

البته باید به این نکته هم توجه داشت که توبه باید حقیقی بوده، و عزم بر ترک گناه، جدی باشد، نه اینکه فقط به زبان استغفار کند و هیچ اراده‌ای بر ترک گناه نداشته باشد؛ زیرا در روایت وارد است که فرمودند: «مَنِ اسْتَغْفَرَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَنْدَمْ بِقَلْبِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ»^{۵۹}، اگر کسی

۵۷. [إِنَّمَا يَرْجُو اللَّهُ] «يَا ابْنَ مَسْعُودٍ لَا تَقْدِمِ الدُّنْبَ وَلَا تُؤَخِّرِ التَّوْبَةَ وَلَكِنْ قَدِّمِ التَّوْبَةَ وَآخِرِ الدُّنْبَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ». ای پسر مسعود! در گناه شتاب نکن و توبه را به تأخیر مینداز بلکه در توبه عجله کن و گناه را عقب بینداز، زیرا خدای تعالی در کتابش می‌فرماید: «انسان می‌خواهد (آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت) در تمام عمر گناه کند!» (مکارم الأخلاق، ص: ۴۵۴)

۵۸. سورة مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲:۲۲: «از تو سؤال می‌کنند چه چیز انفاق کنند؟».

۵۹. «قَالَ الرُّضَاءُ عَلَيْهِ سَبْعَةُ أَشْيَاءَ مِنَ الْإِسْتِهْزَاءِ مَنْ اسْتَغْفَرَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَنْدَمْ بِقَلْبِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ وَمَنْ سَأَلَ اللَّهَ التَّوْفِيقَ وَلَمْ يَجْتَهِدْ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ وَمَنْ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَلَمْ يَصْبِرْ عَلَى الشَّدَائِدِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ وَمَنْ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ وَلَمْ يَتْرِكِ الشَّهَوَاتِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ وَمَنْ ذَكَرَ الْمَوْتَ وَلَمْ يَسْتَعِذْ لَهُ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ وَمَنْ ذَكَرَ اللَّهَ تَعَالَى خَالِياً وَلَمْ يَسْتَقِ إِلَى لِقَائِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ»؛ حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: هفت چیز بدون هفت چیز استهزاء و سخریه کردن به نفس است [۱]. کسی که به زبان استغفار کند و در دل پشیمان نشود پس خود را مسخره کرده است؛ [۲]. و کسی که از خداوند توفیق کارهای خوب خواهد و لکن جدّ و جهد نکند؛ [۳]. و کسی که در پی احتیاط و نگاهداری خود باشد و لکن حذر نکند؛ [۴]. و کسی که از خداوند بهشت طلبد و لکن در شددان و سختی‌ها صبر نکند؛ [۵]. و کسی که از آتش جهنّم به خداوند پناه برد و لکن ترك شهوت‌های دنیوی نکند؛ [۶]. و کسی که مرگ را یاد کند و لکن مهیای مرگ نشود؛ [۷]. و کسی که ذکر خداوند کند و لکن مشتاق ملاقات خداوند نباشد. (معدن الجواهر و

با زبان استغفار کند ولی قلبش نادم و پشیمان نباشد، چنین کسی در حقیقت خود را مسخره کرده است.

و در روایت دیگری می‌فرمایند: «الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَهُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ»^{۶۱}، کسی که در گناهان خود مقیم است و تنها زبانش به استغفار گویاست، همچون مسخره کننده است؛ فلذا استغفار باید با توجه باشد و قلب انسان بسوزد و یا حداقل ناراحت شود. بنابراین، تغییر خلیات به سرعت صورت نمی‌گیرد، بلکه زمان می‌برد؛ و به دلیل سختی کار، ممکن است فرد در این زمان، بار را به زمین بگذارد و شیطان نیز از این فرایند استفاده نموده و القاء یأس و ناامیدی می‌کند؛ پس هیچکس نباید به این القاء شیطان توجه نماید.

راه عملی برای تغییر در ملکات و خلیات

راه عملی برای تغییر در ملکات و خلیات آن است که لیستی از فضائل و رذائل خود را تهیه نموده و بنگریم که چه فضائلی را نداریم و باید کسب کنیم، و چه رذائلی را دارا هستیم و باید آنها را از وجود خود ریشه‌کن سازیم. (حتی ممکن است بعضی از صفات را گناه ندانیم در حالی که آن صفات، منشأ گناه هستند، مثل لجبازی).

دنیاپرستی، عادتی که مردم زمان امام حسین علیه السلام را زمین زد

یکی از مصادیق عادات و ملکات غلط، «دنیاطلبی» است؛ همان عادتی که حضرت اباعبدالله علیه السلام در مسیر کربلا به آن اشاره فرمودند؛ و متأسفانه این عادت در ما نیز وجود دارد. دنیاطلبی فقط یک کار نیست، بلکه یک خُلُق و یک حال درونی است؛ آن هم یک خُلُق بسیار سوئی که باعث شد سر مقدس امام حسین علیه السلام بالای نیزه برود!

ریاضة الخواطر، ص: ۵۹ [تذکر: مورد شماره ۳] در ترجمه آمده بود ولی در متن روایت، تنها به شش مورد اشاره

شده است. [نزهة النواظر / ترجمه معدن الجواهر، ص: ۸۰]

۶۱. «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَ الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَهُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ»؛ توبه‌کننده از گناه همانند

کسی است که گناه ندارد، و آنکه در گناه بماند و در عین حال به زبان آمرزش خواهد همچون مسخره‌چی است.

(الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۴۳۵)

همانگونه که قبلاً اشاره شد، مردم زمان حضرت اباعبدالله (علیه السلام) - نه فقط مردم کوفه، بلکه تمام عالم اسلام - مسلمانانی بودند که اهل نماز و حج و سایر عبادات بودند، و اینگونه نبود که آدم‌های بدی باشند؛ اما یک عادت داشتند که در وجودشان ریشه کرده و غلظت یافته بود، و همان عادت، آنها را زمین زد؛ آن عادت، عبارت بود از دنیا دوستی و دنیا طلبی.

حضرت اباعبدالله (علیه السلام) در مسیر کربلا به این عادت و صفت رذیله اشاره نموده و فرمودند: «إِنَّ النَّاسَ عَيْدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعِقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»^{۶۱}؛ مردم بنده‌های دنیا هستند...!

شرح روایت «إِنَّ النَّاسَ عَيْدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعِقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ»

دنیا چیزی نیست که انسان آن را سجده نموده و پرستش کند! پس پرستش دنیا به چه معناست؟

برای روشن شدن مطلب، ابتدا باید معنای پرستش مشخص شود.

لایه‌های معنایی پرستش

پرستش به چه معناست؟ مثلاً در عبارت «لا اله الا الله» که می‌گوییم هیچ اله و معبودی را جز الله نمی‌پرستیم، این اله و معبود به چه معناست؟

روح عبادت به اطاعت محض برمی‌گردد، بنابراین، عبادت یعنی اطاعت بی چون و چرا؛ به همین دلیل است که در روایت فرموده‌اند: «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَبْدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبْدَ الشَّيْطَانَ»^{۶۲}، کسی که با تمایل به گوینده‌ای به سخنان او گوش فرا دهد (یعنی بی چون و چرا حرف او را بپذیرد)، در حقیقت او را عبادت کرده است.

با این بیان، «لا اله الا الله» یعنی در این عالم هیچ مطاعی (اطاعت شونده‌ای) و هیچ

۶۱. تحف العقول، ص: ۲۴۵؛ معاد شناسی، ج ۵، ص: ۲۴۶.

۶۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص: ۴۳۴: «هر کس به گوینده‌ای گوش سپارد، او را بندگی کرده است؛ اگر آن گوینده از خداوند عز و جل بگوید، شنونده، خدا را عبادت کرده و اگر از طرف شیطان بگوید، شیطان را عبادت کرده است.»

کسی که بی چون و چرا از او اطاعت شود، جز خداوند وجود ندارد. پس هیچ کس و هیچ چیزی جز خداوند را نباید اطاعت کرد؛ به عبارت دیگر، هیچ کسی جز خداوند، لیاقت ندارد تا شما از او اطاعت محض کنید.

بنابراین، اینکه به افراد گفته می‌شود: «هر چه شما بگویید، همان است»، کم عقلی است! این عبارت را فقط در مورد خداوند - و در رتبه بعد در مورد کسانی که معصوم و واصل به خداوند هستند - می‌توان به کار برد.

در واژه «اطاعت»، معنای میل و رغبت نهفته است؛ چرا که «طُوع»، در مقابل «کَرَه» قرار دارد و کَرَه یعنی کاری را به اکراه انجام دادن. پس اطاعت به معنای پذیرفتن و انجام دادن همراه با میل و رغبت.

با این بیان، «لا اله الا الله» یعنی هیچ کسی که تمام میل و رغبت شما متوجه او شود و تمام قلب شما را پُر نماید و همه محبت خود را بخواهید برای او قرار دهید، جز خداوند وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، هیچ کسی در این عالم لیاقت آن را ندارد که شما بخواهید تمام قلب و جانتان را به او بسپارید و تمام محبت خود را خرج او کنید؛ و این یعنی محبوبی جز خداوند وجود ندارد.

شناخت و توجه به محبوب، مقدمه عشق و محبت نسبت به اوست

انسان تا نسبت به کسی یا چیزی شناخت پیدا نکند، امکان ندارد عاشق آن شود؛ بنابراین حب، زمانی حاصل می‌شود که محبوب شناخته شود و مورد توجه قرار گیرد. پس مبدأ حب، توجه و شناخت است؛ و وقتی محبت و عشق نسبت به کسی حاصل می‌شود در این صورت تمام فکر و ذهن انسان، متوجه آن فرد می‌شود. نتیجه آنکه هیچ کس لیاقت این را ندارد که شما تمام توجه خود را صرف او کنید جز خداوند.

دنیاپرست کسی است که دنیا، بیشترین توجه او را به خود جلب نموده و مهم‌ترین مسأله اوست

با این توضیحات مشخص شد که لایه درونی عبادت و اطاعت به توجه برمی‌گردد؛ پس

دنیاپرست به کسی می‌گویند که بیشترین توجه او به دنیا است؛ و کسی که بیشترین توجه او به دنیا باشد، شخصیت او نیز با دنیا تکان خواهد خورد؛ به این معنا که شخصیت او با غم‌ها، شادی‌ها، اهمیت دادن‌ها، صرف کردن وقت‌ها و... عوض می‌شود.

حضرت می‌فرمایند: اینکه مردم به کربلا آمده و امام خود را به قتل رساندند به این دلیل بود که: «إِنَّ النَّاسَ عَيْدُ الدُّنْيَا»، چون دنیا دوست و دنیاپرست شده بودند، یعنی بیشترین توجه و مهم‌ترین مسأله آنها دنیا بود.

مردم کوفه، میزان دنیاپرستی خود را نمی‌دانستند و لذا کسانی که درجه دنیا دوستی و دنیاپرستی آنها بیشتر بود، بالاخره با امام حسین (علیه السلام) خدا حافظی کردند؛ و بسته به میزان دنیاپرستی، یا آن حضرت را تنها گذاشته و یاری نکردند و یا به روی آن حضرت شمشیر کشیدند. به فرمایش حضرت اباعبدالله (علیه السلام) برگردیم که فرمودند: «إِنَّ النَّاسَ عَيْدُ الدُّنْيَا»، مردم بنده دنیا هستند، نه به این معنا که یهودی و یا نصرانی و یا بت پرست هستند و دین اسلام را قبول ندارند، بلکه دین دار هستند، منتها این دین داریشان: لَعِقَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، صرفاً لقلقه زبانشان است؛ دین داری آنها همچون آدامس داخل دهانشان است، تا وقتی که مزه داشته باشد در دهانشان باقی است، اما وقتی مزه خود را از دست داد آن را بیرون می‌اندازند!

حضرت، دین دنیاپرستان را به آب دهان تشبیه نموده‌اند، (آبی که در دهان می‌چرخد را لَعِقَ گویند)؛ يَحْوِطُونَهُ، دنیاپرستان، این آب را در دهان می‌چرخانند، مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ، تا زمانی که معیشت و زندگی آنها در جریان باشد. پس دنیاپرستان به دنبال دین بدون خرج و هزینه (دین آدامسی!) هستند؛ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ، اما در جایی که دین بخواهد هزینه جدی به زندگی افراد وارد نماید، آنجاست که دین داران واقعی بسیار اندک خواهند بود.

مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ، شبیه بیماری سرطان است؛ کسی که در همان ابتدای کار متوجه شود که به سرطان مبتلاست، بلافاصله اقدام نموده و خود را درمان می‌کند؛ بیماری سرطان از آن جهت بد است که علائم آن، ظهور و بروز ندارد تا انسان سریع جلوی پیشرفت آن را بگیرد و چه بسا انسان وقتی متوجه می‌شود که دیگر کار از کار گذشته و سرطان به همه جا سرایت نموده و در نتیجه بیمار را از پا در می‌آورد؛ جریان مردم کوفه نیز همینگونه بود، یعنی زمانی متوجه مرض خود شدند که دیگر دیر شده بود، و الا اگر از قبل، مرض دنیا طلبی خود را شناخته بودند، به دنبال

درمان می‌رفتند و امام حسین (علیه السلام) را تنها نمی‌گذاشتند؛ و به همین دلیل است که این همه روی محاسبه کردن تأکید کرده‌اند.^{۶۳}

بنابراین هر کدام از ما، قبل از اینکه به بلا آزموده شویم، باید میزان دنیاپرستی خود را بدانیم تا مشخص شود که آیا امام حسین (علیه السلام) را به خاطر دنیا تنها می‌گذاریم یا نه؟ آیا خداپرستیم یا دنیاپرست؟

دنیاطلبی، از صفاتی است که به صورت بسیار نامحسوس باعث جدایی ما از اهل بیت (علیهم السلام) می‌گردد

دنیاطلبی، از صفاتی است که به صورت بسیار نامحسوس باعث جدایی ما از اهل بیت (علیهم السلام) می‌گردد؛ راه شناخت آن نیز به پیگیری بیش از اندازه نیازها برمی‌گردد. توضیح آنکه:

هر نیازی که در وجود ما از درجه بالاتری برخوردار باشد، به همان اندازه برای ما درگیری ذهنی ایجاد می‌کند؛ مثلاً کسی که در پی خرید خانه است، دائماً ذهنش درگیر همین مسأله می‌باشد.

بله، گاهی اوقات نیازهای ما، نیازهای واقعی است، اما خطر آنجاست که بیش از اندازه به آن نیازها پرداخته شود؛ زیرا پیگیری بیش از اندازه نیازها، اولین مرحله و آغاز دنیاطلبی است. قرآن می‌فرماید:

يَتَأْتِيهِمُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا ثَلَاثَ لَكُمْ أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَزْوَاجُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ^{۶۴}

۶۳. «... عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي (علیه السلام) قَالَ: لَيْسَ مَثَلُ مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَزَادَ اللَّهَ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَتَابَ إِلَيْهِ.» امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکشد و اگر کار خوب کرده است، از خدا فزونی آن را خواهد و اگر کار بد کرده است، از خدا آموزش آن را خواهد و از آن توبه کند. (الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۴۵۳)

۶۴. سورة مبارکه منافقون (۶۳)؛ آیه کریمه ۹: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکنند! و کسانی که چنین کنند، زیانکارانند!».

اولین جایی که انسان از ذکر خداوند فاصله می‌گیرد، در نیازهای جدی و واقعی است. به چیزی که اصلاً به عنوان نیاز انسان مطرح نیست، «لغو» می‌گویند.

به چیزی که نیاز خیالی است نه نیاز واقعی، «لعب» می‌گویند.

اما به چیزی که نیاز منطقی و وظیفه‌روزمرو انسان است ولی بیش از اندازه به آن می‌پردازد و یا قبل از آنکه وقتش برسد، به آن مشغول می‌گردد، «لَهو» می‌گویند؛ مثل اموال، اولاد (که در آیه شریفه به این دو مورد اشاره شده است)، شغل، مسکن و...

گرچه هر کسی در مقابل نیازهای لازم و روزمرو خود، یکسری وظایف دارد (مثلاً در مقابل اموال و اولاد خود وظیفه واجب دارد، یعنی لازم است که مال حلالی را کسب نموده و با آن زندگی خود را بچرخاند، و نیز وظیفه دارد که در مورد فرزندان به وظایف شرعی خود عمل کند)، منتها اگر بیش از اندازه به آنها بپردازد، و یا قبل از فرا رسیدن زمان مناسب، تمام فکر و ذهنش را درگیر آنها نماید، در این صورت وجود و زندگی او دچار لَهو خواهد شد.

هر چیزی که درگیری ذهنی ایجاد کند و بیشتر فکر و ذکر انسان را به خود مشغول نماید و تمام توجه انسان را به خود معطوف دارد، نتیجه‌اش آن است که آن چیز، به یک موضوع مهم و اصلی برای انسان تبدیل خواهد شد و انسان در حقیقت خود را صرف همان چیز خواهد کرد. مثلاً فردی که مستأجر است و می‌خواهد صاحب خانه شود، اگر خرید خانه، تمام فکر و ذکرش را به خود مشغول نماید و ذهنش دائماً درگیر این مسأله باشد، یا قبل از فراهم شدن شرایط و رسیدن وقت لازم بخواهد اقدام کند، اینجاست که چنین فردی دچار لَهو شده است.

وقتی ذهن درگیر شد، خاصیتش این است که می‌خواهد انسان را زودتر به نتیجه برساند؛ فلذا فرد دائماً به دنبال خانه می‌گردد! (همچون پرنده‌ای که عشق پرواز دارد در حالی که هنوز پَر درنیآورده است و معلوم است که زمین خواهد خورد!)

حال ببینیم آثار این لَهو چیست؟

فرض کنید در همین مثالی که زدیم، فردی که حقوق بالایی ندارد، با فروش طلا و دریافت وام، بالاخره با سختی فراوان خانه‌ای را می‌خرد. این فرد با این کار خود، حفره بزرگی در زندگی خویش ایجاد کرده است، به گونه‌ای که در هر ماه که می‌خواهد قسط وام خود را بپردازد، به مشکل برمی‌خورد!

در بهترین حالت، مجبور است که ساعات بیشتری کار کند تا بتواند مبلغ قسط وام خود را تأمین نماید؛ فلذا صبح زود به محل کار رفته و آخر شب به خانه برمی گردد! با وجود خستگی فراوان، دیگر حال و حوصله زن و فرزندش را هم ندارد! در نتیجه، زندگی آرامی که داشت، کم کم به اضطراب و ناراحتی کشیده می شود؛ با خرید خانه می خواست به آرامش برسد، ولی برعکس شد!

اگر ذهن او بیش از اندازه و پیش از موعد درگیر این مسأله نمی شد و عجله نمی کرد، چه بسا بعد از چند سال با شرایط بهتر، صاحب خانه می گشت.

و چه بسیار زندگی هایی که به خاطر همین مسائل از هم پاشید! عبد دنیا شدن، از همین مسائل لهو شروع می شود؛ در عین اینکه نیاز واقعی است اما یا بیشتر از حد پیگیری شده و یا زودتر از وقت انجام گردیده است. البته برای دانستن حد و حدود نیازهای واقعی، مشورت با اهل خبره لازم است.

مال حرام، انسان را در مقابل امام معصوم علیه السلام قرار می دهد

در روز عاشورا وقتی امام حسین علیه السلام در مقابل سپاه دشمن سخنرانی می فرمودند، آنها هلهله می کردند! حضرت فرمودند: علت اینکه حرف من در شما اثری ندارد این است که: «فَقَدْ مِلْتُمْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ»^{۶۵}، چون شکم های شما از حرام پر شده است!

۶۵. وَأَحَاطُوا بِالْحُسَيْنِ علیه السلام مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى جَعَلُوهُ فِي مِثْلِ الْحَلْقَةِ فَخَرَجَ علیه السلام حَتَّى أَتَى النَّاسَ فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يَنْصَتُوا حَتَّى قَالَ لَهُمْ: «وَلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تُنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَيَّ سَبِيلَ الرَّشَادِ، فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْسَدِينَ وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلَكِينَ وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لَأَمْرِي غَيْرَ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مِلْتُمْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَطُبِعَ عَلَيَّ قُلُوبُكُمْ وَلَكُمْ أَلَّا تُنْصِتُونَ أَلَّا تَسْمَعُونَ». از همه جانب امام حسین علیه السلام را احاطه کرده و مانند حلقه ایشان را در میان گرفتند؛ آن حضرت بیرون آمد نزدیک آن مردم و از آنها خواست خاموش شوند و گوش به سخن وی فرا دهند اما خاموش نشدند فرمود: وای بر شما! شما را چه زیان دارد که گوش فرا دهید و سخن مرا بشنوید؟ من شما را به راه راست می خوانم هر کس فرمان من برد بر راه صواب باشد و هر که نافرمانی کند هلاک شود و شما همه فرمان مرا عصیان می کنید و به گفتار من گوش نمی دهید چرا که شکم های شما از حرام انباشته و بر دل های شما مهر نهاده است وای بر شما آیا خاموش نمی شوید و گوش نمی دهید. (نفس المهموم، ص: ۲۲۱)

فردی به نام «شجاع الدین شفا» - که در خانواده‌ای مذهبی تولد یافته بود - کتابی نوشته به نام «از کلینی تا خمینی» که در این کتاب، تمام شیعه را با عبارات تند و ناپسند، زیر سؤال برده است! و همچنین کتاب دیگری نوشته به نام «تولد دیگر» که در این کتاب، به خداوند، دین و پیغمبر ﷺ حمله کرده است!

از پدرش - که یک پزشک مؤمن و متدینی بود - پرسیده بودند: چرا فرزندان اینگونه شد و کارش به مخالفت با خداوند و دین کشید؟! در جواب گفته بود: در این اواخر، مقداری پول‌های بی حساب و کتاب وارد زندگی من شد، شاید همین بی‌دقتی، منشأ انحراف فرزندم شده باشد! تأثیر مال حرام اینگونه است.^{۶۶}

بنابراین، نتیجه دنیاطلبی و بی‌توجهی به تغییر و اصلاح این عادت غلط، این است که زندگی انسان با زندگی حضرت اباعبدالله (علیه السلام) متفاوت خواهد شد که در این صورت، اثرش تقابل با آن حضرت خواهد بود.

از کجا بفهمیم که دنیادوست و دنیاپرست هستیم یا نه؟

حال از کجا بفهمیم که دنیادوست و دنیاپرست هستیم یا نه؟ و اگر هستیم، میزان دنیاپرستی ما چقدر است؟

آزمون‌های متعددی برای میزان دنیاطلبی وجود دارد؛ به عنوان مثال:

(۱) اگر نماز صبح ما قضا شود، و پانصد هزار تومان هم گم کنیم، بابت کدامیک بیشتر ناراحت می‌شویم؟ برای هر کدام که بیشتر ناراحت شدیم، عبد همان هستیم و همان مورد اهمیت

۶۶. مرحوم ملا احمد نراقی رحمته الله در کتاب «معراج السعادة» می‌نویسد: «صفت ششم: (از صفات رذیله متعلقه به قوه شهویه) مال حرام خوردن و از آن اجتناب نکردن است و آن از نتایج حب دنیا و حرص بر آن است. و از اشد مهلکات، و اعظم موانع وصول به سعادات است. بیشتر کسانی که به هلاکت رسیده‌اند سببش آن بوده. و اکثر مردم که از فیوضات و سعادات محروم مانده‌اند به واسطه آن شدی. سدی از این محکم‌تر در راه توفیق نیست. و پرده‌ای از این مانع‌تر بر چهره تأیید نه. و کسی که تأمل کند می‌داند که: خوردن حرام، اعظم حجابی است بندگان را از وصول به درجه ابرار. و قوی‌تر مانعی است از اتصال به عالم انوار. سراجی دل را از آن تیرگی و ظلمت و خباثت و غفلت حاصل، و نفس انسانی به واسطه آن به اسفل درکات هلاکت و ضلالت واصل می‌گردد...» (معراج السعادة، ص: ۴۴۰)

بیشتری در نزد ما دارد. چه بسا کسی که به خاطر گم کردن پول خود، تا یک ماه ناراحت است و دائماً خود را سرزنش می‌کند، اما به خاطر قضا شدن نمازش تکان هم نمی‌خورد!

(۲) بعضی از ما اگر یک روز چای نخوریم، سردرد می‌شویم! این نشان‌دهنده آن است که نخوردن چای در زندگی ما اثر داشته و این اثر، خود را نشان می‌دهد؛ اما اگر سه روز قرآن نخوانیم، آیا در زندگی ما اثری مشاهده خواهد شد؟! آیا زندگی ما دستخوش تغییر و دگرگونی خواهد گردید؟! متأسفانه باید اقرار کنیم که بعضی از ما اگر سه روز هم قرآن نخوانیم، هیچ اثر و دگرگونی در زندگی ما رخ نخواهد داد! و این یعنی قرآن خواندن در زندگی ما به اندازه یک چای خوردن هم نقش ندارد!

(۳) اگر هر کدام از ما در طول شبانه‌روز فقط ۱۵ دقیقه (تقریباً یک صدم شبانه‌روز) قرآن بخوانیم، در این صورت به طور متوسط می‌توانیم روزی ۵ صفحه از قرآن را بخوانیم؛ با استمرار این کار، پس از یک ماه ۱۵۰ صفحه، و پس از چهار ماه یک ختم قرآن کرده‌ایم؛ در نتیجه در هر سال، می‌توانیم ۳ مرتبه قرآن را ختم کنیم.

بنابراین یک فرد چهل ساله، اگر از سنّ پانزده سالگی، روزی فقط ربع ساعت قرآن را خوانده باشد، در این صورت ۷۵ دور قرآن را ختم نموده است.

اگر کسی یک دهم محاسبات فوق را عمل نماید، یعنی به جای روزی ۱۵ دقیقه، تنها روزی یک و نیم دقیقه (تقریباً یک هزارم شبانه‌روز) قرآن را بخواند، باید در سنّ چهل سالگی، ۷/۵ دور قرآن را ختم کرده باشد.

ما یک هزارم وقت خود را هم صرف خواندن قرآن نکرده‌ایم آنگاه توقع داریم خداوند، مُلک و ملکوت را به پای ما بریزد!! آیا این، پُرتوقعی نیست؟!

(۴) دانش‌آموز و یا دانشجویی که در طول یک سال تحصیلی، تبلی کرده و اکنون سر جلسه امتحان نشسته و نمی‌تواند به سؤالات پاسخ دهد، چنانچه شرایط تقلّب برایش فراهم باشد، آیا تقلّب می‌کند یا نه؟! اینجا همان بزنگاه تلاقی دین و دنیا است؛ دین می‌گوید حرام است، ولی دنیا می‌گوید این یک بار اشکالی ندارد!

(۵) به یک معامله پُرسود برخوردیم و به پول آن نیاز داریم، اما لازم‌ه‌اش این است که یک دروغ بگوییم؛ اینجا نیز بزنگاه تلاقی دین و دنیا است؛ دین می‌گوید دروغ حرام است، ولی دنیا

می‌گوید این یک بار اشکالی ندارد! اگر دروغ‌نگویی، سود سرشاری را از دست خواهی داد! و مثال‌های بسیاری از این قبیل.

مردم دین‌دار دنیا دوست، سر بزنگاه تلاقی دین و دنیا، دنیا را انتخاب می‌کنند

واقعاً دین، چقدر در زندگی ما نقش دارد؟ باید برای خودمان گریه کنیم!

ما که از عهدهٔ اینگونه امتحانات کوچک بر نمی‌آییم، چگونه ادعا می‌کنیم که: ای امام زمان!

شما تشریف بیاورید، ما جان و مال و همهٔ دار و ندارمان را فدایتان خواهیم کرد!

کسی که نمی‌تواند یک وزنهٔ ده کیلویی را بلند کند، پُر واضح است که یک وزنهٔ پانصد

کیلویی را هم نمی‌تواند بلند کند!

إِنَّ النَّاسَ عَيْدُ الدُّنْيَا وَالَّذِينَ لَعِقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، مردم دین‌دار دنیا دوست، سر بزنگاه

تلاقی دین و دنیا، دنیا را انتخاب می‌کنند! و به همین دلیل بود که مردم زمان امام حسین علیه السلام وزنه

را انداختند!

نفوذ دنیا طلبی در بین مسلمانان بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

برای روشن شدن اینکه چگونه دنیا طلبی در بین کوفیان ریشه دوانده بود، به این جریان

تاریخی دقت کنید:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ارزش‌های الهی را در بین مسلمین جا انداختند و لذا جنگ‌های زمان آن

حضرت، بر محور حق دور زده و افراد برای سعهٔ نفس خویش می‌جنگیدند؛ مثلاً در یکی از

جنگ‌ها، فردی مشغول خوردن خرما بود و در همین حال به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: یا رسول

الله! فاصلهٔ من با بهشت چقدر است؟ حضرت فرمودند: به اندازهٔ همین خرماها! آن فرد بلافاصله

خرماها را گذاشته و به میدان رفت و شهید شد.

بعد از اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ملکوت اعلی رفتند و جریان خلافت منحرف گشت، به

مدت حدوداً بیست و پنج سال، جنگ‌ها از محوریت حق منحرف، و بر محور دستیابی به غنائم

استوار گردید و فضای دنیا طلبی در بین مسلمین رواج یافت.

اتفاقاً خداوند این تذکر را در قرآن بیان نموده و می‌فرماید: اگر دنیا طلبی بیاید، شما آدم نیز

می‌کشید و روی آن، سرپوش خدایی هم می‌گذارید!

در جنگ‌ها، بعضی از قبائلی که در مقابل مسلمین قرار می‌گرفتند و توان رویارویی نداشتند، برای نجات جان خود اعلام می‌کردند که ما مسلمان شدیم! اما برخی از مسلمین دنیاطلب، به اسلام آوردن آن قبائل اعتنایی نکرده و آنها را به قتل می‌رساندند! آیه شریفه نازل شد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ **الْسَّلَامَ** لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَعَانِمُ كَثِيرَةٌ^{۶۷}، کسی که گفت من مسلمانم (ولو از روی ترس)، حق ندارید او را تکذیب کنید! منشأ این کار شما این است که برای جهاد در راه خداوند نیامده‌اید، بلکه برای به دست آوردن غنیمت و کسب دنیا آمده‌اید!

در زمان خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، اولین جنگی که بین خود مسلمین اتفاق افتاد، جنگ جمل بود؛ پس از پایان جنگ، سپاهیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای به دست آوردن غنائم سر از پا نمی‌شناختند! و لذا به خیال اینکه افراد باقی مانده از لشکر مقابل، غلام و کنیز محسوب می‌شوند و سایر اموال نیز به عنوان غنیمت به حساب می‌آیند، به سپاه مقابل هجوم آوردند!

حضرت تلاش می‌کردند تا جلوی این کار را بگیرند و لذا می‌فرمودند: افراد مقابل ما مسلمانند نه کافر، و مسلمان به غلامی و کنیزی نمی‌رود! اما در مقابل این فرمایش حضرت، اعتراض کرده و می‌گفتند: وقتی خون آنها بر ما مباح است، پس به طریق اولی مال و اموال آنان نیز بر ما مباح است!

وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) دیدند که سپاهیان به هیچ طریقی به حرف آن حضرت گوش نمی‌دهند، فرمودند: اگر قرار باشد به کنیزی بردن افراد مقابل مباح باشد، پس باید عایشه، همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز به کنیزی برود! با این کلام حضرت بود که ساکت شدند و از کارشان دست کشیدند! زیرا می‌دانستند که همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به کنیزی نمی‌رود!^{۶۸}

۶۷. سورة مبارکه نساء (۴)؛ قسمتی از آیه کریمه ۹۴: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا گام می‌زنید (و به سفری برای جهاد می‌روید)، تحقیق کنید! و بخاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا (و غنایمی) به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگویید: «مسلمان نیستی» زیرا غنیمتهای فراوانی (برای شما) نزد خداست».

۶۸. «وَلَمَّا قِيلَ لِعَلِيٍّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - يَوْمَ الْجَمَلِ، أَلَّا تَقْسَمُ بَيْنَنَا مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَيْنَا قَالَ: فَمَنْ يَأْخُذُ مِنْكُمْ عَائِشَةً، وَإِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ اسْتِغَاذًا لِكَلَامِهِمْ وَإِظْهَارًا لِحَظَنِهِمْ فِيمَا طَلَبُوا». وقتی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز جنگ جمل گفته شد که: آیا

مردم عادت کرده بودند که در جنگ‌ها غنیمت بگیرند، و در این کار از یکدیگر سبقت می‌گرفتند! به همین دلیل بود که در جریان کربلا، گوش اطفال سه، چهار ساله را پاره می‌کردند تا گوسواره‌های آنان را به غنیمت بردارند! چون اگر می‌خواستند گوسواره را به آرامی از گوش اطفال باز کنند، گوسواره‌های اطفال دیگر را از دست می‌دادند! فلذا برای کسب غنیمت بیشتر، گوسواره‌ها را از گوش اطفال می‌کشیدند و گوش‌ها را پاره می‌کردند! ۷۰

اگر نفس انسان طغیان کند، نه فقط با ولی فقیه و امام و پیغمبر، بلکه با خداوند هم درگیر می‌شود!

چقدر این فرمایش قرآن قابل تأمل است که می‌فرماید:

إِنْ تَوَمَّنْوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ، اگر شما مؤمن و متقی باشید، خداوند اجرتان را به طور کامل به شما می‌دهد (چه دنیوی و چه اخروی)، وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ^{۷۱}، و اموال شما را هم نمی‌خواهد!

غنایم را تقسیم نمی‌کنی؟ فرمودند: چه کسی از شما عائشه را می‌گیرد؟! آن حضرت این سخن را فرمودند تا آنها را متوجه اشتباهشان نماید. (المبسوط، ج ۱۰، ص: ۱۲۷)

۷۰. «و تسابق القوم علی سلب حرائر الرسول صلی الله علیه و آله و سلم ففررن بنات الزهراء علیها السلام حواسر مسلبات باکیات و إن المرأة لتسلب مقنعتها من رأسها و خاتمتها من إصبعها و قرطها من أذننها و الخلخال من رجلها. أخذ رجل قرطین لأم کلثوم و خرم أذننها و جاء آخر إلی فاطمة ابنة الحسین فانتزع خلخالها و هو یبکی قالت له: ما لك؟ فقال: کیف لا أبکی و أنا أسلب ابنة رسول الله قالت له: دعني قال: أخاف أن يأخذہ غیری.» (مقتل الحسین علیه السلام (مقرّم)، ص: ۳۱۴) کوفیان برای غارت خیام حسینی بر یکدیگر سبقت گرفتند. دختران رسول خدا ﷺ و یادگاران حضرت زهرا اطهر علیها السلام از سراپرده بیرون آمدند و همگی می‌گریستند. دشمن هر چه را می‌یافت، می‌گرفت، حتی گوسواره حضرت ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین ﷺ را از گوشش کشیدند و گوش‌های آن بانوی بزرگ را پاره کردند. مردی پست از سپاه ابن سعد چشمش به خلخال پای فاطمه بنت الحسین ﷺ افتاد، و در حالی که می‌گریست خلخال را از پایش کشید. دختر امام حسین ﷺ با تعجب پرسید: چرا گریه می‌کنی؟! گفت: چرا گریه نکنم در حالی که اموال دختر رسول خدا را غارت می‌کنم! فاطمه بنت الحسین ﷺ فرمود: خوب، اگر کار بدی است چرا چنین می‌کنی؟! گفت: می‌ترسم اگر من نکنم دیگری آن را انجام دهد!

۷۱. سورة مبارکة محمد ﷺ (۴۷): قسمتی از آیه کریمه ۳۶: «اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید، پادشاهی شما را می‌دهد و اموال شما را نمی‌طلبد».

در آیه بعد می‌فرماید: **إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا، حَتَّىٰ إِنْ خَدَّوْنَهَا أَمْوَالَكُمْ، فَخُفِّفْكُمْ**، و در این درخواست خود اصرار ورزد، **تَبَخَّلُوا**، شما بخل می‌ورزید و نمی‌دهید! (و از این خطرناک‌تر، عبارت بعدی است: **وَيُخْرِجُ أَصْغَرَكُمْ**^{۷۲}، و حقد و کینه نسبت به خداوند پیدا می‌کنید!

این آیات شریفه، خطاب به مؤمنین و متقین است!

اگر نفس انسان طغیان کند، نه فقط با ولی فقیه و امام و پیغمبر، بلکه با خداوند هم درگیر می‌شود! خداوند به همه ما رحم کند از طغیان نفس!

اینکه در آیه شریفه، پول و اموال مادی را ذکر فرمود، به این دلیل است که از بین چیزهایی که انسان به آنها علاقه دارد، بارزترین مصداقش، پول و اموال مادی است؛ یعنی از آنجایی که عموم مردم بیشترین حساسیتشان مال است، لذا در آیه شریفه اموال را ذکر فرموده، و حال آنکه منظور از **أَمْوَالَكُمْ** در این آیه شریفه، فقط پول و اموال مادی نیست، بلکه منظور حساسیت‌های هر کسی است، اینکه هر فردی به چه چیزهایی علاقه فراوان دارد؛ یعنی می‌خواهد بفرماید: اگر خداوند محبوب شما را (هر چه می‌خواهد باشد: پول و مال، پست و مقام، زن و فرزند و...) از شما طلب کند، عکس العمل شما **تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجُ أَصْغَرَكُمْ** است!

شما حضرت ابراهیم علیه السلام را ببینید چه کرده‌اند: وقتی دستور را دریافت نمود که فرزندان را قربانی کن و سر او را ببر، جواب آن حضرت فقط یک کلمه بود: چشم! چرا بلافاصله محبوب خود را می‌دهد؟ چون یک خُلق در وجود ایشان نشسته و آن «عشق به خداوند» است.

تا وقتی که در جهت اصلاح نقاط ضعف خود گام برنذاریم، اصلاحی رخ نخواهد داد

تذکر این نکته هم ضروری است که: ما وقتی می‌خواهیم توبه کنیم، به اعمال نیک خود نگاه نمی‌کنیم بلکه به اعمال سوء خود توجه نموده و توبه می‌کنیم؛ و وقتی قصد اصلاح خود را

۷۲. سورة مبارکه محمد صلی الله علیه و آله (۴۸): آیه کریمه ۳۷: «چرا که هر گاه اموال شما را مطالبه کند و حتی اصرار نماید، بخل می‌ورزید و کینه و خشم شما را آشکار می‌سازد».

داریم به نقاط ضعف خود توجه می‌کنیم؛ اگر کسی به نقاط ضعف خود توجه نکند، چگونه می‌خواهد خود را اصلاح نماید؟ بنابراین، تا وقتی که در جهت اصلاح نقاط ضعف خود گام برنداریم، اصلاحی رخ نخواهد داد.

تمام قرآن در یک کلمه خلاصه می‌شود و آن کلمه عبارت است از «تَعَالَوْا»: بالا بیاید!

مردم نیشابور به جناب ابوسعید ابوالخیر - که انسان وارسته‌ای است - گفتند: «بیا ما را پند و اندرز بده!» ابوسعید در جواب گفت: «به من مهلت دهید!» خلاصه پس از سه سال خودسازی، قبول کرد تا برای مردم صحبت کند! همه مردم در مسجد جامع نیشابور جمع شدند تا سخنان جناب ابوسعید را بشنوند. جمعیت به حدی بود که در بیرون از مسجد نیز افراد زیادی ایستاده بودند!

همین که جناب ابوسعید در حال بالا رفتن از منبر بود، خادم مسجد با صدای بلند فریاد زد: «خداوند خیرتان دهد! یک قدم جلوتر بیاید تا بقیه افراد نیز بتوانند وارد مسجد شوند!» جناب ابوسعید همانجا رو به جمعیت کرد و گفت: «حرفی را که من می‌خواستم به شما بگویم، این خادم مسجد گفت! برای رضای خداوند یک قدم در زندگی خود جلوتر بیاید!» و سپس از منبر پایین آمد!

همین یک کلمه، حرف تمام انبیاء علیهم‌السلام است که: عقب‌گرد نکن، درجا زن، و برای رضای خداوند یک قدم بیا جلوتر.

نقل است که مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله فرموده بودند: تمام قرآن در یک کلمه خلاصه می‌شود و آن کلمه عبارت است از: «تَعَالَوْا»، بالا بیاید!

در زبان عربی، اگر دو نفر هم‌سطح یکدیگر باشند و یکی بخواهد دیگری را به سوی خود فرا بخواند، می‌گوید: «إِلَيَّ»، به سوی من بیا؛ اما اگر هم‌سطح نباشند، بلکه یکی در مکانی بالاتر از دیگری قرار داشته باشد، در اینجا فردی که بالاست اگر بخواهد شخصی را که در مکان پایین قرار دارد به سوی خود فرا بخواند، می‌گوید: «تَعَالُ»، بالا بیا. (کلمه تَعَالُ از «عُلُو» به معنای بلندی گرفته شده است).

بنابراین، «تَعَالَوْا» یعنی جان خود را بالا بیاورید.

ما باید خود را ارزیابی کرده و امراض خویش را بباییم و سپس در جهت اصلاح مریضی‌های خود تلاش نموده و مشکلات خود را حل کنیم.

چه کسی ما را به این مجلس آورده است؟ می‌توانستیم به جای اینجا در هزار جای دیگر باشیم، در خواب، در خیابان، در مجلس گناه... اما همین که ما الان در این مجلس دور هم جمع شده‌ایم و خداوند این واقعیات را به گوش ما می‌رساند، بیانگر آن است که هنوز امید اصلاح در ما وجود دارد و هنوز مُلک و ملکوت از ما ناامید نشده است؛ بنابراین امید درمان نیز وجود دارد و ما بدون یأس و ناامیدی باید از این فرصت استفاده نموده و در پی درمان خویش باشیم.

الله گفتن فرد نیازمند، عین لیبیک گفتن حق تعالی است

فردی شب‌ها با خداوند راز و نیاز می‌کرد و الله الله می‌گفت؛ شیطان به او گفت: «ای پُرو! این همه الله الله گفتی، آیا جوابی هم شنیدی؟» این القاء شیطان در این فرد اثر کرد و پیش خودش گفت: «یک عمر است که نماز و دعا و طاعت و... اما خبری نیست!» فلذا آن شب را خوابید و راز و نیاز را رها نمود:

آن یکی الله می‌گفتی شبی

تا که شیرین می‌شد از ذکرش لبی

گفت شیطان آخرای بسیار گو

این همه الله را لیبیک کو

می‌نیاید یک جواب از پیش تخت

چند الله می‌زنی با روی سخت

شیطان در کار خود خیلی قوی است! هم فقیه است، هم مفسر، هم اصولی و...

خلاصه یک استاد تمام عیار است! ببینید چقدر استادانه همه ما را فریب می‌دهد!

بالاخره راز و نیاز را کنار گذاشت و خوابید! در خواب حضرت خضر علیه السلام را در یک باغ

سرسبز دید که خطاب به او می‌گوید: چرا برای راز و نیاز با خداوند برنخاستی؟! او هم در جواب

گفت: جوابی نمی‌شنوم!

او شکسته دل شد و بنهاد سر

دید در خواب او خَضِر را در خُضَر

گفت هین از دِکُر چون وامانده‌ای

چون پشیمانی از آن کش خوانده‌ای

گفت لبیکم نمی‌آید جواب

ز آن همی‌ترسم که باشم ردّ باب

حضرت خضر علیه السلام به او گفت: خداوند مرا امر فرموده که برو به او بگو: قبل از اینکه تو «یا

رَبّ» بگویی، اول من تو را به درگاه خویش فراخواندم و لبیک گفتم که توانستی راز و نیاز کرده و

«یا رَبّ» بگویی:

گفت آن الله تو لبیک ماست

و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست

حیله‌ها و چاره جویهای تو

جذب ما بود و گشاد این پای تو

ترس و عشق تو کمند لطف ماست

زیر هر یا رَبّ تو لبیک‌هاست ^{۷۲}

اگر ما بتوانیم آن عشق را از جانب خداوند ببینیم، پَر در می‌آوریم! خداوند خیلی به ما لطف

دارد.

تغییر رفتار، راحت‌ترین، و تغییر عادات، سخت‌ترین تغییری است که در انسان

رخ می‌دهد

تغییر رفتار، راحت‌ترین تغییری است که در انسان رخ می‌دهد.

یک جوان لاابالی را فرض کنید که تحت تأثیر مجلس حضرت اباعبدالله علیه السلام و یا هر چیز

دیگری متحول می‌شود، اولین چیزی که به راحتی در او تغییر می‌کند، ظاهر و رفتار اوست.

البته ناگفته نماند که ظاهر، کلید نفوذ به باطن است و شارع مقدس، روی مسأله ظاهر و آراستگی خیلی تأکید فرموده است^{۷۳}؛ اما هر چیزی باید به اندازه خودش باشد. از آن طرف، سخت‌ترین تغییری که در انسان رخ می‌دهد، تغییر ملکات و عادات است؛ و ما چاره‌ای جز تطهیر درون خود از ملکات و حالات منفی نداریم، چرا که درون غیر هم‌سنخ، جذب نخواهد شد.

حیلت رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو
و اندر دل آتش درآ پروانه شو پروانه شو
هم خویش را بیگانه کن هم خانه را ویرانه کن
و آنکه بیا با عاشقان هم خانه شو هم خانه شو
رو سینه را چون سینه‌ها هفت آب شو از کینه‌ها
و آنکه شراب عشق را پیمانه شو پیمانه شو
باید که جمله جان شوی تا لایق جانان شوی
گر سوی مستان می‌روی مستانه شو مستانه شو^{۷۴}

خداوند در آیه‌ای که مربوط به انفاق و قربانی کردن است می‌فرماید: شما که قربانی می‌کنید و گوسفندی را می‌کشید، لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا، چیزی از گوشت و خون آن به

۷۳. [۱] «كَانَ [رَسُولُ اللَّهِ ﷺ] يَنْظُرُ فِي الْمَرْأَةِ وَ يُرْجِلُ جُمَّتَهُ وَ يَتَمَسَّطُ وَ رَبَّمَا نَظَرَ فِي الْمَاءِ وَ سَوَى جُمَّتِهِ فِيهِ وَ لَقَدْ كَانَ يَتَجَمَّلُ لِأَصْحَابِهِ فَضْلاً عَنْ تَجَمُّلِهِ لِأَهْلِهِ... [وَأَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنْ عَبْدِهِ إِذَا خَرَجَ إِلَى إِخْوَانِهِ أَنْ يَتَهَيَّأَ لَهُمْ وَ يَتَجَمَّلُ.]] رسول الله ﷺ عادتش این بود که خود را در آینه ببیند و سر و روی خود را شانه زند و چه بسا این کار را در برابر آب انجام می‌داد؛ و گذشته از اهل خانه، خود را برای اصحابش نیز زینت می‌داد و می‌فرمود: خداوند دوست دارد که بنده‌اش وقتی برای دیدن برادران خود از خانه بیرون می‌رود، خود را برای آنها منظم کند و خود را بیاراید و زیبا سازد. (مکارم الأخلاق، ص: ۳۴؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۳۱۱)

[۲] «[قَالَ الْإِمَامُ الرَّضَاءُ (ع)]: مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ التَّطَلُّفُ...» پاکیزگی از اخلاق انبیاست. (الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۵۶۷)

[۳] «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْغِضُ الْوَسْخَ وَ الشَّعْثَ.» خداوند متعال، شخص آلوده و ژولیده را دشمن می‌دارد. (نهج

الفصاحة، ص: ۳۰۵)

۷۴. مولوی، غزلیات شمس، غزل ۲۱۳۱.

خداوند نمی‌رسد، وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ^{۷۵}، آن حالت درونی شما در وقت ذبح قربانی به خداوند می‌رسد؛ شما در وقت ذبح گوسفند چه حالی داشتید؟ تقوا، یک عمل و رفتار نیست، بلکه یک حال است؛ و همین حال به خداوند می‌رسد.

با تغییر در افکار و عادات، رفتار انسان نیز خود به خود تغییر خواهد کرد

تغییر در افکار و تغییر در عادات و خلقیات، به طور طبیعی باعث تغییر در رفتار می‌شود و رفتار انسان، خود به خود تغییر می‌کند؛ زیرا افکار است که باعث پدید آمدن ملکات و خلقیات می‌شود، و خلقیات است که رفتار انسان را شکل می‌دهد؛ به همین دلیل است که پیامبر ﷺ در مکه و در روند تغییر مردم، بر روی تغییر در افکار و تغییر در خلقیات تمرکز فرمودند. از ۱۱۴ سوره قرآن، حدود ۸۵ سوره طی سیزده سال در مکه نازل شده است، که تمام این ۷۵ درصد قرآن، بر روی تغییر افکار و تغییر اخلاق تکیه دارد.

وقتی در مکه بر روی افکار و خلقیات افراد کار شد، نتیجه‌اش در مدینه ظاهر گردید، به عنوان مثال کسانی که عاشق شراب بودند، در مدینه به محضر رسول اکرم ﷺ شرفیاب شده و در مورد خوردن یا نخوردن شراب سؤال می‌کردند؛ و این موضوع، بیانگر آن است که تربیت در مکه موفق بوده و پیامبر ﷺ درون مسلمانان را تغییر داده بودند؛ زیرا کسی که عاشق چیزی باشد، انجام می‌دهد و در مورد آن سؤال نمی‌پرسد.

کسانی که حاضر بودند برای به دست آوردن پول و مال، قبیله‌ای را تار و مار کنند، بکشند و کشته شوند، اکنون از رسول اکرم ﷺ سؤال می‌کنند: يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ^{۷۶}؛ این کار پیامبر ﷺ اعجاز است؛ و اصلاً یکی از جنبه‌های اعجاز پیامبر ﷺ که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، تربیت افراد است؛ آن حضرت، از چه افراد ظلمانی و تاریکی، چه گوهرهای درخشانی تربیت نمودند.

۷۵. سوره مبارکه حج (۲۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۳۷: «نه گوشت‌ها و نه خون‌های آنها، هرگز به خداوند نمی‌رسد. آنچه

به او می‌رسد، تقوا و پرهیزگاری شماست».

۷۶. سوره مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲۱۵: «از تو سؤال می‌کنند چه چیز انفاق کنند؟».

اشاره به راه‌های اصلاح نفس در فرمایش حضرت اباعبدالله علیه السلام

حضرت اباعبدالله علیه السلام قبل از حرکت خویش به سمت کربلا، خطبه‌ای را (که مشتمل بر مسائلی در جهت اصلاح نفس است) ایراد فرمودند؛ ما در اینجا تنها به قسمت پایانی آن اشاره می‌کنیم؛ می‌فرمایند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا التِّمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ؛ خداوند! تو می‌دانی که آنچه ما انجام می‌دهیم، برای رقابت در به دست آوردن قدرت و پست و مقام نیست؛ و نیز به انگیزه دست‌یابی به ثروت و دارایی این دنیا هم نیست».

حضرت در اینجا تذکر می‌دهند که صرف انجام کار خیر کفایت نمی‌کند، بلکه باید انگیزه الهی پشت آن کار باشد؛ گاهی وقت‌ها کار، خیر است، اما انگیزه آن الهی نیست؛ به عنوان نمونه، گاهی کاری را به انگیزه رسیدن به یک موقعیت انجام می‌دهیم؛ مثلاً درس تفسیر را می‌خوانیم تا جزو برترین مفسران کشور شویم! و معنای این کار، چیزی جز تسلط یافتن و برتری جویی نسبت به دیگران نیست!

یکی از انگیزه‌های ناصحیحی که معمولاً در کارهای خیر پیدا می‌شود، همین تسلط یافتن و برتری جویی است؛ و فرقی نمی‌کند که این برتری و تسلط، مالی باشد، یا علمی، یا قدرتی و یا هر برتری و تسلط دیگری؛ و این، همان «تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ» است.

اخلاص، یعنی کار خیر را با انگیزه الهی انجام دهیم و تنها به دنبال حق باشیم؛ درس تفسیر را بخوانیم منتها به این انگیزه که معارف قرآنی رواج یابد.

حضرت در ادامه می‌فرمایند:

«وَلَكِنْ لِثُرَيِّ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ؛ بلکه برای این است که پرچم‌های دین را نشان دهیم، و شهر و دیار بندگان را اصلاح کنیم تا بندگان مظلومت در امنیت و آسایش قرار گیرند؛ و به فرائض، سنن و احکام تو عمل بشود».

گاهی می‌جنگیم به این انگیزه که پیروز شویم، یا مثلاً تبلیغ می‌کنیم تا جمعیت زیادی را جذب سخنرانی خود کنیم؛ اما گاهی می‌جنگیم تا دین آشکار شده و مردم اصلاح گردند، یا تبلیغ می‌کنیم تا دین خداوند به بندگان برسد؛ بین این دو نوع انگیزه، تفاوت وجود دارد.

حضرت در اینجا اشاره می‌فرمایند که همه این کارها برای این است که خداوند در این عالم جریان پیدا نماید؛ و این، همان حقیقتی است که امام زمان علیه السلام نیز با همین حقیقت همراه هستند. خداوند تذکر آن را در قرآن بیان فرموده است:

آیه شریفه - که راجع به امام زمان علیه السلام است - می‌فرماید: **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ،** خداوند به مؤمنین از شما که عمل صالح انجام می‌دهند، وعده فرموده که: **لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ،** این افراد را خلیفه‌های روی زمین بگرداند، **وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ،** دینی که مورد رضایت خداوند است، کاملاً با قدرت حاکم شود، **وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا،** و همچنین امنیت حاصل گردد، (تمام این مقدمات انجام شود برای اینکه: **يَعْبُدُونِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا**^{۷۷}، تا فقط خداوند عبادت شود و هیچ شریکی برای او قرار داده نشود.

بنابراین، امام زمان علیه السلام تشریف می‌آورند تا در پرتو دین، افراد را به خداوند برسانند، نه اینکه صرفاً شکم‌ها سیر شود و امنیت و عدالت حاصل گردد.

آنگاه حضرت اباعبدالله علیه السلام رو به مردم نموده و فرمودند:

«فَإِنْ لَمْ تَتَّصِرُوا قَوِي الظُّلْمَةِ عَلَيْكُمْ وَعَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ؛ اگر شما ما را نصرت نکنید و با ما از در انصاف وارد نشوید، ظالمان بر شما تقویت می‌شوند (یعنی اگر ما را یاری نکردید، خود را در کف گرگ‌های خونخوار قرار داده‌اید)، و در خاموش کردن نور نبوت پیامبران، تمام تلاش خود را به کار می‌بندند. وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ أُنَبِّئَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ»^{۷۸}.

۷۷. سورة مبارکه نور (۲۴)؛ قسمتی از آیه کریمه ۵۵: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن چنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت».

۷۸. تحف العقول، ص: ۲۳۹. آغاز این خطبه شریفه با این عبارت است: «اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَائَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْأَخْبَارِ...».

و نیز آن حضرت قبل از خروج از مدینه، در [قسمتی از] وصیت‌نامه خویش به برادرشان محمد بن حنفیه می‌فرماید:

«إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا»؛ من برای سرکشی و فساد و فتنه به پا کردن و ظلم نمودن خروج نکردم.

«وَأِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^{۸۰}؛ بلکه فقط به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امت جدم خارج شدم، من در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و می‌خواهم مطابق سیره جدم رسول خدا و پدرم علی بن ابی طالب رفتار نمایم.

این فرمایشات حضرت اباعبدالله (علیه السلام)، راه‌هایی را در جهت اصلاح نفس، پیش روی ما قرار می‌دهد.

۸۰. متن کامل وصیت‌نامه امام حسین (علیه السلام) این است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنَفِيَّةِ أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ فَمَنْ قَبِلَنِي يَقْبُولِ الْحَقَّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَ هَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أَخِي إِلَيْكَ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُتَيْبُ.» (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۴، ص: ۳۲۹)

بسم الله الرحمن الرحيم این آن وصیت‌نامه‌ای است که حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای برادرش محمد بن حنفیه نوشت: حسین شهادت می‌دهد: خداوند یکی است و شریکی ندارد. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) عبد و رسول خدا می‌باشد که حق را از طرف حق آورد، بهشت و جهنم بر حق هستند، قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست، خدای توانا هر کسی را که در قبور باشد برانگیخته خواهد نمود، من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم؛ بلکه، جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امت جدم خارج شدم، من در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم. من می‌خواهم مطابق سیره جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) رفتار نمایم. کسی که مرا به جهت اینکه حق می‌گویم قبول کند او به حق سزاوارتر است و کسی که دست رد به سینه من بگذارد، من صبر می‌کنم تا خداوند که بهترین حکم‌کنندگان است بین من و او داوری نماید. ای برادرم! این وصیتی است که من برای تو کردم. توفیق من جز با خداوند نیست من به او توکل می‌کنم و به سوی او انابه می‌نمایم.

کشتی امام حسین علیه السلام خیلی وسیع است و خیلی راحت سوار می‌کند و خیلی سریع به مقصد می‌رساند

همه اهل بیت علیهم السلام کشتی نجات هستند: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^{۸۰}، پس اینکه فرمودند: «إِنَّ الْحُسَيْنَ مَصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَا»^{۸۱}، چه حقیقتی را می‌خواهد بیان کند؟ می‌خواهد بفرماید کشتی امام حسین علیه السلام خیلی وسیع است و خیلی راحت سوار می‌کند و خیلی سریع به مقصد می‌رساند؛ برای نجات خودتان از آن کمک بگیرید.

خداوند یک فرصت بی‌نظیر به ما عنایت فرموده که به سایر افراد - از یهودیان، مسیحیان، بودائی‌ان و... - نداده است؛ خداوند کسانی را برای نجات ما قرار داده است که جاذبه مغناطیسی فوق العاده زیادی دارند، کافی است ما خودمان را در مغناطیس وجود آنها قرار دهیم که در این صورت، اصلاح نفس و حرکت به سمت خداوند آنقدر تسهیل می‌شود که بارهای سنگین، بسیار راحت برداشته می‌شود.

میزان دوری و یا نزدیکی ما به اهل بیت علیهم السلام به مقدار تفاوت زندگی ما با ایشان بستگی دارد

میزان دوری و یا نزدیکی ما به اهل بیت علیهم السلام به مقدار تفاوت زندگی ما با ایشان بستگی دارد؛ به عبارت دیگر: نوع افکار، نوع عادات و اخلاق و نوع رفتار ماست که ما را به اهل بیت علیهم السلام

۸۰. الأمالی (للطوسی)، ص: ۶۰.

۸۱. روی: عن أبي عبد الله الحسين ع أنه قال: أتيت يوما جدِّي رسول الله ص ، فرأيت أبي بن كعب جالسا عنده، فقال جدِّي: مرحبا بك يا زين السماوات والأرض! فقال أبي: يا رسول الله! وهل أحد سواك زين السماوات والأرض؟ فقال النبي ص: يا أبي بن كعب والذي بعثني بالحق نبيا، إنَّ الحسين بن علي في السماوات، أعظم ممَّا هو في الأرض و اسمه مكتوب عن يمين العرش: إنَّ الحسين مصباح الهدى و سفينة النجاة. ثم إنَّ النبي ص أخذ بيد الحسين ع و قال: أيها الناس! هذا الحسين بن علي ألا فاعرفوه، و فضّلوه كما فضّل الله عزَّ و جلَّ، فوالله لجدّه على الله أكرم من جدّ يوسف بن يعقوب، هذا الحسين جدّه في الجنّة، و جدّته في الجنّة، و أمّه في الجنّة، و أبوه في الجنّة، و أخوه في الجنّة، و عمّه في الجنّة، و عمّته في الجنّة، و خاله في الجنّة، و خالته في الجنّة، و محبّوهم في الجنّة، و محبّو محبّيهم في الجنّة. (مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، ج ۴، ص: ۵۱)

نزدیک، و یا از ایشان دور می‌سازد.

قبلاً اشاره کردیم ولی باز هم باید تکرار کنیم که خداوند در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام به ما فرصت خودسازی را عنایت فرموده است؛ هم باید برای تعجیل در فرج آن حضرت دعا کنیم و هم باید از این نعمت فرصت در زمان غیبت، جهت خودسازی بیشتر بهره ببریم، تا مبادا جزء کسانی قرار بگیریم که به زبان گفتند: «العجل العجل»^{۸۳} ولی امام خود را تنها گذاشتند!

کلام آخر

این مطالبی که مطرح شد، واقعیت‌هاست؛ و لذا اگر طرح این مباحث گاهی اوقات ناراحت‌کننده است، چاره‌ای نیست! اینها گرفتاری همه ماست و تا وقتی که در جهت اصلاح آنها گام برنداریم، اصلاحی رخ نخواهد داد؛ اگر صرفاً بگوییم و بشنویم و هیچ حرکت و عملی انجام ندهیم، تنها وقت خود را تلف کرده‌ایم!

جریاناتی که در زمان امام حسین علیه السلام واقع شد و اینکه عده‌ای به یاری حضرت شتافتند و بعضی هم آن حضرت را تنها گذاشته و یا در جبهه مقابل قرار گرفتند، عیناً در زمان ظهور امام زمان علیه السلام نیز واقع خواهد گردید؛ با این حساب اگر ما خود را با قواعد زندگی الهی و حسینی منطبق نکنیم، معلوم نیست دچار چه سرنوشتی بشویم!

پس باید برای تغییر و اصلاح افکار غلط، و سپس تغییر و اصلاح ملکات، خلیقات و حالات منفی، و در نهایت تغییر و اصلاح رفتارهای خود، از حضرت اباعبدالله علیه السلام مدد بگیریم و با عزم و اراده و نیز تمرین، در این جهت حرکت کنیم.

آنچه در این چند شب گفتگو شد، بیان چند قاعده مبنایی و اساسی راجع به زندگی الهی و حسینی بود. اگر ما همین چند قاعده را در زندگی خود مراعات نموده و در جهت تغییر و اصلاح حرکت کنیم، ان شاء الله به مدد حضرت اباعبدالله علیه السلام تغییر حاصل خواهد شد.

بخش دوم

پرداشتن بیعت

در شب عاشورا

دروغ تاریخ

جریان «برداشتن بیعت در شب عاشورا»، یکی از دروغ‌های بزرگ تاریخ است

معروف است که حضرت اباعبدالله (علیه السلام) در شب عاشورا اصحاب خودشان را جمع نموده و فرمودند: این قوم با من کار دارند و من نیز در این راه، کشته خواهم شد، من بیعتم را برداشتم، هر کس که می‌خواهد، می‌تواند برود!

این جریان «برداشتن بیعت در شب عاشورا»، یکی از دروغ‌های بزرگ تاریخ است. بعضی از دروغ‌پردازان، این حرف را به مهربانی حضرت اباعبدالله (علیه السلام) نسبت می‌دهند. بعضی دیگر، این دروغ را با آب و تاب بیشتری مطرح کرده‌اند که حضرت فرمودند: «وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي وَالسَّعَةِ»^{۸۴}؛ با خیال راحت و در کمال آرامش بروید و در ذهن خود اصلاً تشویش، اضطراب و ناراحتی نسبت به کشته شدن من نداشته باشید! بعضی دیگر، این دروغ را بزرگ‌تر کرده و گفته‌اند که حضرت فرمودند: هر کدام از شما که می‌خواهید بروید، یکی از اهل بیت مرا نیز با خود ببرید!^{۸۵}

مثلاً یکی از این دروغ‌پردازان به نام عبیدالله بن حُرْ جَعْفَى اینگونه نقل می‌کند که حضرت اباعبدالله (علیه السلام) نزد من آمدند و مرا به همراهی با خود دعوت نمودند ولی من قبول نکردم و به آن حضرت گفتم که یک اسب خوب و یک شمشیر دارم که می‌توانم در اختیار شما قرار دهم!

۸۴. رجوع شود به پاورقی ۹۹، ص: ۹۵.

۸۵. «أما بعد؛ فإني لا أعلم أصحاباً أولى ولا خيراً من أصحابي، ولا أهل بيت أبرّ ولا أوفل من أهل بيتي، فجزاكم الله عني جميعاً خيراً. ألا وإني أظنّ يومنا من هؤلاء الأعداء غداً، ألا وإني قد رأيت لكم فانطلقوا جميعاً في حل، ليس عليكم منّي ذمام، هذا ليل قد غشيكم فاتخذوه جملاً ثم ليأخذ كل رجل منكم بيد رجل من أهل بيتي، [و] تفرّقوا في سوادكم و مدائنكم حتى يفرّج الله، فان القوم انما يطلبوني، و لو قد أصابوني لهوا عن طلب غيري.» (وقعة الطف، ص: ۱۹۷)

من یارانی برتر و بهتر از یاران خویش، و اهل بیتی نیکوکارتر و پرهیزکارتر از اهل بیت خود نمی‌شناسم، خداوند به همه شما جزای خیر عطا کند. آگاه باشید، گمان می‌کنم فردا روز [برخورد] ما با این دشمنان است. آگاه باشید، نظرم این است که شما همگی با آزادی بروید. از ناحیه من عهده‌ی بر گردن شما نیست. شما را تاریکی شب [از دید دشمن] می‌پوشاند، آن را مرکب خود قرار دهید [و بروید]. هر مردی از شما دست یکی از مردان اهل بیتم را بگیرد، و در آبادی‌ها و شهرهایتان پراکنده شوید، تا اینکه خداوند گشایشی ایجاد کند. این قوم مرا می‌طلبند، و اگر به من دست یابند از تعقیب دیگران صرف نظر می‌کنند.

حضرت فرمودند: مرا به اسب و شمشیر تو نیازی نیست! من از آدم‌های گمراه مدد نمی‌خواهم! (کنایه از اینکه من، اسب و شمشیر تو را نمی‌خواستم، بلکه من می‌خواستم خود تو را از گمراهی نجات دهم).

سپس حضرت فرمودند: حال که تو می‌خواستی لطف کنی و به من اسب و شمشیر بدهی، من هم در جواب این لطف تو، راهنمایت می‌کنم به اینکه از این سرزمین دور شوی تا صدای استغاثه ما را نشنوی! زیرا من از جلدم شنیدم که فرمود: اگر کسی صدای استغاثه اهل بیت مرا بشنود و آنها را یاری نکند، خداوند او را با صورت به آتش می‌اندازد.^{۸۵}

۸۵. «قال [الحسین علیه السلام]: ... یا ابن الحر! فاعلم أن الله عزّ وجلّ مؤاخذك بما كسبت و أسلفت من الذنوب في الأيام الخالية، و أنا أدعوك في وقتي هذا إلى توبة تغسل بها ما عليك من الذنوب، و أدعوك إلى نصرتنا أهل البيت، فإن أعطينا حقنا حمدنا الله على ذلك و قبلناه، و إن منعتنا حقنا و ركبنا بالظلم كنت من أعواني على طلب الحق. فقال عبيد الله بن الحر: و الله یا ابن بنت رسول الله! لو كان لك بالكوفة أعوان يقاتلون معك لكنت أنا أشدهم على عدوك، و لكني رأيت شيعتك بالكوفة و قد لزموا منازلهم خوفا من بني أمية و من سيفوفهم، فأنتدك بالله أن تطلب مني هذه المنزلة [فإن نفسي لم تسمح بعد بالموت!]، و أنا أواسيك بكل ما أقدر عليه و هذه فرسي ملجمة، و الله ما طلبت عليها شيئا إلا أذقته حياض الموت، و لا طلبت و أنا عليها فلحقت، و خذ سيفي هذا فوالله ما ضربت به إلا قطعت! فقال له الحسين رضي الله عنه: یا ابن الحر! ما جئناك لفرسك و سيفك، إنما أتيناك لنسألك النصرة، فإن كنت قد بخلت علينا بنفسك فلا حاجة لنا في شيء من مالك و لم أكن بالذي اتخذ المضلين عضدا، لأنني قد سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم و هو يقول: «من سمع داعية أهل بيتي و لم ينصرهم على حقهم إلا أكبه الله على وجهه في النار.»

ای پسر حرّ بدان! به یقین خداوند در برابر کارهایی که انجام داده‌ای و گناهانی که در ایام گذشته مرتکب شده‌ای، از تو بازخواست خواهد کرد، و من در این لحظه از تو می‌خواهم که با آب توبه گناهانت را شستشو دهی و تو را به یاری خاندان اهل بیت علیهم السلام فرا می‌خوانم. اگر حقم را به ما دادند خدا را بر آن شکر کرده و می‌پذیریم و اگر آن را از ما بازداشتند و به ظلم و ستم بر ما چیره شدند تو در طلب حق، از یاوران من خواهی بود (و در هر دو صورت زیانی نخواهی دید). عبيدالله بن حرّ عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! به خدا سوگند اگر در کوفه کسانی بودند که تو را یاری کرده و در رکابت پیکار می‌نمودند، من مقاوم‌ترین آنان در برابر دشمنانت بودم. ولی من در کوفه شاهد بودم که مدعیان پیروی تو از ترس بنی امیه و شمشیرهایشان به خانه‌های خود خزیدند. تو را به خدا سوگند که این خواهش را از من مکن! [من هنوز آمادگی برای مرگ ندارم!] من هر چه بتوانم - از کمک‌های مالی - از تو دریغ نخواهم کرد این اسب را از من بپذیر که در پی کسی با آن روان نشدم مگر آن که بر او دست یافتم و با آن از مهلکه‌ای نگریختم جز آن که نجات یافتم و این شمشیر را تقدیم تو می‌کنم که به هر چه فرود آورد آن را بریدی! امام علیه السلام فرمودند: ای فرزند حرّ! ما به قصد اسب و شمشیرت نیامدیم، ما آمدمیم تا از تو یاری بطلبیم. اگر از تقدیم جانت در راه ما دریغ می‌ورزی، هیچ نیازی به مالت نداریم و من از گمراهان مدد نمی‌خواهم؛ من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «هر کس فریاد

منشأ داستان دروغ «برداشتن بیعت در شب عاشورا» چیست؟

حال سؤال اینجاست که منشأ این داستان‌های دروغ چیست؟ چرا افراد این دروغ‌ها را گفته و پذیرفته‌اند؟

در پاسخ به این سؤال، چند نکته را اشاره می‌کنیم:

(۱) اولاً دعوی امام حسین علیه السلام و یزید، یک دعوی شخصی نیست تا حضرت بفرمایند هر کس می‌خواهد بیاید و هر کس که نمی‌خواهد نیاید! بلکه دعوا بر سر اصل دین است؛ مگر حضرت نفرمودند: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ»^{۸۶}، بنابراین، در جایی که جنگ بر سر حفظ دین است، برداشتن بیعت به دست امام حسین علیه السلام نخواهد بود تا حضرت بخواهند بیعت را بردارند یا برندارند.

(۲) به فرض که دعوا شخصی باشد، باز هم برداشتن بیعت به دست امام حسین علیه السلام نخواهد بود، چرا که با دستوراتی همچون «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^{۸۷} و «كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»^{۸۸} نمی‌سازد؛ این دستورات به روشنی وجوب یاری امام حسین علیه السلام را بیان می‌فرماید.

این تذکر در قرآن در جریان حضرت موسی علیه السلام نیز آمده است، آنجا که می‌فرماید:

و دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغْنَتْهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ^{۸۹}؛ وقتی حضرت موسی علیه السلام استغاثه آن فرد مظلوم را - که از مؤمنین بود -

استغاثه اهل بیت مرا بشنود و به یاریشان نشتابد، خداوند وی را به صورت در آتش دوزخ می‌اندازد). (الفتح، ج ۵، ص: ۷۴) و نیز رجوع شود به: مقتل الحسین علیه السلام (مقرّم)، ص: ۱۹۴.

۸۶. مثير الأحزان، ص: ۲۵: «آن گاه که عنصر تاریک اندیش و آلوده‌ای بسان یزید زمام امور جامعه را به کف گیرد و جامعه اسلامی به زمامداری چون او گرفتار آید، باید فاتحه اسلام و فرهنگ انسان پرور آن را خواند.»

۸۷. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۶۴: «هر که بشنود مردی به مسلمانان استغاثه کند و از آنها فریادری خواهد و او را پاسخ نگوید و به داد او نرسد، مسلمان نیست.»

۸۸. نهج البلاغة (للصّحیّ صالح)، ص: ۴۲۱، نامه ۴۷: «دشمن ستمگر و یاور ستمدیده باشید»

۸۹. سورة مبارکه قصص (۲۸)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۵: «او [موسی علیه السلام] به هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند یکی از پیروان او بود (و از بنی اسرائیل)، و دیگری از

شنیدند، بلافاصله جلو رفته و او را یاری نمودند.

به طور معمول باید می فرمود: «فَاسْتَغَاثُهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَأَجَابَهُ وَكَزَّهُ مُوسَى؛ وقتی آن مؤمنِ مظلوم از موسی عليه السلام طلب یاری کرد، پس آن حضرت نیز او را اجابت نموده و مُشتی به ظالم زد»، اما عبارت «فَأَجَابَهُ» پس او را اجابت نمود» را حذف فرموده است، یعنی می خواهد بفهماند که یاری رساندن به کسی که استغاثه و طلب یاری می کند باید با سرعت و بلافاصله انجام شود.

(۳) اگر قرار بود بیعت برداشته شود، پس چرا حضرت اباعبدالله عليه السلام این برداشتن بیعت را از همان روز اول مطرح نفرمودند و بیش از پنج ماه (از زمان حرکت از مدینه تا روز عاشورا) بارها مردم را به همراهی با خویشتن دعوت فرمودند؟!

(۴) اگر در شب عاشورا بیعت را برداشتند، پس چرا از صبح تا ظهر روز عاشورا در ضمن پنج سخنرانی، افراد را به یاری خویش فرا خوانده و طلب یاری نمودند؟! حضرت در روز عاشورا فرمودند: «این عمامه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است، این شمشیر رسول خداست»،^{۹۰} و در خطبه ای دیگر فرمودند: «هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِغَاثِنَا هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا»^{۹۱}. جناب حرّ بن یزید ریاحی در یکی از همین سخنرانی ها بود که دلش لرزید و به حضرت ملحق شد.

شب عاشورا می فرمایند بروید، و روز عاشورا می فرمایند بیاید! بالاخره افراد بروند یا بیایند؟!

دشمنانش، آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود موسی مشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مُرد).

۹۰. «قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ صَ أَنَا مُقَلِّدُهُ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَ أَنَا لَابِسُهُ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ...؛ حضرت فرمودند: شما را به خدا آیا می دانید که این شمشیر رسول خدا است که بر کمر دارم؟ گفتند: آری به خدا؛ فرمودند: شما را به خدا آیا می دانید که این، عمامه رسول خدا است که پوشیده ام؟ گفتند: آری به خدا...» (اللهوف علی قتلی الطفوف، ص: ۸۷)

۹۱. «آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی هست که در باره ما از خداوند بترسد؟ آیا دادرسی هست که به امید پاداش خداوندی به داد ما برسد؟ آیا یآوری هست که به امید آنچه نزد خداست ما را یاری کند؟» (اللهوف علی قتلی الطفوف، ص: ۱۱۶)

(۵) فرار از جنگ، یکی از گناهان کبیره‌ای است که خداوند نسبت به آن، وعده عذاب داده است؛ به استثنای دو مورد که فرار تاکتیکی (یعنی فرار از این سمت جبهه به سمت دیگر جبهه، نه فرار کامل از جنگ) جایز است؛ مثلاً یک مورد در جایی است که تعداد نفرات دشمن بیش از دو برابر مؤمنین باشد؛ زیرا خداوند در جایی که تعداد نفرات، یک به دو باشد، وعده پیروزی داده است، فلذا کسی حق فرار ندارد: **فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ**^{۹۲}.

اما در غیر موارد استثناء شده، هر گونه ترک جنگ، به عنوان گناه کبیره محسوب می‌گردد؛ یکی از مواردی که اگر کسی از جنگ فرار کند، مرتکب یکی از گناهان کبیره فوق العاده عظیم شده، در جایی است که امر معصوم در آنجا وجود دارد؛ مثل فرمان آقا رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ احد که به پنجاه نفر از مسلمانان دستور فرمودند که تنگه را حفظ کرده و تحت هیچ شرایطی از کوه، پایین نیایند؛^{۹۳} در اینجا تخلف از دستور معصوم صلی الله علیه و آله از گناهان کبیره بسیار بزرگ شمرده شده است.

یکی دیگر از موارد در جایی است که جان خود معصوم صلی الله علیه و آله در خطر باشد. آیه شریفه‌ای که به این موضوع اشاره می‌فرماید این است:

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ^{۹۴}.

می‌فرماید: هیچکدام از اهل مدینه و اعراب اطراف آن حق ندارند: [۱-] از دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله تخلف کنند و [۲-] در صحنه‌های جنگ، جان خودشان را مرغوب‌تر از جان پیغمبر صلی الله علیه و آله ندانند.

۹۲. سورة مبارکه انفال (۸)؛ قسمتی از آیه کریمه ۶۶: «هر گاه یکصد نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر پیروز می‌شوند و اگر یکهزار نفر باشند، بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد!»

۹۳. إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص: ۱۷۶. برای اطلاع بیشتر در این موضوع، رجوع شود به جزوه «توحید و شرک»، ص: ۱۶.

۹۴. سورة مبارکه توبه (۹)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۲۰: «سزاوار نیست که اهل مدینه، و بادیه‌نشینانی که اطراف آنها هستند، از رسول خدا تخلف جویند و برای حفظ جان خویش، از جان او چشم‌پوشند!»

بنابراین هیچکس حق ندارد جنگ را ترک کرده و فرار کند و جان معصوم علیه السلام را به خطر بیندازد، ولو یک میلیارد نفر در مقابلشان صف کشیده باشند. آیا تجویز چنین گناه کبیره‌ای از طرف امام حسین علیه السلام ممکن است؟! اگر قرار باشد حضرت بیعت را برداشته و اجازه رفتن به افراد را بدهند، در واقع آنها را جهنمی کرده‌اند! کجای این کار با مهر و محبت حضرت می‌سازد؟! (۶) کسانی که این روایات دروغین را برای ما بیان کرده‌اند، در حقیقت همان کسانی هستند که دست از یاری امام حسین علیه السلام برداشتند.

بعد از واقعه کربلا، جامعه مسلمان دچار یک افسردگی و اضطراب عجیبی شد به طوری که همه افراد خود را لعن و نفرین می‌کردند و از یاری نکردن پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله ناراحت بودند! و به همین دلیل بود که در نقاط مختلف، دست به قیام می‌زدند؛ در چنین شرایطی، کسانی که در جریان کربلا حضور داشتند و امام حسین علیه السلام را یاری نکردند، بیشتر از همه سرزنش می‌شدند و در نوک پیکان ملامت‌ها قرار داشتند؛ از این رو برای کم کردن بار روانی، دروغ‌پردازی کرده و گفتند که خود امام حسین علیه السلام بیعت را برداشتند و فرمودند هر کس که می‌خواهد برود، مجاز است!

(۷) قرآن، مشابه جریان عاشورا را در مورد حضرت مسیح علیه السلام نقل نموده و می‌فرماید:

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ، وَتَقَىٰ حَضْرَتِ عِيسَى علیه السلام فَهَمِيْدُنْدَ كِه لَشْكِر يَهُودَ، ايشان را محاصره کرده‌اند، (نمی‌فرماید «فَلَمَّا عَلِمَ عِيسَى، وَتَقَى عِيسَى دَانَسْتُ»، بلکه می‌فرماید فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى، یعنی نوع ادراک ایشان، حسّی بود به این معنا که افراد دشمن را می‌دیدند و صدای آنها را می‌شنیدند)؛ حضرت فرمودند: قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ، چه کسی است که مرا و دین خداوند را یاری کند؟ (حضرت عیسی علیه السلام نفرمودند من بیعت را برداشتم، پس هر کس که می‌خواهد، برود! بلکه فرمودند: هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي)؛ قَالَ الْخَوَارِثُونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ عَامَّتًا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.^{۹۵}

۹۵. سورة مبارکه آل عمران (۳)؛ آیه کریمه ۵۲: «هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر (و مخالفت) کرد، گفت: «کیست

که یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آیین او) گردد؟» خواریان [شاگردانِ مخصوصِ او] گفتند: «ما یاورانِ خدایم به

خدا ایمان آوردیم و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده‌ایم.»

بنابراین، یاری دین خداوند و حفظ جان معصوم علیه السلام از اوجب واجبات است و هیچکس در هیچ شرایطی نمی تواند این امر واجب را نادیده بگیرد.

اشاره به روایت حضرت سکینه علیها السلام

و اما در بین این روایات دروغین، یک روایت از سایر روایات متمایز است و آن، روایتی است که از حضرت سکینه علیها السلام نقل شده که می فرمایند:

من صدایی از پشت خیمه ها شنیدم، خیلی آرام آمدم و پشت خیمه را نگرستم و دیدم پدرم سر مبارک خود را روی دستشان گذاشته و به شمشیر تکیه زده اند و حال بکائی داشتند؛ پس از گریه، سر مبارک را بلند نموده و در حالی که اصحاب در مقابل ایشان ایستاده بودند، فرمودند:

«إِغْلَمُوا أَنْكُمْ خَرَجْتُمْ مَعِيَ لِعِلْمِكُمْ أَنِّي أَقْدِمُ عَلَى قَوْمٍ بَايَعُونِي بِالسِّتِهِمْ وَقُلُوبِهِمْ»،

شما با من همراه شدید با این تصور که من به سوی قومی می روم که با زبان و قلبشان با من بیعت کرده اند! چندین هزار نامه و امضاء دیدید و گمان کردید که کار تمام است! «وَقَدْ اِنْعَكَسَ الْأَمْرُ»، اما اکنون امر برعکس شده است...

«وَالْآنَ لَيْسَ يَكُنْ لَهُمْ مَقْصَدٌ إِلَّا قَتْلِي وَ قَتْلَ مَنْ يُجَاهِدُ بَيْنَ يَدَيَّ»، و الان این قوم هیچ هدفی ندارند جز کشتن من و هر کسی که همراه با من است...

«وَأَخْشَى أَنْكُمْ مَا تَعْلَمُونَ أَوْ تَعْلَمُونَ وَ تَسْتَحْيُونَ»، و من می ترسم که شما به هر دلیلی از این موضوع بی خبر باشید و یا اینکه خبر دارید که فردا همه کشته خواهند شد ولی حیا می کنید که مرا ترک کنید! و اینکه من بخواهم شما را به واسطه بی خبری تان از وقایع فردا نزد خود نگه دارم، خدعه و مکر است، «وَالْخَدْعُ عِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ مُحَرَّمٌ»، افراد را اینگونه به جنگ کشاندن، خدعه و نیرنگ است و حال آنکه خدعه و نیرنگ در نزد ما اهل بیت علیهم السلام حرام است.

ماندن با اکراه و بدون انگیزه فایده ای ندارد؛ در روز عاشورا، شهید راه حمار نمی خواهیم!^{۹۶} بنابراین ماندن شما، هم باید با بصیرت باشد، زیرا قرار است فردا بزرگترین حادثه تاریخ ازلاً و ابداً رقم بخورد، و هم باید عاشقانه و از روی اختیار باشد؛ از این رو:

۹۶. مروی است که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از جنگ ها یک نفر از کفار سوار الاغ سفید زیبایی بود و در صف کفار می جنگید، یکی از مسلمانان تا چشمش به این مرکب راهوار سفید افتاد، خوشش آمد و گفت من می روم و این

«فَاللَّيْلُ سِتِيرٌ وَ السَّبِيلُ غَيْرُ خَطِيرٍ وَ الْوَقْتُ لَيْسَ بِهَجِيرٍ»، شب پوشاننده، و راه امن است، و هنوز وقت برای رفتن دیر نشده، پس هر کس که می خواهد، می تواند برود.

این فرمایش حضرت به معنای برداشتن بیعت نیست، بلکه به آن معناست که اجباری در کار نیست و من نمی خواهم شما ناآگاهانه و از روی اجبار بمانید؛ زیرا در ادامه می فرماید:

«وَمَنْ وَاسَانَا بِنَفْسِهِ كَانَ مَعَنَا غَدًا فِي الْجَنَانِ نَجِيًّا مِنْ غَضَبِ الرَّحْمَنِ»، کسی که با ما بماند، فردای قیامت در بهشت با ماست و از غضب خداوند رحمن در امان خواهد ماند...

حضرت سکینه علیها السلام در ادامه می فرماید: وقتی صحبت های پدرم به اینجا رسید، مردم ده نفر ده نفر، و بیست نفر بیست نفر، پراکنده شدند!

بعد می فرماید: گریه امانم نداد و سرم را به سوی آسمان بالا گرفتم و عرض کردم: «إِلَهِی! إِنَّهُمْ خَذَلُونَا، فَاحْذِلْهُمْ، وَ لَا تَجْعَلْ لَهُمْ دُعَاءً مَسْمُوعاً، وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمُ الْفُقْرَ، وَ لَا تَرْزُقْهُمْ شَفَاعَةَ جَدِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^{۹۷}

کافر را می کشم و الاغش را مالک می شوم! ولی وقتی خواست حمله کند، آن مشرک پیش دستی کرده و آن مسلمان را کشت؛ بعد از جنگ، مسلمانان می گفتند: خوش به حالش به درجه رفیع شهادت رسید! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: او نیست این بود که آن کافر را بکشد و سپس الاغ او را به عنوان غنیمت، صاحب شود؛ و او هم اکنون در جهنم است! آن فرد بعد از این ماجرا به «قتیل الحمار» یا همان شهید راه الاغ معروف شد. (احیاء علوم الدین، ج ۱۴، ص: ۱۵۶؛ جامع السعادات، ج ۳، ص: ۱۱۳)

۹۷. «... رواية نقلها مؤلف كتاب نور العيون بإسناده عن سكينه بنت الحسين عليهما السلام، و هي أنها قالت: كنت جالسة في ليلة مقمرة وسط الخيمة، وإذا أنا أسمع من خلفها بكاء و عويلا، فخشيت أن تقفه بي النساء، فخرجت أعثر بأذيالي، وإذا بأبي عليه السلام جالس، و أصحابه حوله، و هو يبكي، و سمعته يقول لهم: «اعلموا أنكم خرجتم معي لعلمكم أنني أقدم على قوم بايعوني بالسننهم، و قلوبهم، و قد انعكس الأمر، لأنهم استحوذ عليهم الشيطان، فأنا ساهم ذكر الله، و الآن ليس لهم مقصد إلا قتلي، و قتل من يجاهد بين يدي، و سبي حرمي بعد سلبهم، و أخشى أنكم ما تعلمون، أو تعلمون و تستحيون، و الخدع عندنا أهل البيت محرّم، فمن كره منكم ذلك، فلينصرف، فإنّ الليل ستير، و السبيل غير خطير، و الوقت ليس بهجير، و من واسانا بنفسه كان معنا غدا في الجنان، نجيا من غضب الرحمن، و قد قال جدّي رسول الله صلى الله عليه و اله: ولدي الحسين عليه السلام يقتل بأرض كربلا غربيا، وحيدا، عطشانا، فريدا، فمن نصره فقد نصرني، و نصر ولده القائم (عجل الله فرجه)، و لو نصرنا بلسانه، فهو في حزبنا يوم القيامة». قالت سكينه: فوالله ما أتم كلامه إلا و تفرّق القوم من عشرة و عشرين. فلم يبق معه إلا واحد و سبعون رجلا. فنظرت إلى أبي منكسا رأسه، فخنقتني العبرة، فخشيت أن يسمعي، و رفعت طرفي إلى السماء، فقلت: إلهي! إنهم خذلونا، فاخذلهم، و لا

اگر به جای انجام وظیفه، به دنبال نتیجه نهایی و بازتاب کار باشیم، در این صورت جزء کسانی قرار خواهیم گرفت که امام حسین (علیه السلام) را تنها گذاشتند!

آن کسی که عبارت «أَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي» من بیعتم را از شما برداشتم^{۹۸} را به دروغ اضافه کرده، چه حالی داشته و در درون نفس او چه می گذشته که چنین کرده است؟ در حقیقت

تجعل لهم دعاء مسموعا، و سلط عليهم الفقر، ولا ترزقهم شفاعة جدِّي يوم القيامة.» (الدعوة الساکبة في أحوال النبی و العترة الطاهرة، ج ۴، ص: ۲۷۱)

در کتاب نور العین سند به سکنه دختر امام حسین (علیه السلام) منتهی می شود که می فرماید: در خیمه خویش بودم. بانگ گریه شنیدم. نخواستم از زنان کسی آگاه شود. برخاستم و به نزد پدر آمدم. او را گریان دیدم که به اصحاب می فرمود: «ای جماعت! وقتی که با من بیرون شدید، چنان دانستید که به میان قومی می روم که با دل و زبان با من بیعت کرده اند. آن اندیشه دگرگون شد. شیطان ایشان را بفریفت تا خدای را فراموش کردند و اکنون همت ایشان مقصور است بر قتل من و قتل آنان که در راه من جهاد کنند و حریم مرا از پس نهب اسیر گیرند و من بیمانکم که شما پایان این امر را ندانید و اگر دانید، از اظهار آن آرم دارید. همانا خدعه و کید در نزد ما اهل بیت حرام است. پس هر کس از این سفر کراهتی دارد، طریق مراجعت گیرد. شب تاریک است و خطر ندارد و وقت شایسته و آن کس که با ما به بدل جان تأسی جوید، با ما در بهشت خدا خواهد بود. بدانید که جد من رسول خدا فرمود: فرزند من حسین در طف کر بلا غریب و تنها و تشنه کشته می شود و کسی که او را نصرت کند، نصرت من کرده باشد و نصرت کرده باشد فرزند او، قائم آل محمد را و آن کس که به زبان ما را نصرت کند، در قیامت از حزب ما شمرده شود.» حضرت سکنه (علیه السلام) گوید: سوگند به خدا، چون پدرم سخن به این جا آورد، مردم ده ها ده تا و بیست تا بیست تا پراکنده شدند و جز هفتاد و چند کس نماند. پس به سوی پدر نگران شدم و گریه در گلوگاه من گره شد. نخواستم کسی بانگ ناله مرا گوش کند. روی به آسمان کردم و گفتم: «ای پروردگار! این جماعت ما را مخدول ساختند. پس ایشان را قرین خواری و خذلان بدار و دعوت ایشان را اجابت مفرما و این جماعت را در زمین مسکنی و مأمنی کرامت مکن و فقر و مسکنت را بر ایشان بگمار و ایشان را در قیامت از شفاعت جد ما بهره و نصیب مرسان.» (تاریخ امام حسین علیه السلام = موسوعة الإمام الحسين عليه السلام، ج ۱۳، ص: ۲۷۲)

۹۸. در روایات، عبارت «من بیعتم را برداشتم» با تعبیر مختلفی نقل شده است، از جمله:

[۱] «فَقَامَ الْحُسَيْنُ ع فِي أَصْحَابِهِ خَطِيبًا فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَعْرِفُ أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَ وَلَا أَرْكِي وَلَا أَطْهَرُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَلَا أَصْحَابًا هُمْ خَيْرٌ مِنْ أَصْحَابِي وَقَدْ تَزَلَّ بِي مَا قَدْ تَزَوَّنَ وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي لَيْسَتْ لِي فِي أَعْنَاقِكُمْ بَيْعَةٌ وَلَا لِي عَلَيْكُمْ ذِمَّةٌ وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِهِ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونِي وَلَوْ ظَفَرُوا بِي لَذَهَلُوا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي» (الأمالي (للصدوق)، النص، ص: ۱۵۶)

[۲] «قَالَ لِعَسْكَرِهِ أَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي فَالْحَقُوا بِعَسَائِرِكُمْ وَ مَوَالِيكُمْ وَقَالَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ قَدْ جَعَلْتُكُمْ فِي حِلٍّ مِنْ مُفَارَقَتِي فَإِنْ كُنْتُمْ لَا تَطِيقُونَهُمْ لَتَصَافِحِ أَعْدَادِهِمْ وَ قُوَاهُمْ وَ مَا الْمَقْصُودُ غَيْرِي...» (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۱۱، ص:

نفس چنین فردی به گونه‌ای است که به جای تشخیص و انجام وظیفه، نتیجه کار را در نظر می‌گیرد، به این معنا که به جای اینکه وظیفه خود را - که همان حفظ و دفاع از امام خویش است - انجام دهد، پیش خود می‌گوید: من کشته شوم یا زنده بمانم، بالاخره سر امام حسین علیه السلام بالای نیزه خواهد رفت، پس همان بهتر که زنده بمانم و به دنبال کار خود بروم!

آن وقت با اضافه کردن یک عبارت، درصدد توجیه کار خود برآمده و بدین طریق به دنبال کم کردن عذاب وجدان خویش می‌باشد.

وضعیت ما چگونه است؟! چقدر به دنبال این هستیم که: «فلان کار جواب نمی‌دهد، پس رهایش کنیم!»، «اگر من نخورم کس دیگری می‌خورد، پس من بخورم!»، «همه‌جا میلیاردی دزدی می‌شود، حالا این یک ذره به جایی بر نمی‌خورد!...»

در توجیه ترک امر به معروف و نهی از منکر خود می‌گوییم: با این یک تذکر من که اصلاحی صورت نمی‌گیرد!

متأسفانه بیشتر ما اینگونه‌ایم و خیلی راحت از خط قرمزها عبور می‌کنیم! آن هم به این بهانه که نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود!

اگر چنین حالتی در ما وجود داشته باشد، (یعنی به جای انجام وظیفه، به دنبال نتیجه نهایی و بازتاب کار باشیم)، در این صورت جزء کسانی قرار خواهیم گرفت که امام حسین علیه السلام را تنها گذاشتند!

آنهایی که حضرت را رها کردند کسانی بودند که می‌گفتند هدف، وسیله را توجیه می‌کند! در حالی که هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند.

در تمام حوادث، باید جایگاه خود را پیدا کنیم و الا یک عمر، امام حسین علیه السلام می‌گوییم و سینه می‌زنیم و در نهایت در همان سپاه مقابل حضرت قرار می‌گیریم!

[۳] «و فی روایة الثمالی فقال لهم: یا أهلی و شیعتی اتخذوا هذا اللیل جمالکم و انجوا بأنفسکم، فلیس المطلوب غیری، ولو قتلونی ما فکروا فیکم، رحمکم الله، و أنتم فی حلّ و سعة من بیعتی و عهدی الذی عاهدتمونی» (الامام الحسین علیه السلام و اصحابه...، ج ۱، ص: ۲۸)

[۴] «فقال لأصحابه: هذا اللیل فاتخذوه جنة، فإن القوم إنما یریدونی و لو قتلونی لم یلتفتوا إلیکم و أنتم فی حل و سعة.» (نفس المهموم، ص: ۲۰۸)

اگر هر کدام از ما خودمان را به جای اصحاب امام حسین علیه السلام در شب عاشورا قرار دهیم، نسبت به یاری آن حضرت، چه موضعی خواهیم داشت؟! صرفاً داستان عاشورا را بخوانیم، بلکه به حقیقت عاشورا متصل شویم. آری! «كَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَمُوتُونَ تُبْعَثُونَ».

نکته پایانی:

آن علمایی که مقتل نوشته و به هر علتی این روایات را در کتاب خود آورده اند، اگر زحمت خود را کشیده و دقت های لازم را نموده باشند، اجر و پاداش خود را خواهند داشت. «لِلْمُصِيبِ أَجْرَانِ وَلِلْمُخْطِئِ أَجْرٌ وَاحِدٌ»^{۹۹}، کسی که سعی و تلاشی را انجام می دهد، اگر به خطا رود، یک اجر دارد، اما اگر به نتیجه برسد، دو اجر دارد، یکی برای تلاش و زحمتی که کشیده است و یکی هم برای رسیدن به واقع.

وقتی قبله مسلمین عوض شد، عده ای گفتند نمازهای قبلی ما چه می شود؟! آیه شریفه می فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ»^{۱۰۰}، خداوند چیزی را از قلم نمی اندازد.

إن شاء الله خداوند به همه ما معرفتی درست و سازنده عنایت فرماید.

۹۹. یکی از مباحثی که در علم اصول مطرح است، بحث تخطئه و تصویب است. تخطئه، در مقابل تصویب بوده و در لغت، به معنای نسبت دادن خطا به کسی است، و در اصطلاح، به معنای احتمال خطای مجتهد در دستیابی به حکم واقعی (عدم اصابت به حکم واقعی) است. علمای امامیه معتقد به تخطئه بوده و بر این باورند که خداوند متعال برای هر واقعه ای یک حکم واقعی دارد که در لوح محفوظ در حق همگان (چه عالم، چه جاهل، چه مسلمان و چه کافر) ثابت است، و همه ما به همان واقع مکلفیم، و امارات نیز طریق به واقع اند، اما استنباط مجتهد گاهی مطابق آن حکم واقعی بوده و او «مُصِيب» است که در این صورت، حکم واقعی در حق مجتهد و مقلدان وی منجز می باشد، و گاهی هم رأی مجتهد برخلاف واقع بوده و او «مُخْطِئ» بوده که در این صورت او و مقلدانش معذورند. شعار علمای شیعه که تخطئه را پذیرفته اند این است: «لِلْمُصِيبِ أَجْرَانِ وَلِلْمُخْطِئِ أَجْرٌ وَاحِدٌ»؛ یعنی مجتهدی که در اجتهاد خود به حکم واقعی دست می یابد دو پاداش دارد، اما مجتهدی که با وجود به کارگیری تمام سعی خود، به حکم واقعی نمی رسد، فقط یک پاداش دارد. (جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به: الفصول الغروية في الأصول الفقهية، ص: ۴۰۶)

۱۰۰. سورة مبارکه بقره (۲): قسمتی از آیه کریمه ۱۴۳: «... و خداوند هرگز ایمان [نماز] شما را ضایع نمی گرداند زیرا خداوند، نسبت به مردم، رحیم و مهربان است.»

بخش سوم

توحید

ملاک رفتن

به پشت

آیا فقط شیعیان به بهشت می‌روند؟ تکلیف عامه مسلمین و پیروان سایر ادیان در قیامت چگونه است؟

یکی از دوستان سؤالی را مطرح کرده‌اند که: آیا فقط شیعیان به بهشت می‌روند؟ تکلیف پیروان سایر مذاهب و ادیان (همچون عامه مسلمین (اهل تسنن)، مسیحیان، یهودیان و...) در قیامت چگونه است؟

ملاک رفتن به بهشت، «توحید» است؛ و «شرک» باعث خلود در جهنم می‌شود

و اما پاسخ اجمالی به این سؤال این است که:

کسی که سنی، مسیحی و... باشد، اگر:

اولاً: موحد باشد؛ یعنی در قلب خود توحید را قبول داشته باشد، و به یک خالق واحدی که دارای صفات کمالی همچون قدرت، عدالت و... است، معتقد باشد.
ثانیاً: به دین خودش به طور صحیح عمل کند و در دین خویش، مشرک و لاابالی نباشد (مثلاً اگر مسیحی است، مشرک نباشد، یعنی حضرت عیسی علیه السلام را بنده خداوند بداند نه فرزند خداوند).

ثالثاً: بدون اینکه تعصبی در مورد دین خود داشته باشد، تلاش خود را در به دست آوردن دین حق، به کار گیرد.

در این صورت چنین فردی اگر به حقیقت نرسد (یعنی هر جا که رفته، فقط مرام خودش را یافته و در مسلک خودش رشد نموده است؛ و یا اگر در مورد ادیان دیگر هم تحقیقی کرده، به هر دلیلی حق برایش روشن نشده است)، به رحمت خداوند واگذار می‌شود؛ (اینگونه افراد اصطلاحاً جاهل قاصر هستند نه جاهل مقصر).

ولی اگر کسی موحد باشد، اما در عمل به دین خودش کوتاهی ورزد، و یا تلاشی در جهت به دست آوردن دین حق انجام ندهد، چنین فردی ولو اینکه احقابی از عذاب را در جهنم طی

خواهد کرد، اما به صورت ابدی در جهنم باقی نخواهد ماند و در نهایت اهل نجات است؛ (اینگونه افراد اصطلاحاً جاهل مقصر هستند^{۱۰۱}).

بنابراین، ملاک رفتن به بهشت، «توحید» است؛ و «شرک» باعث خلود در جهنم می‌شود. پس اینگونه نیست که فقط شیعیان به بهشت بروند.

اگر هیچ موحدی، خلود در جهنم ندارد، پس تکلیف شیطان و افرادی همچون خلفای جور که خداوند را به وحدت قبول دارند، چه می‌شود؟

سؤال: اگر قرار است هیچ موحدی، خلود در جهنم نداشته باشد، پس تکلیف شیطان و یا افرادی همچون خلفای جور (مثل معاویه) که اهل قبله، نماز، روزه، حج و... بودند، چه می‌شود؟ چرا که اینگونه افراد، خداوند را به وحدت قبول داشتند!

بدترین نوع کفر و بدترین حالت طغیان نفس، «استکبار» است

جواب: گرچه این افراد در ظاهر، اهل اسلام و توحید بودند، اما در حقیقت به بدترین نوع کفر مبتلا بودند؛ کفر، ناشی از طغیان نفس و پوشاندن حقائق است، و بدترین نوع کفر و بدترین حالت طغیان نفس، «استکبار» است؛ یعنی با اینکه وجود خداوند را قبول دارند و می‌دانند که خداوند کارهایی را از آنان خواسته، اما از روی استکبار و گردنکشی، در مقابل خداوند می‌ایستند.

دو خصلت «استکبار» و «لجبازی»، دو صفتی هستند که صاحب خود را به جهنم می‌برند

نقل است که وقتی خلیفه دوم در بستر مرگ افتاده بود، به دنبال آقا امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد؛ وقتی حضرت تشریف آوردند، خلیفه دوم از آن حضرت حلالیت طلبید! امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب

۱۰۱. جاهل مقصر به کسی گفته می‌شود که متوجه جهل خود بوده و راه‌های رفع جهالت خود را هم می‌داند، ولی [در جهت کسب علم و حقیقت و] در آموختن احکام، کوتاهی می‌کند؛ اما جاهل قاصر کسی است که اصلاً متوجه جهل خود نیست و یا راهی برای برطرف کردن جهل خود ندارد. (رساله اجوبه الإستفتانات، ص: ۲۱، سؤال ۴۶ و ۴۷)

به او فرمودند: من حاضرم از تو بگذرم، ولی به شرطی که فقط یک کلمه به مردم اعلام کنی و اعتراف کنی که خلافت متعلق به کس دیگری بود و ما آن را غصب کردیم!

خلیفه دوم، رواندازش را روی سر خود کشید و گفت: «النَّارُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا الْعَارُ»^{۱۰۲}، حاضرم به جهنم بروم ولی ننگ و عار را نمی‌پذیرم!

دو خصلت «استکبار» و «لجبازی»، دو صفتی هستند که صاحب خود را به جهنم می‌برند. ان شاء الله که بتوانیم به سمت حق و حقیقت و به سمت حضرت اباعبدالله (علیه السلام) حرکت کنیم.

و الحمد لله رب العالمین

۱۰۲. «روي في حديث وفاة عمر بن الخطاب... قال عبد الله بن عمر: ولما دنت وفاة أبي كان يغمی عليه تارة و يفیق أخرى، فلما أفاق قال: يا بني أدركني بعليّ ابن أبي طالب قبل الموت، فقلت: و ما تصنع بعليّ بن أبي طالب، و قد جعلتها شوری، و أشركت عنده غيره؟ قال: يا بني، سمعت رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله - يقول: إنّ في النار تابوتا يحشر فيه اثنا عشر رجلا من أصحابي، ثمّ التفت إلى أبي بكر، و قال: احذر أن تكون أولهم، ثمّ التفت إلى معاذ بن جبل و قال: إياك يا معاذ أن تكون الثاني، ثمّ التفت إليّ ثمّ قال: يا عمر إياك أن تكون الثالث، و قد اغمي عليه فأفاق. ثمّ قال: عليّ بابني، و رأيت التابوت و ليس فيه إلّا أبو بكر و معاذ بن جبل و أنا الثالث لا أشكّ فيه. قال عبد الله: فمضيت إلى عليّ بن أبي طالب و قلت: يا ابن عمّ رسول الله إنّ أبي يدعوك لأمر قد أحزنه، فقام عليّ - عليه السلام - معه، فلما دخل عليه قال له: يا ابن عمّ رسول الله ألا تعفو عنيّ و تحللني عنك، و عن زوجتك فاطمة، و اسلم اليك الخلافة؟ فقال له علي: نعم غير أنّك تجمع المهاجرين و الأنصار، و اعط الحقّ الذي خرجت عليه من ملكه، و ما كان بينك و بين صاحبك من معاهدتنا، و أقرّ لنا بحقنا، و أعفو عنك، و احللك، و أضمن لك عن ابنة عميّ فاطمة. قال عبد الله: فلما سمع ذلك أبي حوّل وجهه إلى الحائط، و قال: النار يا أمير المؤمنين و لا العار، فقام علي - صلوات الله عليه - و خرج من عنده، فقال له ابنه: لقد أنصفك الرجل يا أبت، فقال له: يا بني إنّهُ أراد أن ينشر أبا بكر من قبره، و يضرّم له و لأبيك النار، و تصبح قريش موالين لعلي بن أبي طالب، و الله لا كان ذلك أبدا. قال: ثمّ إنّ عليّا قال لعبد الله بن عمر: ناشدتك بالله يا عبد الله بن عمر ما قال لك حين خرجت من عنده؟ قال: أما إذا ناشدتي الله و ما قال لي بعدك فإنّه قال: إنّ أصلع قريش يحملهم على المحجّة البيضاء، و أقامهم على كتاب ربهم و سنّة نبيهم. قال: يا ابن عمر فما قلت له عند ذلك؟ قال: قلت له: فما يمنعك أن تستخلفه؟ قال: و ما ردّ عليك؟ قال: ردّ عليّ: اكتمه. قال عليّ - عليه السلام -: فإنّ رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله - أخبرني به في حياته، ثمّ أخبرني في ليلة وفاته، فأنشدتك الله يا ابن عمر إنّ أنا أخبرتك به لتصدّقني، قال: إذا سألت، قال: إنّهُ قال لك حين قلت له: فما يمنعك أن تستخلفه؟ قال: يمنعني الصحيفة التي كتبناها بيننا و العهد في الكعبة، فسكت ابن عمر، فقال له علي: سألتك بحقّ رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله - لما سكّت عتيّ. (مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، ج ۲، ص: ۹۵)

کتابنامه

۱. اجتهاد در مقابل نصّ؛ سید عبدالحسین شرف الدین (م ۱۳۷۷ ق)؛ مترجم: علی دوانی؛ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ قم؛ ۱۳۸۳ ش؛ چاپ نهم.
۲. إحياء علوم الدين؛ ابو حامد بن محمد بن محمد غزالی طوسی نیشابوری «امام محمد غزالی» (م ۵۰۵ ق)؛ محقق / مصحح: عبد الرحیم بن حسین حافظ عراقی؛ دار الکتاب العربی؛ بیروت؛ بی تا؛ چاپ اول.
۳. الاختصاص؛ محمد بن محمد بن نعمان، «شیخ مفید» (م ۴۱۳ ق)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، محمود محرمی زرنندی؛ المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید؛ قم؛ ۱۴۱۳ ق؛ چاپ اول.
۴. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد؛ محمد بن محمد بن نعمان، «شیخ مفید» (م ۴۱۳ ق)؛ کنگره شیخ مفید؛ قم؛ ۱۴۱۳ ق؛ چاپ اول.
۵. الأمالي؛ محمد بن الحسن طوسی، «شیخ طوسی» (م ۴۶۰ ق)؛ محقق / مصحح: مؤسسة البعثة؛ دار الثقافة؛ قم؛ ۱۴۱۴ ق؛ چاپ اول.
۶. الامام الحسين عليه السلام و اصحابه: عرض تاريخي معمق لواقعه الطف و استشهاد الامام الحسين عليه السلام و تراجم تحقيقيه لمن حضر الواقعة من الاصحاب رجالا و نساء؛ شیخ فضل علی بن ملا ولی محمد شریعت مهدوی قزوینی (م ۱۳۶۷ ق)؛ محقق / مصحح: احمد حسینی اشکوری؛ انتشارات محمود شریعت المهدوی؛ قم؛ ۱۴۱۵ ق.

۷. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، «علامه مجلسی - مجلسی دوم» (م ۱۱۱۰ ق)؛ محقق / مصحح: جمعی از محققان؛ دار إحياء التراث العربي؛ بیروت؛ ۱۴۰۳ ق؛ چاپ دوم.
۸. تاریخ امام حسین علیه السلام (موسوعة الإمام الحسين عليه السلام)؛ گروهی از نویسندگان؛ سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، دفتر انتشارات کمک آموزشی؛ تهران، ایران؛ ۱۳۷۸ ش.
۹. تحرير الوسيلة؛ سید روح الله موسوی خمینی «بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی» (م ۱۴۰۹ ق)؛ مؤسسه مطبوعات دار العلم؛ قم؛ بی تا؛ چاپ اول.
۱۰. الخصال؛ محمد بن علی ابن بابویه، «شیخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری؛ جامعه مدرسین؛ قم؛ ۱۳۶۲ ش؛ چاپ اول.
۱۱. الدعة الساکبة فی احوال النبی و العترة الطاهر؛ المولی محمد باقر بن عبد الکریم البهبهانی (م ۱۲۸۵ ق)؛ محقق / مصحح: حسین اعلمی؛ مکتبة العلوم العامة؛ منامه، بحرین؛ ۱۴۰۸ ق.
۱۲. دیوان اشعار حکیم صفای اصفهانی؛ محمدحسین صفای فریدنی معروف به صفای اصفهانی (م ۱۳۲۲ ق)؛ محقق / مصحح: احمد سهیلی خوانساری؛ شرکت نسبی حاج محمد اقبال و شرکاء؛ تهران؛ ۱۳۳۷ ش.
۱۳. رساله اجوبة الاستفتائات؛ سیدعلی حسینی خامنه‌ای؛ پیام عدالت؛ تهران؛ ۱۳۸۹ ش؛ چاپ چهاردهم.
۱۴. الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - کلانتر)؛ شیخ زین الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی، «شهید ثانی» (م ۹۶۶ ق)؛ کتابفروشی داوری؛ قم؛ ۱۴۱۰ ق؛ چاپ اول.
۱۵. سیمای فرزندگان؛ رضا مختاری؛ مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی؛ قم؛ ۱۳۷۱ ش؛ چاپ چهارم.
۱۶. العروة الوثقی فیما تعم به البلوی؛ سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (م ۱۳۳۷ ق)؛ مؤسسة الأعلمی للمطبوعات؛ بیروت - لبنان؛ ۱۴۰۹ ق؛ چاپ دوم.

۱۷. عوالي اللثالي العزيزية في الأحاديث الدينية؛ محمد بن علی بن ابراهيم إحصائی «ابن ابی جمهور» (م دهة اول قرن نهم ق)؛ محقق / مصحح: مجتبی عراقی؛ دار سید الشهداء للنشر؛ قم؛ ۱۴۰۵ ق؛ چاپ اول.
۱۸. الفتوح؛ ابو محمد احمد بن علی اعثم الكوفی الكندی «ابن اعثم کوفی» (م ۳۱۴ ق)؛ محقق / مصحح: علی شیری؛ دار الأضواء؛ بیروت - لبنان؛ ۱۴۱۱ ق؛ چاپ اول.
۱۹. الفصول الغرورية في الأصول الفقهية؛ محمد حسین بن عبد الرحیم ایوان کیفی ورامینی حائری اصفهانی، «صاحب فصول» (م ۱۲۵۴ ق)؛ دار احیاء العلوم الاسلامیة؛ قم؛ ۱۴۰۴ ق؛ چاپ اول.
۲۰. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام؛ منسوب به حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام؛ محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت علیهم السلام؛ مؤسسة آل البيت علیهم السلام؛ مشهد؛ ۱۴۰۶ ق؛ چاپ اول.
۲۱. الفوائد الرضوية فی احوال علماء المذهب الجعفریة؛ شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ ق)؛ بوستان کتاب؛ قم؛ ۱۳۸۵ ش؛ چاپ اول.
۲۲. الکافي؛ محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی (م ۳۲۹ ق)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، و محمد آخوندی؛ دار الکتب الإسلامیة؛ تهران؛ ۱۴۰۷ ق؛ چاپ چهارم.
۲۳. کلیات مفاتیح الجنان؛ شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ ق)؛ اسوه؛ قم؛ [بی تا].
۲۴. اللهوف علی قتلی الطفوف؛ علی بن موسی بن جعفر بن طاووس «سید بن طاووس» (م ۶۶۴ ق)؛ مترجم: احمد فهري زنجانی؛ جهان؛ تهران؛ ۱۳۴۸ ش؛ چاپ اول.
۲۵. المبسوط؛ محمد بن أحمد بن أبي سهل شمس الأئمة السرخسي (م ۴۸۳ ق)؛ دار المعرفة - بیروت؛ ۱۴۱۴ ق.
۲۶. مثير الأحزان؛ جعفر بن محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما حلی «ابن نما حلی» (م ۸۴۱ ق)؛ محقق / مصحح: مدرسه امام مهدی علیه السلام؛ مدرسه امام مهدی علیه السلام؛ قم؛ ۱۴۰۶ ق؛ چاپ سوم.

۲۷. مجموعہ آثار استاد شہید مطہری؛ مرتضیٰ مطہری (م ۱۳۵۸ ش)؛ صدرا؛ قم؛ ۱۳۷۲ ش؛ چاپ: ہشتم.
۲۸. مدینۃ معاجز الأئمة الإثني عشر و دلائل الحجج علی البشر؛ سید ہاشم بن سلیمان بحرانی (م ۱۱۰۷ ق)؛ مؤسسة المعارف الإسلامية؛ قم؛ ۱۴۱۳ ق؛ چاپ اول.
۲۹. المعارف؛ ابو محمد عبد اللہ بن مسلم دینوری «ابن قتیبہ دینوری» (م ۲۷۶ ق)؛ تحقیق ثروت عکاشہ، الهيئة المصرية العامة للكتاب، قاهرة، ۱۹۹۲ م؛ چاپ دوم.
۳۰. معدن الجواهر و ریاضۃ الخواطر؛ شیخ ابو الفتح، محمد بن علی کراجکی طرابلسی (م ۴۴۹ ق)؛ محقق / مصحح: احمد حسینی؛ المكتبة المرتضوية؛ تهرآن؛ ۱۳۵۳ ش؛ چاپ دوم.
۳۱. معراج السعادة؛ ملا احمد نراقی (م ۱۲۴۵ ق)؛ هجرت؛ قم؛ ۱۳۷۷ ش؛ چاپ پنجم.
۳۲. مقتل الحسين عليه السلام؛ سید عبد الرزاق موسوی مقرر نجفی (م ۱۳۹۱ ق)؛ مؤسسة الخرسان للمطبوعات؛ بیروت، لبنان؛ ۱۴۲۶ ق.
۳۳. المقنع؛ محمد بن علی ابن بابویه، «شیخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ مؤسسة امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف؛ قم؛ ۱۴۱۵ ق؛ چاپ اول.
۳۴. مکارم الأخلاق؛ حسن بن فضل طبرسی (م قرن ۶)؛ الشریف الرضی؛ قم؛ ۱۴۱۲ ق / ۱۳۷۰ ش؛ چاپ چهارم.
۳۵. من لا یحضره الفقیه؛ محمد بن علی ابن بابویه، «شیخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری؛ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ قم؛ ۱۴۱۳ ق؛ چاپ دوم.
۳۶. موسوعة الإمام السید عبدالحسین شرف الدین؛ سید عبدالحسین شرف الدین (م ۱۳۷۷ ق)؛ گردآوری و تحقیق: مرکز العلوم والثقافة الاسلامیة. قسم إحياء و التراث الإسلامی؛ نویسنده: منذر حکیم؛ دار المؤرخ العربی؛ بیروت - لبنان؛ ۱۴۳۱ ق؛ چاپ دوم.
۳۷. المیزان فی تفسیر القرآن؛ سید محمد حسین طباطبائی، «علامہ طباطبائی» (م ۱۴۰۲ ق)؛ مؤسسة الأعلمی للمطبوعات؛ بیروت - لبنان؛ ۱۳۹۰ ق؛ چاپ دوم.

۳۸. نزهة النواظر / ترجمه معدن الجواهر؛ شیخ ابو الفتح محمد بن علی کراچکی طرابلسی (م ۴۴۹ ق)؛ مترجم: عباس قمی؛ اسلامیه؛ تهران، قم؛ بی تا؛ چاپ اول.
۳۹. نفس المهموم فی مصیبة سیدنا الحسین المظلوم و یلیه نفثة المصدور فی ما یتجدد به حزن العاشور؛ شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ ق)؛ المكتبة الحیدریة؛ نجف؛ ۱۴۲۱ ق؛ چاپ اول.
۴۰. نهج البلاغة؛ محمد بن حسین بن موسی موسوی بغدادی «سید رضی» (م ۴۰۶ ق)؛ محقق / مصحح: صبحی صالح؛ هجرت؛ قم؛ ۱۴۱۴ ق؛ چاپ اول.
۴۱. نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)؛ ابوالقاسم پاینده (م ۱۳۶۳ ش)؛ دنیای دانش؛ تهران؛ ۱۳۸۲ ش؛ چاپ چهارم.
۴۲. وقعة الطف؛ لوط بن یحیی ازدی کوفی، «ابو مخنف» (م ۱۵۸ ق)، محقق / مصحح: محمد هادی یوسفی غروی؛ جامعه مدرّسین؛ قم؛ ۱۴۱۷ ق؛ چاپ سوم.



آقا رسول اکرم ﷺ فرمودند: کَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ وَكَمَا تَمُوتُونَ تُبْعَثُونَ
وَكَمَا تُبْعَثُونَ تُحْشَرُونَ؛ آن طوری که زندگی می کنید، خواهید مُرد؛ و آن
طوری که می میرید، مبعوث خواهید شد؛ و آن طوری که مبعوث
می شوید، محشور خواهید شد.

در این روایت، خوب تأمل کنید!

نفرمود: کَمَا تَصَلُّونَ تَمُوتُونَ؛ (آنگونه که نماز می خوانید، می میرید!)
و نفرمود: کَمَا تَصُومُونَ تَمُوتُونَ؛ (آنگونه که روزه می گیرید، می میرید!)
و... یعنی هیچکدام از اعمال عبادی را ذکر نفرمود، بلکه فرمود:
کَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ، و این یعنی ما با عمل عبادی خویش محشور نمی شویم
بلکه باز زندگی خود محشور خواهیم شد.

میزان دوری و یا نزدیکی ما به اهل بیت علیهم السلام به مقدار تفاوت
زندگی ما با ایشان بستگی دارد.

عبدالرشید
السلام علیهم و آلهما و سلم

کشتی امام حسین علیه السلام خیلی
وسیع است و خیلی راحت
سواری کند و خیلی سریع
به مقصد می رساند...